

امکانات و راههای برونرفت از بحران
در جمهوری ترکیه



طرح انستیتو شرقشناسی آلمان
برای حل مسئله‌ی کُرد در ترکیه

با الهام از تجارب فدرالیستی در کشورهای
دیگر

تالیف: آمکه دیترت شویر (عضو مجلس فدرال آلمان)

ترجمه: سامرند ام.

فهرست مطالب

3 ملاحظات مترجم

4 پیشگفتار مؤلفین

دیب‌اچه ای بر موضوع

6	حل خشونت‌آمیز اختلافات
9	وضعیت کنونی در ترکیه
16	جمعیت کردها در ترکیه
24	زیانهای جانی مالی و اجتماعی جنگ
30	تحلیل داخلی طرفهای درگیر
39	چهارچوبهای سیاست خارجی ترکیه
		تجارب و راه‌حلهای فدرالیستی
37	مدخلی بر موضوع
44	سویس: محصول يك تجربه تاریخی
48	بلژیک: يك ساختار نو
52	پاکستان: کشوری کثیرالملله، اما بدون ساختار مشخص
57	جنوب کردستان/شمال عراق: چرا طرح خودمختاری با شکست مواجه شد ..
		طرح يك راه حل برای مسئله‌ی کرد در ترکیه
64	مبانی طرح
68	ضرورت دمکراتیزه کردن جامعه
72	ضرورت تمرکززدایی در ساختار دولتی
74	ضرورت به رسمیت شناختن هویت ملی و زبانی
78	ضرورت آغاز روند آشتی در جامعه
		توصیه‌های عملی سیاسی
83	ملاحظات ضروری
83	توصیه‌هایی به رئیس‌جمهور ترکیه
88	توصیه‌هایی به جریان‌ات کردی
90	توصیه‌هایی به دولت جمهوری فدرال آلمان

توصیه‌هایی به اتحادیه‌ی اروپا، شورای اروپا، سازمان امنیت و همکاری اروپا	94
توصیه‌هایی به ناتو	95
سخن پایانی	96

ملاحظات مترجم

- ترجمه‌ی لغوی عنوان کتاب حاضر «امکانات حل اختلاف در «جمهوری ترکیه» می‌باشد. به نظر می‌رسد این تیترو فرمول‌بندی محتاطانه، و البته نادقیق، به منظور رعایت حساسیت‌های دولت و سیاستمداران ترکیه – که من آن را «آلرژیک» دولت ترکیه نسبت به واژه‌ی «کرد» می‌نامم – برگزیده شده، مبنی بر اینکه گویا در ترکیه مسئله‌ای به نام «مسئله‌ی کرد» وجود ندارد و تنها معضل آنها «مبارزه با تروریسم» است! من اینجا خود سعی نمودم، با اضافه کردن عبارتی توضیحی آنرا منطبق با محتوا و موضوع کتاب تدقیق نمایم.
- ترجمه‌ی اثر حاضر الزاماً به معنی پذیرش مواضع مطروحه در آن از جانب مترجم نیست و تنها به منظور بسط آگاهی علاقمندان و ناظرین سیاسی پیرامون مسئله‌ی کرد در ترکیه و مواضع انستیتو شرق‌شناسی آلمان – که اغلب به عنوان ارگان علمی و مشورتی سیاست، رسانه‌های همگانی و افکار عمومی آلمان در مورد مسائل و بحران‌های معاصر شرق عمل می‌کند – انجام گرفته است.
- برای درک بهتر مطلب شاید دانستن این موضوع نیز ضروری باشد که تحقیقات مورد اشاره در کتاب متأثر از رویدادهای اواسط دهه‌ی 90 در آلمان حول اعتراضات کردها و طرفداران حزب کارگران کردستان/ترکیه (حزب کارگران کردستان) انجام گرفته‌اند. این رویدادها از طرفی رسانه‌ها و افکار عمومی آلمان را بر علیه کردها برانگیخت، از طرفی دیگر اما باعث شد که سیاست در آلمان اهمیت بیشتری به موضوع بدهد و دیگر به حدت و شدت گذشته مدعی نشود که این مسئله، مسئله‌ی آنها نیست و تنها به ترکیه مربوط می‌شود. تحقیقات، طرحها و پیشنهادات مطرح‌شده در این کتاب نیز در همین راستا قابل فهمند. شاید از مهمترین تغییرات چند سال اخیر در ترکیه لغو ممنوعیت کاربرد زبان کردی، تغییر مواضع حزب کارگران کردستان و بالاخره تغییر نام آن به دو جریان کنگره خلق کردستان و حزب مهین‌پرستان کردستان می‌باشند. لازم به یادآوری است که جریان اولی همچنان

از عبدالله اوجلان دربند خط می‌گیرد، جریان دومی از عثمان اوجلان که در کردستان عراق مستقر است.

- اینجانب اینجا و آنجا ارائه‌ی توضیحاتی اضافی را نیز حول مسائل مطروحه ضروری دانسته‌ام که در جای خود در پرانتز به آنها پرداخته‌ام.

- کتاب حاضر با وجود تألیف و تنظیم آن در سالهای ۱۹۹۹ - ۱۹۹۸ هنوز از لحاظ تازگی و صداقت قضاوت‌های خود در امور یاد شده چیز زیادی از دست نداده است. باوجود تحولات فراوانی که در کردستان ترکیه (شمالی) و کردستان عراق (جنوبی) بوجود آمده و سیل رو به فزونی این تغییرات، نظریات مؤلفین در چهارچوب کلی خود هنوز صادق می‌باشند. مهمتر از آن، تجربیات و درسی می‌باشد که باید از رویدادهای نامبرده آموخت. نکته جالبی که گذشت زمان از تألیف تا ترجمه این کتاب بدست داده این می‌باشد که خواننده می‌تواند صحت و سقم پیش‌بینی‌های نویسندگان را دریابد و از این طریق به آگاهی و یا عدم آگاهی آنان در زمینه‌های مذکور پی برد.

- در پایان خود را موظف می‌دانم نهایت تشکر و قدرشناسی خود را از آقایان منصور ا.ع. و ناصر ا. به جای بیاورم، چه بدون تشویقات و راهنمایی‌ها و بازخوانی کتاب حاضر توسط آنها ترجمه و انتشار آن برایم میسر نمی‌بود.

پیشگفتار مؤلفین

در بهار سال ۱۹۹۷ در جمهوری فدرال آلمان گروه کاری تشکیل شد که رسالتش تلاش برای جستجوی راهها و امکانات ممکن برای حل و فصل بحران ترکیه در ارتباط با مسئله‌ی کردها بود. اولین نتایج این تلاشها تحقیقاتی بود، که شما هم اکنون در کتاب حاضر ملاحظه می‌کنید.

- گروه کار از هیچ يك از طرفین درگیر جانبداری نمی‌کند. اگر از این یا آن طرف انتقاد شده، به این لحاظ بوده که خواسته‌ایم با توصیه‌هایمان طرفهای درگیر را به یافتن راه‌حلهای عملی ترغیب کنیم.

- گروه کار مستقل است و منافع حکومتی را نمایندگی نمی‌کند.
 - گروه کار سیاست دولت آلمان و دیگر کشورهای اتحادیه اروپا را در رابطه با ترکیه، جنگ داخلی در این کشور و مهاجرین آمده از آن را منفی ارزیابی می‌کند. این گروه بر این اعتقاد است که سیاست کشورهای عضو اتحادیه اروپا هیچ نقش سازنده‌ای در حل بحران و اختلاف در ترکیه نداشته است، اگر چه این امر ممکن و ضروری بوده است.
 - هدف گروه کار از طرح پیشنهادات برای حل بحران این نیست که از بیرون مدل سیاسی دیگری برای جمهوری ترکیه ارائه دهد. هدفی که دنبال می‌شود این است که سهمی سازنده در روند بحث‌هایی داشته باشیم که هم‌اکنون در ترکیه در جریان است.
 - درکی که گروه کار از خود دارد، با توجه به هدفی که با این کارش دنبال می‌کند، درکی است که حل بحران و عملی بودن و موفقیت راه‌حل‌ها را مد نظر دارد و نه ارائه یک طرح رؤیایی.
- اثر حاضر نتیجه تلاش‌های مشترک گروه کار است و از طرف اعضای گروه مشترکاً ارائه می‌گردد. به همین دلیل از آوردن نام نویسنده در هر بخش صرف‌نظر کرده‌ایم. اعضای گروه کار و نویسندگان این کتاب عبارتند از:
- آمکه دیتر شویر (وی که نماینده پارلمان فدرال آلمان می‌باشد، مسئولیت اصلی کار حاضر را بر عهده داشته)، یان کرمر (مسئول هماهنگی علمی)، عثمان آیدین، یوخن هیپلر، کریستوف مونتسل و یوهانس وانده نرات.
- نشر این اثر و نتایج آن بدون حمایت و کمک برخی از دوستان میسر نمی‌بود. گروه کار از افراد ذیل سپاسگذار است: هلموت اُبردیک، هایدی ودل، ادگار آوت، جورج شتول، تانر آکچام و گونار ویسنر.
- شخصیتها و مؤسسات زیر کار حاضر را با یاری و راهنمایی‌های خود همراهی نمودند: هانس براند شاید، مدیکو انترنشنال، اودو شتاین‌باخ، انستیتو شرق شناسی و یان کلاوس و همچنین انستیتو گوستاو شترزمان.

دیباجه‌ای بر موضوع

حل خشونت‌آمیز اختلافات

کشورهای جهان سوم با مشکلات عدیده‌ای چون عقبماندگی‌های ساختاری و زیربنایی در عرصه اقتصاد و همچنین مشکلات زیست‌محیطی جهان‌شمولی روبرو هستند. علاوه بر اینها، بویژه درگیریهای نظامی زندگی انسانها در این کشورها را بطور جدی تهدید می‌کند.

تنها در موارد بسیار معدودی، بجرانهایی که باعث بوجود آمدن این جنگها شده‌اند از طریق نظامی حل و فصل شده‌اند. برعکس، در اکثر موارد این درگیریهای نظامی باعث افزایش فقر اقتصادی، تبعیضات سیاسی و بی‌عدالتی‌ها گردیده‌اند. هیچکدام از این مشکلات و نارسایی‌ها را نمی‌توان با ابزار نظامی برطرف نمود. اعمال قهر در بهترین حالت خود می‌تواند باعث جلب افکار عمومی و آماده سازی زمان برای حل بحران شود، اما نمی‌تواند جایگزین راه حل سیاسی گردد. در پیش گرفتن يك راه حل سیاسی برای درگیریهای نظامی داخل يك جامعه بمر حال بهترین و در اغلب موارد حتی ممکن‌ترین راه حل می‌باشد.

پیش‌شرطهای لازم برای حل مسأله‌آمیز بحران

تقریباً در تمام اختلافات و تضادهایی که منجر به جنگ و اعمال قهر می‌شوند، يك مشکل اساسی که سر راه چاره‌جویی سیاسی قرار می‌گیرد همانا این است که طرفین درگیر از پذیرش و به رسمیت شناختن یکدیگر بعنوان طرف گفتگو و مذاکره پرهیز می‌کنند. آنها طرف مقابل را حتی به عنوان نماینده يك قشر اجتماعی با خواسته‌ای معین قبول ندارند. اگر چه این مشکل بحران را بغرنجتر می‌سازد، اما نباید حل آن را ناممکن سازد. انتخاب يك راه حل سیاسی نباید مشروط و منوط به این باشد که طرفین درگیر همدیگر را به رسمیت بشناسند و یا به همدیگر اعتماد داشته باشند، بلکه این است که آنها با جدیت حاضر باشند در جهت مشکلاتی که باعث عامل بروز جنگ شده‌اند گامهای مشخصی بردارند. با وجود تمام خصومتها می‌توان در اکثر اوقات منافع مشترکی را یافت که هر دو طرف تمایل دستیابی به آن را دارند مانند پایان دادن به جنگی که با وجود تلفات فراوان از هر دو سو، نتیجه دیگری نداشته است. انتخاب راه حلها و طرحهای سیاسی نباید معطوف به «نیات خوب» طرفین، بلکه به در نظر

گرفتن منافع هر دو طرف باشند. معمولاً درگیرهای پیش‌آمده دارای منشأهایی می‌باشند که هر دو طرف در حالت کلی به آن اذعان دارند، هر چند که آنها در مواردی نتیجه‌گیرهای مختلفی از آن ارائه می‌دهند.

یک راه حل سیاسی بدان معنا نمی‌باشد که راه منازعه را تا پایان پیمود یا مورد منازعه را ساده جلوه داد. و این البته بدان معنا نیست که خواهان از میان بردن فوری تضاد یا منکر وجود اختلافات و یا حل آنها شد و یا اینکه اصلاً آنها را نادیده گرفت. یک «راه حل سیاسی» به معنای پایان یک تضاد و منازعه نیست، بلکه تبدیل شیوهی برخورد اصلی آن از قهرآمیز و نظامی به شیوهی سیاسی و غیرنظامی می‌باشد. در پیش گرفتن «یک راه حل سیاسی» الزاماً به معنای پایان و خاتمه مشکلات اجتماعی که باعث بوجود آمدن نزاع شده‌اند نیست، بلکه تنها به معنای بوجود آوردن آن مکانیزمی می‌باشد که حل مشکل را فقط بصورت غیرقهرآمیز امکان‌پذیر می‌سازد و یا حداقل امکان بروز و اعمال قهر را به پایین‌ترین حد ممکن برساند. برای آغاز پروسه صلح طبیعتاً بوجود آمدن یک آتش‌بس مفید می‌باشد، اما این شرط حتمی و لازم قضیه نیست. خیلی اوقات نزاع و جنگها با یک راه حل سیاسی به اتمام رسیده‌اند، باوجوداینکه هنگام آغاز این راه حل هنوز جنگ ادامه داشته است. مواردی اتفاق افتاده که در حین مذاکرات رسمی و پنهانی حتی به شدت جنگ هم افزوده شده است. تا قبل از اتمام نزاع طرفین مواضع خود را مستحکمتر کنند. البته این موضوع مایه تأسف است، اما نباید مانع در پیش گرفتن راه حل سیاسی باشد. مثالهای تاریخی فراوانی شاهد این امر می‌باشند. یک آتش‌بس وسیع و قطع هرگونه عملیات خصمانه در مدت زمان هر چه کوتاه‌تر هم مفید و هم عاقلانه می‌باشد. مع‌هذا در اکثر اوقات واقع‌بینانه و مثبت نمی‌باشد که یک آتش‌بس فوری را پیش‌شرط یک بحث و گفتگو جهت حل مسئله نمود. در غیر این صورت گروههای کوچک جنگ‌طلب در هر دو طرف می‌توانند مانع موفقیت جهت جستجوی راه حل سیاسی شوند، آن هم قبل از اینکه این پروسه اساساً شروع شده باشد. یکی از نکات مهمی که هنگام بررسی پروسه‌ی این جنگ باید مورد توجه قرار گیرد این است که باید مشخص نمود که طرفین درگیر چه کسانی هستند، اختلافات واقعی کدامها هستند و نیروهای تشکیل دهنده‌ی هر یک از طرفین نزاع خود شامل چه تمایزات سیاسی می‌باشند. جستجو جهت یافتن راه‌های مشخص هنگامی ثمربخش خواهد بود که روشن شده باشد، کدام اقوام تحت چه شرایط تاریخی و اجتماعی در کجا زندگی می‌کنند و وضعیت جمعیت و اقشار و اقوام مختلف به چه شیوه‌ای تغییر یافته است. امکان کمک به یک راه حل مسالمت‌آمیز از خارج چه از طریق دولتها، چه از طریق سازمانهای غیردولتی تا حد خیلی زیادی به این بستگی

دارد که گروه‌های مشخصی که طرف‌های نزاع هستند تا چه حدی به محافل بین‌المللی اهمیت می‌گذارند، با آنها رابطه دارند و یا به آنها وابستگی دارند، و یا اینکه آیا آنها تأثیرپذیر می‌باشند یا نه. در مورد ترکیه می‌توان تحت این شرایط از خارج به این مسئله کم‌کمهای مفید و مؤثری نمود. به دلیل روند حرکت ترکیه به سوی اروپا و تمایل آن به عضویت در اتحادیه اروپا و همچنین پیوندهای اقتصادی، سیاسی و نظامی جمهوری ترکیه با کشورهای اتحادیه اروپا امکانات متعددی برای تأثیرگذاری از خارج بوجود می‌آید که نادیده گرفتن آن از طرف دولت‌های غربی بی‌مسئولیتی بزرگی خواهد بود. این امکانات بالقوه می‌توانند تا حدودی از دست بروند، چنانچه رژیم‌های غربی خود را به برخوردهای صرفاً تاکتیکی محدود کنند و تنها در رابطه با عضویت در اتحادیه اروپا گریختن کردها و یا عضویت در پیمان ناتو از امکانات خود استفاده کنند. گرایش را که باعث می‌شود انجام کم‌کمهای لازم جهت راه‌گشایی مشکلات را قربانی منافع سیاسی کوتاه مدت کرد، نمی‌توان از منطقه بحران‌زده مورد تأثیر قرار داد، بلکه جلو آن را فقط می‌توان در خود غرب گرفت.

جمهوری ترکیه، آینده و دورنمای آن

بیش از یک دهه است که در جمهوری ترکیه جنگ مسلحانه‌ای پابرجاست و مانند خیلی اوقات دیگر از ابتدای این جنگ روزبروز روشن‌تر شده که هیچ کدام از طرفین جنگ قادر نیستند، که به یک پیروزی نظامی دست یابند. با وجود اینکه هر چند وقت یکبار یکی از طرفین چنین ادعایی را می‌کند. ترکیه مشکلات فراوان حل نشده‌ای را پیش روی خود دارد. وضع سخت اقتصادی، رابطه مذهب و سیاست، بدنامی سیاستمداران حاکم به دلیل رشوه‌خواری، ناتوانی همراه یک فضای تنگ سیاسی و یا موقعیت پیچیده‌ی برونگرزی در جنوب و شرق آن کشور و همچنین در مقابل اروپا. لذا به سختی متصور است که ترکیه بتواند بدون حل «مسئله کردها» و تجدیدنظرکردن و نوین کردن ساختار سیاسی‌اش که با آن در ارتباط می‌باشد قادر به حل سایر مشکلات اقتصادی و سیاسی خود باشد. بدون حل سیاسی درگیری بین دولت ترکیه و جنبش کرد جمهوری ترکیه نه تنها آینده‌ی خود، بلکه آینده‌ی اتباع خود را نیز تباہ خواهد کرد. دو طرف درگیر نیز در حال پی بردن به این قضیه هستند. باید امیدوار بود که این امر سبب جستجوی یک راه حل سیاسی توسط آنها گردد.

واقعیت چند ملیتی بودن ترکیه

ترکیه نیز مانند اکثر کشورهای جهان يك کشور همگون نمی‌باشد و در آنجا اقوام مختلفی زندگی می‌کنند. اکثریت جمعیت از لحاظ قومی ترك می‌باشند. در کنار کردها اقلیتهای دیگری نیز داخل مرزهای جمهوری ترکیه زندگی می‌کنند که جمعیت برخی از آنان فقط به چند هزار نفر می‌رسد. برخی از این اقوام از چندین هزار سال پیش در اماکن امروزی خود زندگی می‌کنند. برخی دیگر از آنها پس از تغییرات مرزی ناشی از تحولات سیاسی در قرنهای نوزدهم و بیستم و کوچ‌های ناشی از آن در مناطق کنونی خود اسکان داده شده‌اند. این گروه از اقوام شامل یونانی‌ها، ارمنی‌ها، گرجی‌ها ... هستند. يك اقلیت ۲۰۰۰۰ نفری از یهودیان نیز در ترکیه وجود دارد. جدا سازی این اقوام به لحاظ مذهبی، قومی و زبانی همیشه با هم در انطباق نیست. منکر شدن یا زیر فشار قرار دادن این اقلیتهای قومی و مذهبی و زبانی و فرقه‌هایی که از این نظر بین اتباع کشور وجود دارد قابل قبول نمی‌باشد. انکار این واقعیت تنها منجر به مشکلات عدیده و نابرابریهای سیاسی و اجتماعی شده است و شکافهایی بین اتباع آن کشور پدید آورده است.

وضعیت کنونی ترکیه

تاریخچه اختلافات در ترکیه

اولین ارتباط رسمی بین کردها و امپراطوری عثمانی در سال ۱۵۱۴ میلادی برقرار شد. در جنگ چالدران بین صوفیه‌ها که در ایران حاکم بودند و عثمانی‌ها، کردها از عثمانی‌ها جانبداری کردند. بدین وسیله آنها امکان این را یافتند که در امپراطوری عثمانی به حکومت‌های خودمختار خود ادامه دهند. ساختارهای خودمختار کردی تا قرن ۱۹ ادامه یافت، بدون اینکه باعث بروز مشکلی گردد. در آغاز قرن نوزدهم عثمانی‌ها شروع به تمرکز قدرت جهت احداث يك ساختار حکومتی مرکزی تمرکزگرا کردند و سعی نمودند در این راستا ساختار خودمختار مناطق کردنشین را محدود سازند. این کار منجر به قیام و طغیانهایی از جانب کردها شد. مرحله‌ای که همزمان با قیام فرمانروای رواندوز عبدالرحمن پاشا در سال ۱۸۰۶ میلادی آغاز گردید و با قیام فرمانروای بوتان شرفخان در سال ۱۸۳۹ میلادی به اوج خود رسید. تا سال ۱۸۸۰ طغیانهای زیادی بوقوع پیوستند که در پی آنها خانهای کرد قسمت عمده‌ی

قدرت خود را از دست داده و ساختار خودمختار آنها از دست رفت. در مرحله بعدی که با جنبش شیخ‌عبیدالله در سال ۱۸۸۰ شروع شد و با مبارزه‌ی شیخ محمود برزنجی ادامه یافت، خواستهای سیاسی کردها دچار تغییر و تحول شد، رفته رفته مسئله استقلال مطرح گردید. تا قبل از جنگ جهانی اول جنبشهای متعددی جان گرفتند. قسمتی از رهبران کرد به این نتیجه رسیدند که باید کشوری مستقل دایر کنند. قرار داد «سور» که پس از اتمام جنگ جهانی اول بین نیروهای پیروز در جنگ و دولت عثمانی امضاء گردید از جمله شامل بندهایی جهت استقلال کردها بود. البته در این قرارداد فقط به یک بخش از مناطق کردنشین اشاره شده بود و آنهم بعداً با اضافه کردن متمدن و بندهای جدیدی استقلال این مناطق را عملاً غیرممکن ساخت. در توافقنامه‌ای که میان نیروهای پیروز جنگ اول جهانی (متفقین) به سردمداری انگلیس و دولت تازه تأسیس ترک به رهبری مصطفی کمال، «قرارداد لوزان» در سال ۱۹۲۳، مواد «قرارداد سور» که کهنه شده بودند، دیگر نقشی بازی نکردند. برای حکومت انگلیس تنها مسئله نفت مهم بود و منطقه کردستان و ساکنانش به چهار بخش تقسیم شدند، و هر کدام از آنها به دولتی سپرده شدند که بعضاً بعدها بوجود آمدند. بدین وسیله مسئله کردها از انظار عمومی جهان خارج شد.

جمهوری ترکیه در آغاز خود

جمهوری ترکیه که بر روی ویرانه‌های عثمانی بنیاد نهاده شد خیلی از مشکلات را از عثمانیها به ارث برد. یکی از آنها مسأله کردها بود که تا به امروز همچنان لاینحل باقی مانده. زمانی که مصطفی کمال در سال ۱۹۱۹ به آناتولی آمد، به کردها وعده داد که در یک دولت تازه تأسیس دارای حقوق برابر با ترکها خواهند بود. اما عملکردهای او و شیوه‌ی سازماندهی او در آناتولی نشان دادند که این یک وعده‌ی توخالی بیش نبوده و او در حقیقت هدف دیگری را دنبال می‌کرد. برخی از سران کرد در مقابل این موضوع دست به مقابله زده و اولین جریانات مخالف را بوجود آوردند. در سال ۱۹۲۰ در منطقه غربی درسیم قیام کردی به رهبری کوچگیری شروع شد. هدفهای سیاسی و استراتژی این قیام برای تحقیقات امروزه چندان مشخص نشده است. کادرهای رهبری این قیام خواستهای گوناگونی را مطرح می‌کردند که از کسب خودمختاری تا تشکیل کشور مستقل را دربرمی‌گرفت. نهضت نامبرده در اکثر نقاط به شیوه‌ی نامناسبی سازماندهی شده بود. سرانجام قسمت عمده‌ای از کردها دست از حمایت این جنبش کشیده و فقط نقش تماشاچی را داشتند. بدین گونه این جنبش بدست ارتش تازه تأسیس مصطفی کمال و نیروهای شبه‌نظامی وی به خاک و خون کشیده شد. شکست این جنبش باعث آن شد که

کردها دیگر امکان قانونی شرکت در عرصه سیاست را بطور کامل از دست بدهند. به همین جهت آنها اقدام به تأسیس يك سازمان مخفی به نام «آزادی» نمودند و حرکاتی را جهت کسب استقلال انجام دادند. بعد از تأسیس جمهوری ترکیه بوسیله قانون اساسی ۱۹۲۴ يك دولت ترکی بنیاد نهاده شد که در آن غیر از «اقلیتهای مسیحی و یهودی» وجود تمام اقوام و اقلیتهای کلی و یکباره انکار شد و يك شبه همه آنان «ترک» نامیده شدند. قسمت عمده‌ای از جمعیت کردها دوباره خود را ناچار دیدند که به جنگ مسلحانه روی آورند، تا بدین طریق مانع از نابودی ملی، زبان و هویت فرهنگی خویش گردند. دستگیری سران «آزادی» در سال ۱۹۲۴ و بستن مدارس و انستیتوهای آموزشی در کردستان باعث قیام ۱۹۲۵ شد. این مبارزین در مدت زمان کوتاهی موفق به آزادسازی نقاط بسیاری از کردستان شدند. دولت ترکیه توانست پس از شوکی که در ابتدا به وی وارد شده بود، این قیام را به زودی سرکوب کند. کسانی که در این قیام شرکت کرده بودند، در «دادگاههای استقلال» که جدیداً تأسیس شده بودند، محاکمه و به مرگ محکوم کردند. در آن زمان بیش از ۱۵۰۰۰ کرد کشته شده و بیش از ۹۰۰ روستا ویران گردیدند.

«برنامه اصلاحات شرق» ترکیه که بیش از ۷۰ سال اعتبار داشت

این قیام برای جمهوری ترکیه يك نقطه عطف در تعیین خط مشی و سیاست آتی آن نسبت به کردها شد. يك برنامه رفرم برای شرق ترکیه تدوین شد که در آن موضع رسمی و شیوهی برخورد با مسئله کردها از طرف دولت فرمولبندی شده بود. و آن برنامه خیلی وسیعی بود که امروزه نیز پس از گذشت بیش از ۷۰ سال هنوز به قوت خود باقی است و اجرا می‌گردد. در حالی که سیاستمداران ترك از آن بعنوان «برنامه رفرم» یاد می‌کنند، تاریخ‌شناسان کرد معتقدند که اساس این طرح را می‌توان با واژه‌هایی چون ترکی کردن کردها، تبعید و کوچ‌دادن اجباری، آسیمیلیسیون و کشتار جمعی آنها تعریف نمود. و این نکات نامبرده هم‌اکنون بیش از ۷۰ سال است که در آنجا عملی می‌شوند. آنچه که امروز به یقین می‌توان گفت این است که طرح مزبور نتوانسته به اهداف اعلام شده‌ی خود دست یابد. با وجود آنکه قیام ۱۹۲۵ به يك شکست نظامی منجر شد، کردها از اهداف این جنبش چشم‌پوشی نکردند. در سال ۱۹۲۷ حزب تازه‌ای در بیروت به نام «انجمن خویبون» احداث گردید. بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ جنبش آگری بوقوع پیوست. این جنبش هم که از داخل و از خارج به آن کمکی نشد، منجر به شکستی دیگر گردید. در آن موقعیت زمانی در جمهوری

ترکیه تفکرات دولتی اقتدارگرایانه پایه اصلی سیاست این کشور را تشکیل می‌داد. «همه چیز در همه عرصه‌ها باید در خدمت دولت باشد.» این به شعار و محور اصلی سیاست تبدیل شده بود. تأثیر این ایدئولوژی رسمی که بر اساس هویت «ملت ترک - دولت ترک» بنا شده بود، بر روی کردها نیز آشکار بود. از سال ۱۹۳۰ تحت سلطه تک حزبی ناسیونالیستی کمالیسم که با شووینیسم فرق چندانی نداشت، با گذشت هر روز شیوه‌های غیردمکراتیک بیشتری در پیش گرفته می‌شد، که قوانین جدید در ارتباط با کردها نیز جزو آنها بود. تعدادی از مقررات قانونی تحت عنوان «قوانین تونجلی» تصویب گردیدند. سرانجام در پی تصویب قانون تبعید دولتی به شماره‌ی ۲۵۱۰ که طبق آن کردها به نواحی غرب کوچ داده شده و در آنجا اسکان داده شوند، قیام دیگری بوقوع پیوست. این جنبش نیز که به قیام درسیم معروف شد در سالهای ۳۸-۱۹۳۷ به خاک و خون کشیده شد و طی آن بیش از ۴۰ هزار کرد به قتل رسیده و نیز بیش از نیم میلیون نفر تبعید شدند. آغاز جنگ جهانی دوم منجر به مشکلات اقتصادی فراوانی در ترکیه گردید. فقر این دوران و همچنین قتل و عام ۱۹۳۸ منجر به یک دوره‌ی سکوت طولانی از طرف کردها شد.

آغاز مجدد مخالفت کردها در اواخر دهه ۵۰

پس از تبدیل ترکیه به یک سیستم چند حزبی در نیمه دوم دهه ۴۰ عده‌ی زیادی از کردها به حل مسئله و مشکلات در چهارچوب سیستم پارلمانی موجود امیدوار شدند. آنها شروع به فعالیت در حزبهای موجود کردند. اپوزیسیون واقعی کردی زمانی شکل گرفت که فعالین و مبارزین کرد سرانجام به این نتیجه رسیدند که آنها از طریق مبارزه‌ی سیاسی و پارلمانی نیز به حقوق خود دست خواهند یافت. دستگیری و محاکمه «۴۹ تن» (در اصل ۵۱ تن بودند) از روشنفکران کرد در سال ۱۹۵۹ مسئله کردها را دوباره به مسئله روز تبدیل کرد.

آغاز دهه ۶۰

با تصویب قانون اساسی ۱۹۶۱ ترکیه پس از کودتای نظامی ۲۷ مه ۱۹۶۰ در این کشور مجدداً یک سیستم چندحزبی دایر گردید. بدین وسیله امکان انسجام و بسیج و تشکل برای نیروهای چپ در ترکیه فراهم شد. قسمت عمده‌ی رهبران و روشنفکران کرد در این احزاب و انجمنها شروع به فعالیت نمودند. خیلی از آنها جذب «حزب کارگران ترکیه» شدند. حزب مزبور از یک برنامه سوسیالیستی برخوردار بود و با ۱۵ نماینده در پارلمان ترکیه شرکت داشت. حزب نامبرده در سال ۱۹۷۱ از طرف

دیوان عالی کشور ممنوع شد. اتهام وارده بر آن عدم انکار کردها بود، چرا که آن حزب کردها را بعنوان يك خلق نام می‌برد. مابقی سازمانهای چپ که بعنوان «چپهای ترکیه» معروف بودند، به مسئله کردها از جنبه اقتصادی می‌نگریستند. تز آنها مبنی بر این بود که پس از تأسیس يك حکومت سوسیالیستی در ترکیه مسئله کردها خودبخود حل خواهد شد. این دکتین قادر به قانع کردن کردهایی که به دنبال حل مسئله کرد بودند نبود. همین نکته باعث شد که کردها به سازماندهی مستقل صفوف خود بپردازند و جریان‌های علنی و مخفی خود را تشکیل دهند. جنبش مصطفی بارزانی در کردستان عراق باعث تسریع تشکیل یافتن کردها و پیدایش سازمانهای مستقل کردی شد. حزب دمکرات کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان ترکیه با هم به صورت غیرعلنی همکاری می‌کردند. علاوه بر سازمانهای سیاسی کرد که فعالیتهای زیرزمینی داشتند همچنین در سطح علنی نیز «انجمن‌های فرهنگی-انقلابی شرق» سهم عظیمی در انسجام کردها و بازگشت آنها به هویت اصلی شان داشتند. احمد حمدی باشار که مشاور شخصی آتاتورك بود، در سال ۱۹۶۲ نشریه‌ای را به نام «جهان صلح» منتشر کرد. در این مجله موضوعاتی مانند بازار اقتصاد آزاد و به رسمیت شناختن حقوق کردها درج می‌شد. نکته قابل توجه این بود که این موضوع برای اولین بار از طرف کسانی مطرح می‌شد که خود به دستگاه حاکمیت نزدیک بودند. البته بعد از مدت کوتاهی از این ابتکار مثبت جلوگیری شد.

کودتای نظامی ۱۹۷۱

پس از کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۱ فشار سختی متوجه چپهای ترکیه و اعضای گروهها و سازمانهای کردی شد. صدها تن از کردها دستگیر و محاکمه شدند. پس از عفو عمومی ۱۹۷۴ کردها شروع به متشکل و منسجم کردن مجدد خود تحت لوای تفکرات چپ نموده و برخی از آنها برای بنای يك کردستان مستقل می‌کوشیدند. از طرفی اعضای «انجمنهای فرهنگی-انقلابی شرق» روز به روز در اکثر مناطق روبه‌فزونی بود. از طرف دیگر سازمانهای غیرقانونی احداث می‌شدند مانند «حزب کارگری کردی»، «حزب کارگران کردستان»، «کاوه» و «رزگاری». این احزاب مخفی به نوبه خود دست به تأسیس انجمن‌ها و کانون‌هایی زدند که بطور قانونی کار می‌کردند و روزنامه‌ها و نشریاتی پخش می‌کردند. البته گروههای کردی و چپ کردی خیلی متفرق بوده و هر کدام از آنها در بین خود اختلاف داشته و با هم در نزاع بودند.

کودتای ۱۹۸۰

نظامیان برای چندمین بار در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ قدرت را بدست گرفتند. بر خلاف کودتای ۱۹۷۱ هدف کودتاچیان تعیین خط مشی سیاسی برای آینده‌ی کشور بود. کودتاچیان دستور تألیف یک قانون اساسی را دادند که آزادیهای سیاسی را تا حد زیادی محدود می‌کرد. رژیم نظامی خیلی بیرحمانه به همه نهادهای دموکراسی و آزادی حمله‌ور شد. حمله اصلی به بدترین شیوه‌ی خود متوجه مخالفین کرد بود. دهها هزار کرد را دستگیر کرده و وحشیانه شکنجه کردند. احزاب و سازمانهای کرد که معتقد به جنگ مسلحانه بودند و آن را تنها راه رهایی می‌دانستند، وقایع فوق را تصدیق بر نظریات خود می‌دانستند که مسئله کردها فقط از طریق جنگ قابل حل می‌باشد.

آغاز جنگ مسلحانه در سال ۱۹۸۴

جنگ مسلحانه‌ای که قریب دو دهه ادامه داشت با به دست گرفتن اسلحه از طرف اعضای «حزب کارگران کردستان» در ۱۹ اوت ۱۹۸۴ آغاز گردید، بخشی از رهبران کمالیستها که در دستگاه حکومت دست داشتند، این موضوع را بهانه قرار دادند تا مسئله کرد را که با «برنامه رفرم برای شرق» حل نشده بود، به وسیله عملیات نظامی حل و فصل کنند. علیرغم تمام پیشگویی‌ها و نظرات و با وجود استفاده از تمام امکانات نظامی ARGK (بازوی نظامی حزب کارگران کردستان) توانست روز به روز طی ده سال آتی چه از لحاظ نیروی انسانی و چه از لحاظ اسلحه و مهمات رشد نماید. پشتیبانی مردم از این سازمان همیشه روبه‌فزونی بوده و تعداد زیادی کماکان به چریکهای آن می‌پیوندند. در حالیکه این سازمان در ابتدای کار بیش از چند صد چریک نداشت، به گفته یک روزنامه ناتو آنها هم اکنون ۲۰۰۰۰ رزمنده هستند، که همه نواحی کوهستانی کردستان را در دست گرفته و در مناطق دیگر هم حداقل شبها حاکم هستند. البته چنان به نظر می‌رسد که از لحاظ نظامی رفته رفته ARGK تضعیف شده و یک سیر معکوس را طی می‌کند.

تلاشهایی برای فعالیتهای سیاسی علنی: «حزب دمکرات» و «حزب کار خلق»

هنگامی که گروهی از کردها راه جنگ مسلحانه را در پیش گرفتند، بخش دیگری از مردم برای رسیدن به اهداف خود تلاش نمودند در صحنه سیاسی تغییراتی بوجود بیاورند. «حزب کار خلق» موفق شد در یک ائتلاف لیستی با «حزب سوسیال دمکرات

خلق» ۲۲ نماینده‌ی کرد را به پارلمان بفرستد. این نمایندگان از ابتدای کار مورد حمله شدید دیگر اعضای پارلمان قرار گرفتند. در سال ۱۹۹۳ «حزب کار خلق» توسط دیوان عالی کشور ممنوع اعلام گردید. بخش عمده‌ی نمایندگان پس از این جریان به حزب جدید «حزب دمکراسی خلق» (HADEP) پیوستند. اما این احزاب دمکرات دیگر عمر زیادی نداشتند. در تاریخ ۳ مارس ۱۹۹۴ از نمایندگان «حزب دمکراسی» (DEP) سلب مسئولیت شد. آنها دستگیر شده و سپس به زندانیهای طولانی محکوم شدند. حزب دپ پس از مدتی ممنوع گردید و علیه جانشین سیاسی وی (HADEP) هم اکنون محاکمه‌ای در جریان است. عده‌ی زیادی از احزاب دیگر هم که برای خواسته‌های کردها فعالیت می‌کردند به همین سرنوشت سیاسی دچار شدند. گرچه بودند در میان آنها سازمانهایی که آشکارا بر علیه حزب کارگران کردستان موضعگیری می‌کردند ولی این موضوع هم به آنان کمکی نکرد.

بیان سالهای گذشته

پس از ۱۹۹۰ هنگامی که جنگ میان ارتش ترکیه و ARGK روز به روز شدت بیشتری می‌گرفت و مناطق بیشتری را نیز زیر پوشش قرار می‌داد، مردم کرد روزه‌روز زیر فشار و ضربات بیشتری از طرف ارتش و نیروهای شبه‌نظامی دولتی قرار گرفتند. از انسانهای معمولی گرفته تا نمایندگان پارلمان، قریب ۱۵۰۰ نفر قربانی «ترورهای ناشناخته» شدند. ده‌ها هزار نفر دستگیر و شکنجه شده و برای مدتی طولانی به زندانها انداخته شدند. نشریاتی که به وسیله کردها به چاپ می‌رسید، زیر ضرب قرار گرفتند، تا جایی که خیلی از دست‌اندرکاران و کارکنان آنها به قتل رسیدند. ارتش و واحدهای ویژه و مزدوران آنها در روستاها دست به جنگی زدند که بدون توجه و اهمیت به قوانین بین‌المللی روز به روز شدت بیشتری می‌گرفت. البته نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی برای حفاظت از مردم غیرنظامی هنگام جنگ از طرف حزب کارگران کردستان نیز روی می‌داد. طبیعت کردستان به تمامی از بین رفت. جنگ‌ها به دلایل تاکتیکی نظامی به آتش کشیده، زمینهای حاصلخیز و چراگاهها که برای کردستان اهمیت بسزایی دارند، مین‌گذاری شده و از استفاده آنها جلوگیری به عمل آمد. بیش از ۳۰۰ روستا و چراگاههای بیشماری خالی از سکنه و به متروکه تبدیل شدند. بیش از ۳ میلیون نفر وادار به ترك خانه و کاشانه خود شده و بیش از ۳۰ هزار تن جان خود را از دست داده‌اند.

جمعیت کردها در ترکیه

اهمیت مسئله

در ترکیه هر ۵ سال یکبار آمارگیری سرانه به عمل می‌آید. از آنجایی که ترکیه منکر وجود کردها بوده است، اطلاعات آماری رسمی در مورد تعداد کردها در ترکیه وجود ندارد. با این وجود می‌توان از آمارهای موجود نتیجه‌گیری‌هایی در مورد جمعیت کردها در ترکیه نمود، برای نمونه از جمعیت نواحی خاصی که عموماً کردنشین هستند. طی بررسی تغییرات جمعیتی کردها در کنار آمار رسمی دولت در مورد جمعیت، همچنین به آمار بهداشتی، دادگاهها، خانه‌ها و ادارات و ... توجه شده است. از آمارهای سازمانهای حقوق بشر، نقشه‌های جغرافیایی سازمان نقشه‌برداری، لیست اسامی روستاها با نامهای قبلی و جدید و برخی مدارک به چاپ رسیده نیز بهره گرفته شده است. علاوه بر این از تحقیقات عثمان آیدین در مورد ۳۰۰۰ روستا بین سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۶۸ به عنوان نتایج تجربی استفاده گردید.

مشکل تعریف: چه کسی کُرد محسوب می‌شود؟

ساده‌ترین راه يك نظرخواهی آزاد می‌باشد که در آن هر کسی بتواند آزادانه تعلق قومی خود را بیان کند. از آنجایی که این مسئله امکان‌پذیر نمی‌باشد، از فاکتورهای مختلفی جهت این تحقیق جمعیت استفاده شده. فاکتور زبان یکی از مهمترین فاکتورها برای تعریف قوم و ملت می‌باشد. بین سال ۱۹۸۵-۱۹۶۰ ۳۶۹۶۷۵۹ نفر گفتند که زبان اول یا دوم آنها کردی می‌باشد. این رقم خیلی کمتر از نسبت جمعیت کردها در مقایسه با جمعیت کل کشور بود. در خیلی از نقاط گزارش شد که مأموران آمار در پاسخ سوال خود به جای کردی ترکی نوشته‌اند و یا این جواب را اصلاً ثبت نکرده‌اند. بعدها در نتایج آماری که منشر می‌شد این مطلب حذف شده و از سال ۱۹۹۰ این سوال را دیگر از کسی نمی‌کنند. احساس کُرد بودن و زبان مادری خود را خیلی از کردها به دلیل آسیمیلیسیون [شوینیسیم] و ممنوعیت زبان کردی «فراموش» کرده‌اند. با این وصف «احساس کُرد بودن» مهم بوده و باید در این مورد در نظر گرفته شود.

هویت فرهنگی: طبق آمار می‌توان جمعیت ترکیه را به ۲۶ گروه فرهنگی متفاوت تقسیم کرد که هر کدام از آنها زبان، آداب، رسوم و فولکلور خود را دارند. کردها را می‌توان بر اساس

هویت فرهنگی راحت شناسایی کرد، حتی اگر آنان در مناطق کردنشین زندگی نکنند.

زندگی و تعلق جغرافیایی: تعلق تاریخی به زادگاه کردی که از لحاظ جغرافیایی «کردستان» نام دارد، باید همچنین بعنوان يك فاکتور شناسایی تلقی شود.

کردستان در کجا واقع شده؟

در ابتدا باید اشاره کرد که منظور از کردستان تنها آن بخشی می‌باشد که در درون مرزهای جمهوری ترکیه قرار دارد. پس از تقسیم کردستان بین عثمانیها و صفویه‌ها در سال ۱۵۱۴ کردستان خودمختار که زیر پوشش عثمانی‌ها بود، رسماً به عنوان «کردستان» شناخته شد. این «کردستان» شامل قسمت عمده‌ای می‌شد که امروزه در ادبیات رسمی ترکیه به آن «شرق و جنوب شرق» می‌گویند. البته آن زمان مفهوم جغرافیایی «کردستان»، شمال عراق امروزی را که آن هنگام جزو دولت عثمانی بود نیز دربرمی‌گرفت.

پس از قیام کردها در سال ۱۹۲۵ به رهبری شیخ سعید دولت ترکیه بررسیهای گسترده‌ای را در مورد کردها انجام داد که منجر به «برنامه رفم برای شرق» شد. مصطفی عبدالخلیق «رندا» که مسئول این بررسیها بود در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۵ «کردستان» را چنین تعریف کرد: «بر طبق اسناد و مدارکی که در اختیار ما قرار گرفته این منطقه که در شرق رودخانه فرات و جنوب کوههای بینگول در استانها و بخشهای ارفاء، مادیل، سیورک، دیاربکر، آرگانی، آلزیک، گنج، موش، بایزید، وان، بیتلیس، سیرت و در بخشهای هینیس، کیگی در استان ارزون و بخش پلومور در ارزنجان قرار گرفته دارای ۱۳۶۰۰۰۰ نفر جمعیت است. از این تعداد ۲۵۰۰۰۰ ترک هستند و ۱۱۷۰۰۰ نفر عربی زبان می‌باشند. آمار و ارقام ذکر شده باید جزو آرشیو مخفی دولتی باشند. در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۵ در استانهایی که «امکان بروز قیام» در آنها می‌رفت، حکومت نظامی اعلام گردید. بدین وسیله استانهای موش، اگانی و ... غیرمستقیم به عنوان «استانهای کردی» شناخته شدند.

تعداد جمعیت در کردستان

ما اینجا تلاش می‌کنیم با تکیه بر اطلاعات آماری موجود (و همچنین با در نظر داشت تغییراتی که در تقسیمات کشوری انجام گرفته) آماری در ارتباط با جمعیت کردها در «کردستان» بدست دهیم.

استان	آمارگیری 1985	آمارگیری 1990
آدیامان	430.728	531.131
آگری	421.131	437.093
بنگول	241.548	250.966
بیتلیس	300.843	330.115
دیاربکر	934.505	1.094.996
الازیک	483.715	498.225
ارزینجان	299.985	149.837
ارزروم	856.175	847.201
قاضیان تپه	966.940	1.140.594
حکاری	182.645	172.476
کارس	722.431	662.155
مالاتیا	665.809	702.055
ک. ماراش	840.472	892.952
ماردین	652.096	557.727
موش	339.492	376.543
سیرت	524.741	243.435
سیباز	772.209	767.481
تونجلی	151.906	133.143
شانلی اوفرا	795.034	1.001.455
وان	547.216	637.453
باتمال		344.699
شیرناک		262.006
جمع	11.129.594	12.016.741

- البته اگر این استانها به عنوان استانهای کردی ذکر شوند، باید سه نکته زیر را در نظر گرفت:
- جمعیت استانهای ارزنجان، ارزروم، قاضیان تپه، کارس، مالاتیا، کارامان ماراش و سیواش تنها از کردها تشکیل نمی‌شوند.
 - در استانهای ماردین، سیرت و ارفا عربها و آسوریهها نیز زندگی می‌کنند.
 - در تمام استانها، بویژه در مراکز شهرها، ترکها نیز زندگی می‌کنند که یا ارتشی هستند و یا کارمندان دولتی که موقتاً در آنجا سکونت گزیده‌اند. علاوه بر این روستاهایی هستند که در آنها ترکهایی که آوارگان کشورهای بالکان می‌باشند، زندگی می‌کنند و افرادی هستند که از قدیم در آنجا سکونت داشته‌اند.

این بدان معناست که برای مشخص کردن جمعیت کردها تنها کافی نیست که تعداد کل افرادی را بدست آورد که در «کردستان» زندگی می‌کنند، بلکه باید توسط ۵ نوع منطقه تفاوت قائل شد:

- استانهایی که کردها در آنجا اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند؛
- استانهایی که بخشاً از کردها تشکیل شده‌اند؛
- استانهایی که کردها در آنجا در اقلیت هستند؛
- کردها در داخل آناتولی و
- کردها در شهرهای بزرگ و متروپل.

استانهایی که کردها در آنها در اکثریت می‌باشند

این شامل استانهای زیر می‌شود: آدیامان، آگری، باتمان، بینگول، بیتلیس، دیاربکر، لازیک، هکاری، موش، ماردین، سیرت، شیرناک، تونجلی، شانلی اوفرا و وان. تقریباً تمام اراضی این استانها و بیشتر قریب به اتفاق شهرها از جمعیت کرد تشکیل شده. بدین صورت می‌توان به آنها استانهای کردنشین گفت. در نواحی آدیامان، الازیق ۲۰ درصد جمعیت را ترکها تشکیل می‌دهند. علاوه بر این در تمام استانها اقلیت کوچکی متشکل از کارمندان و ارتشیهها وجود دارند که موقتاً در آنجا زندگی می‌کنند. در مراکز الازیق و موش و روستاهای اطراف اقلیت کمی از ترکها زندگی می‌کنند. در مراکز سیرت و ماردین ۵۰ درصد و در شانلی اوفرا ۱۰ درصد جمعیت را اعراب و در استانهای ماردین و باتمان بخشی از جمعیت را آشوریها تشکیل می‌دهند. تعداد آنها مانند یزیدیها بر اثر فشار و رانده‌شدن از آن مناطق از سال ۱۹۸۰ رو به کمی نهاده. از آنجایی که راجع به بافت جمعیت شهرها اطلاعی در اختیار نمی‌باشد، فقط می‌توان به طور عمومی گفت در مراکز الازیق و ماردین سیرت و اورفا درصد جمعیت کردها بین ۵۰ الی ۷۰ درصد می‌باشد. در مراکز استانهای دیگر درصد آنها بالاتر می‌باشد.

در استانهای «کردی» بیشتر با زبان کردی صحبت شده و آداب و رسوم کردی رایج می‌باشند. این استانها شامل مناطقی می‌شوند که از بدو تاریخ محل سکونت کردها بوده است.

استانهایی که بخشاً از کردها تشکیل شده‌اند

در اینجا می‌توان از استانهای ارزروم، ایقدير، مالاتیا و کارس نام برد. در مناطق خاصی از این استانها یک اکثریت نسبی را تشکیل می‌دهند.

در مراکز استانها نیمی از جمعیت را کردها تشکیل داده و در نواحی دوردست این استانها جمعیت کردها شامل اکثریت مردم است. اگر چه درصد کردها در این استانها مثل استانهایی که قبلاً از ان سخن رفت نیست، با وجود این در مناطقی از این استانها کردها در اکثریت کامل می‌باشند و این در حالیکه در تمام استانهای مرزی که کردها و ترکها را از هم جدا می‌کند یک چنین ساختاری صادق است.

استانهایی که کردها در اقلیت هستند

استانهای اردهان، ارزجان، سیواس، کارامان ماراش، و قازیان تپه جزو استانهایی هستند که کردها در اقلیت می‌باشند.

در این استانها که از لحاظ قومی استانهای مرزی هستند در حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد جمعیت را کردها تشکیل می‌دهند. در این مناطق می‌توان به وضوح مشاهده کرد که جمعیت کردها در مناطق مرزی متراکم است که به زادگاه تاریخیشان نزدیکتر است. آنها در این مناطق بیشتر در روستاها زندگی می‌کنند.

کردها در داخل آناتولی

در زمان حکومت عثمانیها کردها بارها تبعید شدند. اکثر آنان به مناطق دوردست مثل استانهای آنکارا، کیرشهر و قونیه و... فرستاده شدند.

در مناطقی که کردها اسکان داده شده‌اند همگونی خاصی حکمفرماست. کردها در این مناطق کماکان دارای انسجام بوده و یک واحد را تشکیل می‌دهند و به همین دلیل باز شناسی آنها از دیگر اقوام کار سختی نیست. آنها آداب و رسوم خود را حفظ کرده و به روش نیاکان خود زندگی کرده، به زبان مادری خود کردی سخن گفته و خود را هنوز به قبایل سنتی متعلق می‌دانند. علاوه بر مناطق یاد شده عده‌ی نه چندان زیادی از کردها در مثلث استانهای «جانگیری» و «جووروم» و «یوزگات» زندگی کرده، ولی از آنجایی که تعداد آنها کم می‌باشد روی نقشه جمعیتی از آنان نامی برده نشده است. در جدول زیر لیستی را مشاهده می‌کنید که رقم روستاهای کردنشین و جمعیت آنها طبق آمارگیری دولتی سال ۱۹۹۰ ارائه شده است

استانها	مناطق	تعداد روستاها	جمعیت
ANKARA	Polatli	12	7293
	Bala	19	8886
	S.Kochisar	9	3049
	Gölbasi	1	3030
	Haymana	49	40095
Kirsehir	Zentrum	7	1888
	Cicekdagi	12	10036
	Boztepe	10	3448
	Avanoglu	1	539
	Kaman	6	2287
Konya	Yunak	20	27409
	Kuku	23	31780
	Cihanbeyli	18	55534
	Celtik	5	8882
	Kadinbani	1	1683
	Sarayönü	2	3188

مجموع این تعداد ۲۰۹۰۲۷ نفر در ۱۹۵ روستا می باشد که همگی داخل آناتولی می باشند. البته قابل ذکر است که در این رقم تعداد کردهایی که در مراکز استانها زندگی می کنند منعکس نشده، چرا که در این زمینه آماری در دست نمی باشد.

جمعیت کردها در شهرهای بزرگ

جمعیت کردهای ساکن در شهرهای بزرگ را نمی توان به صورت دقیق مشخص نمود. در عین حال کردها قسمت بزرگی از جمعیت شهرهای بزرگی همچون استانبول، آنکارا، آدانا، ازمیر، آنتالیا و... را تشکیل می دهند. در این شهرها محله های به وجود آمده اند که در آنها عملاً تنها کردها زندگی می کنند.

در منطقه Ägäis بخصوص در نواحی دوردست ازمیر، مانیسا و آیدین سیل کوچ کردها منجر به پیدایش روستاهایی شده که ساکنین آنها کردها تشکیل می دهند. تحقیقاتی که در مورد درصد جمعیت کردها در شهرهای نامبرده به عمل آمده، متناقض بوده و متأسفانه هیچکدام قابل اثبات نیستند.

به همین دلیل از آمار رسمی و دولتی و سرشماری سال ۱۹۸۵ و محل تولدی که در آنجا برای افراد ذکر شده استفاده می گردد. در جدول زیر ارقام ذکر شده مشهود است:

مرکز استانها	جمعیت کل	جمعیت کردها
Adana	777554	296371
Ankara	2737209	306408
Antalya	397712	34087
Bursa	840094	83630
Eskisehir	404236	19527
Hatay	428845	77610
Mersin	1034130	153482
Istanbul	5560908	1122864
Izmir	1800797	211485
Kocaeli	411917	78219
جمع کل	14393402	2383683

بالغ بر 15،2 درصد مراکز استانها یی که در این جدول آمده را کردها تشکیل می‌دهند.

دلیل انتخاب این شهرها در آمار ما این می‌باشد که سمت فرار کردها از استانهای کردنشین اکثراً به سوی مراکز استانهای نامبرده می‌باشد. البته در آمار فوق تعداد کسانی که بعد از ۱۹۸۵ فرار کرده‌اند مندرج نیست، لذا باید این اعداد را به طرف بالا تصحیح نمود.

با تخمین جمعیت کردها در سال ۱۹۸۵ و با در نظر گرفتن آمار سرشماری ۱۹۸۵ می‌توان تعداد کردهای مقیم در کردستان ترکیه را ۵ / ۸ میلیون نفر تعیین کرد و تعداد کردهایی که خارج از کردستان زندگی می‌کنند یعنی در داخل شهرهای بزرگ و مراکز استانها در غرب بالغ بر ۷ / ۲ میلیون نفر. اگر این ارقام را با هم جمع کنیم می‌توانیم جمعیت کردها در ترکیه در سال ۱۹۸۵ را بالغ بر یازده میلیون اعلام کنیم.

تخمین جمعیت کردها در حال حاضر

اگر محاسبات خود را بر مبنای آمار رسمی دولت ترکیه بگذاریم می‌توان گفت که رشد جمعیت در این سالها چهار در صد بوده و این به معنی آن است که جمعیت کردها در حال حاضر از مرز سیزده و نیم میلیون نفر گذشته و البته اگر در طی ده سال گذشته فرار و کوچی صورت نمی‌گرفت. با در نظر گرفتن محل تولد و یک رشد چهار درصدی جمعیت باید جمعیت کردهایی که خارج از کردستان زندگی می‌کنند تخمیناً چهار و نیم میلیون نفر باشد. این رقم باید شامل افرادی نیز

گردد که خارج از استانهای کردنشین متولد و به ثبت رسیده اند یعنی در مجموع کردهایی که خارج از کردستان زندگی می کنند پنج میلیون نفرند.

بدینگونه می توان با استناد به آمار رسمی سال ۱۹۸۵ تعداد کردها را نسبت به جمعیت کل ترکیه در سال ۱۹۹۷ بالغ بر هیجده میلیون نفر محسوب کرد. البته این رقم اطلاعاتی راجع به این مسئله، که چه تعدادی از این هیجده میلیون در کردستان، غرب ترکیه و یا اروپا زندگی می کنند، به دست نمی دهد.

سازمانهای مختلفی که در قسمت گزارش نویسی فعالند متفق القولند که از سال ۱۹۹۱ حدود سه میلیون نفر از مناطق کردنشین مجبور به جلاي کردستان شده اند، و این در حالی است که همه این افراد فقط از روستاها فراری نشده بلکه قسمتی نیز از شهرهای کوچک رفته اند. در اینجا می توان گفت که همه این افراد به غرب ترکیه نگرینخته، بلکه عده ای نیز به مراکز استانهای کردنشین مانند دیاربکر پناه برده اند. با یک تخمین محتاطانه می توان گفت که از هیجده میلیون کردی که در جمهوری ترکیه زندگی می کنند حدود یازده میلیون آنها در کردستان و هفت میلیون نفر در داخل آناتولی و شهرهای بزرگ غرب ترکیه اسکان گزیده اند و تعداد سیصد هزار نفر نیز از سال ۱۹۸۵ تا بحال به اروپا رفته اند.¹

سرشماری رسمی در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۷

طبق آمار رسمی ۱۹۹۷ در استانهای کردنشین ۱۳ میلیون نفر زندگی می کنند. در مقایسه دو سرشماری [سال ۱۹۹۷ با سال ۱۹۸۵] به وضوح دیده می شود که تعداد افرادی که در روستاها زندگی می کرده اند کم شده، در حالیکه به جمعیت شهرها افزوده شده است. دلیل این امر کوچ هایی می باشد که به سبب جنگ و خونریزی در پیش گرفته شده اند.

البته روش سرشماریها چه از طرف رسانه های جمعی و چه از طرف افراد متخصص در این امر ناصحیح قلمداد شده و به گفته ای حتی سه میلیون نفر که در مناطق و محله های تازه آباد شده شهرهای کردنشین و شهرهای بزرگ غرب ترکیه زندگی می کنند در این آمار به ثبت نرسیده اند. این عده به طور کامل کردهایی می باشند که در اثر جنگ آواره شده اند. از آنجایی که آخرین سرشماری ظاهراً به شیوهی نادرستی انجام گرفته، استفاده از ارقام مذکور نمی تواند تحلیل درستی در اختیار خوانندگان قرار بدهد.

¹ طبق آمارهای مراکز و محققین آلمان، بین 560 الی 600 هزار کرد در آلمان زندگی می کنند که حدود 90 درصد آنها از کردستان ترکیه می آیند. - مترجم.

هزینه‌های اقتصادی ، اجتماعی و انسانی جنگ

جنگ بدون نام

اکنون (1997) بیش از سیزده سال است که میان نیروهای امنیتی ترکیه و چریک‌های کرد یک نوع جنگ داخلی پابرجاست. جنگی که بدون نام است. هرکدام از طرفین جنگ به نوبه خود نامی بر این جنگ می‌نهد. یکی آنرا [زد و خورد جزئی] و دیگری آنرا [جنگ پلید] می‌نامد. تعداد تلفات از دو طرف ۳۰۰۰۰ نفر عنوان شده که هر کدام تلفات سنگینتر را به طرف مقابل خود نسبت می‌دهند. هر کدام از طرفین بیش از ۱۰۰۰۰ نفر کشته داده. در این رابطه روزنامه‌های ترکیه در زمستان ۱۹۹۶ گزارشی به نقل از تحقیقات ارتش به چاپ رسانیدند. در این گزارش آمده است که بیش از یک پنجم از نظامیان برگشته از کردستان دچار بیماریهای سخت روحی (مالیخولیایی و ترسزدگی) هستند.

در آغاز کار تعداد چریک‌های کرد را ۳۰۰ نفر تخمین می‌زدند. بعد از سال ۱۹۹۳ سخن از تعداد ۲۰۰۰۰ جنگجوی مسلح در میان بود و کردها برای چشم انداز آتی خود زمزمه ۵۰۰۰۰ نفر را در سر می‌پروراندند. در پایان سال ۱۹۹۷ تعداد چریکها بین ۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. همچنین اطلاعات راجع به تعداد ارتشیان مستقر در کردستان نیز تخمینی می‌باشد. در این باره گفته می‌شود که تعداد ارتشیان به همراه واحدهای ویژه به مرز ۲۵۰۰۰۰ نفر می‌رسند. البته شایان توجه است که در این جنگ بدون نام ارگانهای متعدد دیگری نیز دوش به دوش نیروهای نظامی ترکیه علیه چریک‌های کرد (ARGK) می‌جنگند.

«هرزمان» دولت²، «محافظین کرد» روستاها

مدت کوتاهی پس از حمله نظامی چریک‌های کرد در ماه اوت سال ۱۹۸۴ به پاسگاههای ژاندارمری در شهرهای ارهو و شم‌دینلی، دولت تورگوت اوزال با استناد به یکی از قوانین تصویب شده در سال ۱۹۲۴، ساکنین روستاها را مسلح کرده، و به آنان لقب «محافظین روستاها» را داد. وظیفه اصلی محافظین روستا مبارزه با چریک‌های کرد بود.

قانونی را که اوزال از آن استفاده کرد، قانون شماره ۴۴۹ بود که در مورخه 17 مارس 1924 به تصویب رسیده بود و

² اینها افراد و عشایر بومی هستند که دولت آنها را بر علیه جنبش ملی تسلیح کرده است که در کردستان ایران و عراق «جاش» نامیده می‌شوند و مورد نفرت مردم هستند. - مترجم.

برای تکمیل این قانون چند تبصره جدید را نیز به این قانون افزودند. این تبصره‌ها به عنوان اصل ۳۱۷۵ در مورخه 26 مارس 1985 و اصل ۳۱۱۲ در مورخه 7 فوریه 1990 گسترش داده شد.

طبق این قوانین سه نوع محافظ وجود داشت: محافظین دائمی، محافظین موقت و محافظین داوطلب. هدف اصلی این عملکرد دولت صرفاً انداختن تفرقه میان صفوف کردها بود. نخست چند عشیره آمادگی خود را در مبارزه با حزب کارگران کردستان در ازای گرفتن حقوق ماهانه اعلام کردند. بعدها مقیاس قبول اسلحه و مسلح شدن روستاییان به این منزله بود که اگر اسلحه برنندارند دشمن و قبول آن به معنای دوستی با دولت ترکیه به حساب می‌آمد.

روستاییانی که از قبول اسلحه سرباز می‌زدند کماکان تحت پیگرد نیروهای امنیتی و دولتی بوده و از جانب آنان به عنوان طرفداران حزب کارگران کردستان تلقی می‌شدند و از طرف دیگر روستاییانی که مسلح شده بودند مورد غضب حزب کارگران کردستان قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۹۷ وزیر کشور وقت ترکیه مرال آکشنر تعداد محافظین موقت را ۶۲۶۵۴ نفر اعلام کرد (این رقم شامل محافظین موقتی که مسلح نبوده‌اند نمی‌شود).

دولت ترکیه برای پرداخت حقوق ماهانه محافظین خود بودجه‌ای به مبلغ 11 و نیم بلیون لیره ترکیه معادل با 1,6 میلیارد دلار مالی به حساب می‌آمد. اما برای دولت ترکیه مهمتر از فشار مالی پراکندن تخم نفاق و کینه میان کردها بود. قبایلی که از جانب دولت مسلح شده بودند مشکلات دیرینه خود را با قبایل دیگر از طریق اسلحه‌هایی که گرفته بودند حل می‌کردند و از جانب دیگر برای پر کردن جیبها به کار قاچاق اسلحه و مواد مخدر روی می‌آوردند.

مأمورین دولت: تیمهای مخصوص و «آوارگان»

محافظین روستا معمولاً از طرف نیروهای ارتشی مستقر در منطقه (اکثراً نیروهای ژاندارمری که در روستاها وظایف پلیس را به عهده دارند) و همچنین اعضای تیمهای مخصوص و آوارگان از صفوف حزب کارگران کردستان پشتیبانی می‌شدند. اعضای تیمهای مخصوص در سالهای ۹۰ جهت مبارزه تن به تن با چریکها تعلیم داده می‌شدند و این افراد اکثراً به عنوان «رامبو» های تا بیخ دندان مسلح برای تأمین امنیت در شهرها به کار گرفته می‌شوند. این نیروها که ظاهراً تحت نظر وزارت کشور کار می‌کنند دارای آزادیهای عمل فراوانی هستند. اکثراً استنباط می‌شود که این نیروها از جانب هیچ ارگانی کنترل نمی‌شوند چرا که خیلی از فرمانداران و

بخشداران به کرات می‌گویند که آنان کنترلی روی این تیمهای مخصوص ندارند. این «رامبوها» نه تنها پول کلانی به جیب می‌زنند بلکه عملاً هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند.

اکثر آوارگان از صفوف حزب کارگران کردستان به قاتلان تمام عیار تبدیل گشته‌اند. آنان در اثر شکنجه‌های وحشیانه به نادم و توبه کار تبدیل می‌گردند و زیر فشار بر علیه دیگران شهادت می‌دهند و این در حالیست که دولت به آنان قول عفو و بخشش را داده و از این نظر سوء استفاده کرده آنان را به هر کاری وامی‌دارند چون آنان می‌توانند فقط با حمایت دولت جان خود را نجات دهند.

طبق یک گزارش از روزنامه امک در طی عملیاتی که در 13 ژوئن 1997 در منطقه کولپ لیجه انجام گرفته، تعداد 85 نفر نادم شرکت داشتند. با وجود آنکه تعداد نادمان در زندان دیاربکر 443 نفر بودند اما از طرف دولت رقم 358 نفر اعلام شده‌اند. پس از مدت کوتاهی وزارت کشور اعلام کرد تعداد 2992 نفر تقاضای ندامت و عفو و بخشش کرده‌اند و تقاضای 680 تن از آنان پذیرفته شده است.

این «آوارگان» نه فقط در عملیات نظامی بلکه در ترور و به قتل رساندن سیاستمداران کرد و میهن پرستان نیز فعالند. سران این «آوارگان» در خانه‌هایی که مخصوص اعضای شهربانی در دیاربکر است زندگی می‌کنند.

حادثه سوسورلک منجر به کشف ارتباطات بین سیاستمداران ترک، کارمندان عالی‌رتبه شهربانی و قاتلانی که در گروههای دست راستی و فاشیستی شرکت دارند شد و در این بین به نقش ویژه و وحشیانه «آوارگان» نیز اشاره گردیده است.

خیلی از «آوارگان» همزمان در کارهای غیر قانونی، قاچاق اسلحه و مواد مخدر دست داشته و بدین ترتیب یک بخش مافیایی را بوجود آورده‌اند که مخصوصاً در مناطق جنگی بیشتر هویدا است و به یک غده چرکین و زائد و پایه دوم اقتصادی تبدیل گردیده است.

خالی شدن روستاهای کردنشین

روزنامه «حریت» در یکی از شماره‌های خود در مورخه 25 سپتامبر 1995 به نقل از وزیر کشور محمد آقار نوشت که تعداد روستاهایی که از جمعیت خالی شده‌اند به 2754 رسیده است. کمیسیون پارلمانی که کارش رسیدگی به فرار داخل کشور می‌باشد در آغاز نوامبر 1997 اعلام کرد که در مجموع 3380 روستا و دشتهای مزروعی و چراگاهها خالی از جمعیت شده‌اند. در اواسط نوامبر فرماندار حاکم بر مناطق حکومت نظامی، آیدین اصلان، اعلام کرد که بین سالهای 1992 تا 1994 در مجموع 3165 منطقه‌ی مسکونی که از آنها 820 فقره روستا می‌

باشند به ناچار خالی از سکنه شده‌اند. هدفی را که دولت از راندن این مردم و کوچ اجباری آنان دنبال می‌کند این است پایگاه مردمی حزب کارگران کردستان در روستاها را از وی بگیرد.³ دولت سه راه پیش روی روستاییان می‌گذارد: یا «محافظین روستا» یا کاری می‌کند که به «حزب کارگران کردستان» بپیوندند یا آنها را از مناطق مسکونی خود فراری می‌دهد. برای مردم راهی غیر از این سه راه وجود ندارد. در شهری مثل جیزره در سال ۱۹۹۴ همین سیاست باعث گردید که اهالی شهر دو تکه شده، بخشی از آنان خانه و کاشانه خود را ترک کرده و چند خانواده باقیمانده بعنوان «محافظین» تمام امور شهر را به دست گرفتند و این در حالی بود که اکثر مردم شهر با هم قرابت نسبی داشتند.

اهالی روستاهایی که حاضر نبودند به صف «محافظین روستا» بپیوندند و از طرف دیگر تبدیل به جبهه تخاصم نگردند، با ضرب و زور از زادگاههای خود رانده می‌شوند و اکثراً روستاهای آنان تخریب می‌گردند.

از طرف دیگر جنگجویان حزب کارگران کردستان به روستائیان فشار می‌آورند که به آنها کمک کنند و به انتقامجویی از «محافظین روستا» دست بزنند و به رسم و آداب قدیمی یعنی انتقام خون، محافظین به همراه زنان و بچه‌ها و حتی حیواناتشان کشته شوند.

کوچ اجباری مردم کُرد

ارقام تخمینی در مورد آوارگان و رانده شدگان متفاوت است. آیدین اصلان می‌گفت تعداد آنان بالغ بر ۳۶۷۰۰۰ نفر می‌شود. طبق گزارشی از وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۹۷ در رابطه با حقوق بشر در ترکیه برای ۱۹۹۶ آمده است که حدوداً بین ۳۳۰ هزار تا ۲ میلیون نفر در این سال فراری و رانده شده‌اند و بعد از آن نتیجه‌گیری می‌کنند که به گفته یکی از اعضای سابق پارلمان یک تخمین موثق از عدد ۵۶۰ هزار نفر سخن می‌گوید. این در حالیست که در سال ۱۹۹۴ نخست وزیر نجم‌الدین اربکان تعداد آوارگان را سه و نیم میلیون نفر اعلام کرده بود. (به نقل از روزنامه حریت 31 اکتبر 1994)

سیاست دولت ترکیه در چند دهه اخیر بر این اساس استوار بود که کردستان را از کردها خالی کند و با این کارش در پی آن بود که «دریا را بخشکاند، تا ماهی‌ها (چریکها) به دام افتند». نتیجه چنین سیاستی کوچ تعداد کثیری از مردم

³ پس اینجا می‌توان پرسید کوچهای اجباری قبل از دوران PKK برای چی بوده است. مترجم.

بود که در ده سال گذشته یکی از بدترین و غم انگیزترین ارمغان این «جنگ بدون نام» برای مردم بوده است. ربودن روستائیان، قتل‌هایی که توسط «افراد ناشناس» که به «نادمین»، «ضد چریکها» و یا معادل ترکی «حزبالله» نسبت داده می‌شوند و همچنین بگروهبندهای دسته جمعی که تنها هدفشان زهر چشم گرفتن از مردم بوده دستاویزهای خالی کردن کردستان از سکنه بوده است.

ابعاد اجتماعی

به جرأت می‌توان گفت که سیستم آموزشی در جنوب شرقی کشور در زیر یوغ جنگ از هم پاشیده است. تعداد بیسوادها در استانهای کردنشین خیلی بالاتر از حد متوسط می‌باشد. طبق گزارش روزنامه آمک (30 اکتبر 1997) در مناطق حکومت نظامی از مجموع ۵۳۳۱ مدرسه تقریباً ۴۰ درصد از مدارس بسته شده‌اند و این یعنی ۲۲۰۳ مدرسه. بندرت می‌توان آموزگاری را پیدا کرد که بخواهد در مناطق کردنشین تدریس کند. دلیل این معضل بر می‌گردد به ناامن جلوه دادن مناطق کردستان و از طرف دیگر سیاستهای حزب کارگران کردستان در قبال آموزش و آموزگاران. در سالهای ۹۰ عده زیادی از معلمین توسط حزب کارگران کردستان به قتل رسیدند و توجیه این کار از طرف حزب کارگران کردستان این بود که آنها با دولت همکاری می‌کنند.

در آماري که از طرف سازمان حقوق بشر ترکیه در نوامبر ۱۹۹۵ منتشر شده اعلام گردیده که تعداد ۱۴۲ آموزگار در دوران جنگ به قتل رسیده‌اند. در همین گزارش آمده که بین 15 اوت 1984 تا 20 نوامبر 1995 در مناطق حکومت نظامی ۹۱ فقره از قتلها توسط حزب کارگران کردستان انجام گرفته و ۴۶ فقره بوسیله «قاتلان ناشناخته» که در اصل شناخته شده هستند.

همچنین سیستم بهداشت و تندرستی نیز در حکومت نظامی دچار مشکلات عدیده‌ای می‌باشد. در کنار زیاد شدن بیماریها، کاهش کادرهای پزشکی و درمانی، حکومت نظامی نیز یکی از مشکلات برای پزشکان و پرستاران به حساب می‌آید. بعنوان مثال اگر پزشکی یا پرستاری چریکهای زخمی را مداوا و یا فقط به انجام این امر متهم شود، باید در انتظار حبس، شکنجه و حتی قتل باشد.

طبق یک گزارش از انجمن پزشکان ترکیه در گردهمایی بین‌المللی تحت عنوان «حقوق بشر و مسئولیت پزشکان در قبال آن» که در روزهای ۵ و ۶ ژانویه سال ۱۹۹۵ در استانبول تشکیل شد اعلام گردید که تنها در سال ۹۳ در منطقه حکومت نظامی بیش از ۲۰ نفر از افراد کادر پزشکی که ۵ نفر از آنان پزشک بودند به قتل رسیدند. در فاصله سالهای ۹۲ و ۹۴

تعداد ۶۰ نفر از پرسنل بهداشت که ۱۱ نفر از آنان پزشک بودند از طرف دولت محبوس شدند.

هزینه جنگ

روزنامه «اورنسل» در ۲۰ آوریل ۱۹۹۶ نقل قولی از منابع مختلف در مورد هزینه جنگ به چاپ رساند. هزینه‌های اعلام شده رقمی بین ۶ تا ۱۰ میلیارد دلار در سال است و در همین رابطه نخست وزیر وقت «تانسو چیلر» گفت که هزینه‌های جنگ بیش از ۷ میلیارد دلار در سال می‌باشد. طبق نوشته روزنامه «حریت» در ۱۷ اکتبر ۱۹۹۶ ارتش برای بودجه سال ۹۷ خود تقاضای ۷ میلیارد دلار مازاد بر بودجه تصویب شده را کرده تا از این راه بودجه خود را به مرز صد در صد برساند. باید تذکر داد که مبلغ یاد شده دربرگیرنده خیلی از مسائل از جمله حقوق پرسنل (واحدهای ویژه، کارمندان با حقوق ویژه مناطق جنگی و غیره) نمی‌شود. «جنگ بی نام» در اصل یک سوم بودجه کشور را به خود اختصاص می‌دهد. بدهیهای دولت در طی سالهای ۹۲ تا ۹۷ از ۵۰ میلیارد دلار به مبلغ ۸۰ میلیارد دلار افزایش یافته است و بایستی رقم ۳۰ میلیارد دلار بدهیهای داخلی را نیز به آن افزود.

پشت صحنه : چه کسانی از جنگ سود می‌برند

گروهی از افراد هستند که از تنور گرم جنگ استفاده کرده و منافع ملی را غارت می‌کنند. ارتش که امتیاز کارت «ایاک» را رسماً در دست دارد و خود در اکثر تولیدات کارخانه‌ها سهام است. هئیت رئیسه شرکتهای «کیت: مجتمعهای اقتصادی و عمومی» که بخش اعظم آنها در مالکیت دولت می‌باشند از طرف ژنرالهای بازنشسته اداره می‌شوند.

در ارتباط با جنگ بعضی از شاخه‌های اقتصادی در مناطق جنگ زده دچار مشکلات حاد خود هستند، در این مناطق بازارهای اقتصادی به کلی از هم پاشیده است و قدرت خرید مردم به سطح پایینی تنزل یافته و بدهکاریهای دولت نیز به نوبه خود مانع از سرمایه‌گذاریها در این مناطق است.

کمپانیهای نظامی و شرکای اقتصادی‌شان از این جنگ خائمانسوز سود برده و از این بابت در اکثریتند و در این زمره باید به کسانی نیز اشاره گردد که در اثر جنگ و پاشیده شدن بازار اقتصادی زیان می‌بینند. در آنجا مقاومتی که از طرف اقتصاد علیه جنگ صورت بگیرد وجود ندارد.

در کنار خانها و فئودالهای کرد، که خود را به عنوان محافظین روستا در خدمت دولت قرار داده‌اند و بیشترین سودهای مالی را نیز به خود اختصاص می‌دهند، باندهای «نادمین»، تیمهای مخصوص و «محافظین روستا» نیز از امکانات ویژه‌ای برخوردارند. آنها از این فرصتها استفاده کرده و به صورت گروههای مافیایی مواد مخدر و قاچاق در آمده و با ایجاد جوّ ارباب به چاپیدن مردم مشغولند. در این رابطه نباید فراموش کرد که این عده با مقامات ارشد دولتی در تماس بوده و تمام ساخت و پاختها با کمک یکدیگر صورت می‌گیرند و از این طریق بازار سیاه و اقتصاد کاذب بطور روزافزونی رونق گرفته است.

تجزیه و تحلیل طرفین دعوا

ترکها علیه کردها

در مسائل مورد اختلاف تنها «ترکها» نیستند که در مقابل «کردهای» تحت ستم قرار دارند. در میان صفوف هر دو طرف، اقشاری وجود دارند که برخورد آنان می‌تواند سدّ کننده و یا جهت دهنده حلّ این معضلات باشند. در نگاه اول اینطور تداعی می‌شود که حزب کارگران کردستان به عنوان طرف مسلح نزاع از جانب کردها و رهبر آنان «عبدالله اوجلان» موضع منعطف تری را دنبال می‌کنند چرا که مدتّ زیادیست که دیگر خواهان یک کشور مستقل و جدا از ترکیه نمی‌باشند. در میان ترکها اگر پیشنهادی هم برای حلّ سیاسی مطرح گردد، نشنیده به قبرستان فراموشی سپرده می‌شوند. به همین دلیل مواضع ژنرالهایی که حل مشکلات را در لوله‌های تفنگ می‌بینند بر کرسی نشانده می‌شوند. اما در پشت صحنه مدتی است که نقشه‌هایی برای آرام کردن جریانات کشیده شده است.

دولت ترکیه و پارلمان

همه حکومتهایی که از زمان «تورگوت اوزال»، که زمام حکومت از طرف ژنرالها در ۱۲ سپتامبر ۸۰ به وی واگذار شد، بر سر کار آمده‌اند، حلّ مشکل کردها را به نظامیان سپرده‌اند.

عملکردهای مشخصی چون از میان برداشتن حکومت نظامی و منحل کردن دستگاه «محافظین روستا» در برنامه احزاب مخالف

[منظور احزاب ترکی داخل نظام می‌باشد] قرار می‌گرفت، اما به محض اینکه این احزاب بر سر کار آمده‌اند برنامه‌های طرح شده به فراموشی سپرده شده‌اند. «اوزال» نسبت به آتش بس یکجانبه حزب کارگران کردستان در ماه مارس سال ۱۹۹۳ نظر مثبتی داشت. او متمایل بود با یک نوع عفو عمومی حزب کارگران کردستان را به طرف خود جلب کند. مرگ ناگهانی «اوزال» در ۱۷ آوریل ۱۹۹۳ باعث گردید که پرونده تلاش راه حل سیاسی مسئله از طرف مسئولین حکومتی بسته شود. چنانچه «گلستان گوربه‌ی» در تحقیقات خود تحت عنوان «خودمختاری امکانی جهت راه حل مسألت آمیز مشکل کردها در ترکیه» می‌نویسد، اوزال معتقد بود که با محول کردن قدرت به دستگاه‌های اداره محلی و در اختیار گذاشتن امکانات در این سطح بتوان مشکلات را حل نمود.

در میان احزابی که نمایندگان آنان در پارلمان شرکت دارند پس از ممنوع شدن DEP هیچ حزبی وجود ندارد که مستقیماً از خواست و منافع کردها سخن بگوید، جانشین آن یعنی حزب HADEP نتوانسته به علت سیستم انتخاباتی ترکیه هیچ نماینده‌ای به پارلمان بفرستد. حتی در مناطقی که این حزب بیش از ۵۰٪ آرا را به خود اختصاص داده بود این کار میسر واقع نشد. تعداد آرای آنان در جنوب و غرب ترکیه (یعنی درمیان کردهای تبعیدی) خیلی کمتر بود. البته در میان احزابی که به پارلمان راه یافته‌اند عده‌ای نماینده کرد وجود دارند به خصوص از طرف حزب اسلامی رفاه که در مناطق جنگی بعد از HADEP برای اکثر کردها تنها آلترناتیو قابل انتخاب بود. ولی این نمایندگان کرد راجع به مسئله کردها یا خیلی کم سخن می‌گویند یا اینکه به کلی سکوت می‌کنند.

در تشکیل آخرین دولت ترکیه هیچ وزیر کردی وجود ندارد. معاون نخست وزیر «بلند اجویت» دو باره از بحث‌های رفرمی و دیدگاه‌های کهنه‌ای چون «شهر و روستا» سخن به میان کشید (در بحث‌های سیاسی حرف از روستاهای مقاومت و روستاهای مرکزی در میان بود).

در سال ۹۷ کمیسیونی از طرف پارلمان جهت تحقیقات در مورد کوچ داخلی بوجود آمد که توانست همه جانبه از طرف همه احزاب با کمک سیاستمداران کرد چون هاشم هاشمی راه‌های مناسبی را برای حل مسئله کردها بیابد ولی متأسفانه تا بحال به عرصه سیاست و جنبه‌های عمومی آن توجهی نشده است.

ارتش

از جانب مقامات ارتش تا بحال سخن دیگری غیر از تزه‌های مربوط به چگونگی غلبه نظامی بر تروریسم شنیده نشده است. در رابطه با روش‌های نوین جنگ از جمله تیم‌های متخصص

در امور جنگ‌های تن به تن با متدهای مختلف (روش آلمانی یا آمریکایی) به کرات سخن رفته. شیوه آلمانی که به معنی جنگیدن با حزب کارگران کردستان در حین تلاش برای درک و شناخت وضعیت واقعی کردها بود توسط سرگرد جم ارسرور برسمیت شناخته شد. این نظریه همسو با نظرات تورگوت اوزال و ژنرال اشرف بیتلتس بود. در مورد نامبردگان شایعاتی موجود است که مرگ آنها تصادفی نبوده و گمان می‌رود که این افراد به قتل رسیده‌اند.

در نوامبر سال ۱۹۹۷ عده ای از روزنامه نگاران معروف ترک به مناطق جنگی فرستاده شدند. رهبران نظامی از آن خبرنگاران خواستند تا از زاویه دید خود راجع به جنگ با حزب کارگران کردستان گزارشی تهیه کنند. برای اولین بار از طرف رهبران نظامی اعلام گردید که جنبه نظامی قضیه تا به آنجا حل شده که حالا دیگر راه حل سیاسی مطرح است.

احزاب سیاسی

عملاً تمام احزاب سیاسی در ترکیه معتقد هستند که مسئله کردها یکی از بزرگترین مشکلات کشور به حساب می‌آید. در مباحثات تئوری به نظر می‌رسد که مسئله بر سر این است که آیا پروسه «دمکراتیزه» کردن بر مسئله کردها ارجحیت دارد و در اینصورت مسئله کردها در قالب «دمکراتیزه» حل می‌شود و یا اینکه حل مسئله کردها اتوماتیک وار دمکراسی را به ارمغان می‌آورد. با وجود آنکه رئیس جمهورهای معاصر چون «اوزال» و «سلیمان دمیرل» از واقعیت عینی بودن کردها و به رسمیت شناختن آنها سخن می‌گویند، همه احزاب با به دست گرفتن اریکه قدرت به نیت نیک خود چون بر چیدن دستگاه محافظین روستا و یا حکومت نظامی پشت می‌کنند. این در صورتی است که از طرف آنها پیشنهادات بسیاری برای حل مسئله مطرح شده است.

یکی از این طرحها از جانب «عدنان قهوه چی» مطرح و پیشنهاد شد، ایشان نماینده شهر استانبول بود که از طرف حزب «سرزمین مادری ANAP» انتخاب شده بود که در اوایل سال ۱۹۹۰ در گذشت. وی در طرحش هشدار می‌داد که اگر مسئله کردها به درستی تجزیه و تحلیل نشود می‌تواند بانی جنگ داخلی گردد و در این رابطه او با صراحت مخالفت خود را با راه حل نظامی اعلام کرد. با همه این تفاسیر او معتقد بود که تا محو تروریسم نباید از محافظین روستا چشم پوشی کرد. به نظر او در کنار دائر نمودن برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به زبان کردی همچنین دمکراتیزه کردن می‌توانست باعث بسط و گسترش دموکراسی در کشور باشد. گرچه این پیشنهادات به نظر سطحی و پیش پا افتاده می‌آیند ولی در آن دوران این به چشم احزاب سراسری قدم

بزرگی بر علیه مقاومت نظامیان به حساب می‌آمد. بارزترین نمونه آن پیشنهادات مطرح شده از طرف «حزب دموکراسی و صلح DBP» و «حزب دموکراسی خلق HADEP» می‌باشند که اعضای کرد این احزاب در اکثریت می‌باشند. در برنامه HADEP در سال ۱۹۹۴ تحت عنوان «برای آزادی، دموکراسی و دگرگونی» آمده است که خواست اصلی و برحق آنان حل مسألت آمیز و منصفانه مسأله کردها و تشکیل یک دولت و جامعه دمکرات می‌باشد و به طور مشخص از رفورم قانون اساسی، ارتقاء سطح تمدن جامعه، تقویت ادارات منطقه‌ای و عدالت اجتماعی در زیر لوای قانون حمایت می‌کنند.

حزب «آزادی و همبستگی DP» از اتحاد چندین گروه چپ ترکی تشکیل شده بود. این حزب در انتخابات نتوانست نقش بزرگی را بازی کند، ولی در برنامه سال ۹۵ خود برای حل مسأله کردستان نظریات خود را تحت عنوان «صلح هم اکنون» مطرح نمود. آنان در برنامه‌ی خود می‌نویسند که در اولین قدم باید یک آتش بس دو جانبه را اعلام کرده تا آزادی بیان و عقیده را بدست آورد، حکومت نظامی و دستگاه محافظین روستا باید برچیده شوند و ایجاد امکانات برای برگشت دادن آوارگان با دادن عفو عمومی. همچنین باید در جهت شناسایی تنوع و چندگانگی در تمام عرصه‌های اجتماعی حرکت نمود.

حزب «نهضت برای صلح و دموکراسی» در اعلامیه دو صفحه‌ای در روزنامه‌های متعدد در سال ۱۹۹۶ به مناسبت روز جهانی صلح موجودیت خود را اعلام کرد. آنان خواستار نهضت صلحی شدند که وابسته به هیچکدام از طرفین درگیر نباشد تا بدینوسیله دولت با اجتماع و اجتماع با دولت دو باره به سازگاری دست یابند. در این راستا باید حس «در ترکیه بودن» را تقویت کرد. البته این ابتکار هم مانند کوشش رئیس اسبق اتحادیه‌ی کارفرمایان «جم بویئر» بی‌ثمر ماند و ممنوع شدن این جریان تنها دلیل «ایزوله» شدنشان نبود. این حزب به عنوان یک جریان «علویه» منزوی و گوشه‌گیر شده و قادر به نجات خود از بحران داخلی نشد.

نظریات «نهضت نوین دموکراسی» را که «جم بویئر» بنا نهاده بود بعدها با «حزب صلح BP» ادغام شد. در این باره یک شخص کرد به نام «امید فراط» در یک مقاله شش صفحه‌ای که تاریخ نگارش آن قید نشده پیشنهادات مشخصی را مطرح کرده است: دگرگونیهای لازم در قانون اساسی، قانون کانونها و اتحادیه‌ها، قانون احزاب و انتخابات، تغییر اساسی آموزش و پرورش طوریکه تدریس و تحقیقات به زبان کردی نیز قابل اجرا باشد. وجود ایستگاههای رادیو و تلویزیون به زبان کردی، برچیدن حکومت نظامی و محافظین روستا و در انتها پیشنهاد می‌شود که کارمندان دولت در

مناطق کردنشین باید قادر به تکلم به زبان کردی در محل کار باشند.

اتحادیه‌های صنعتی TOBB و TÜS IAD

دو فقره از تحقیقاتی که از طرف محافظه کاران صورت گرفت بلوای زیادی را بر پا کرد. یکی از آنان تحقیقات «اتحادیه بازار بورس ترکیه TOBB» تحت لوای «مسئله شرق» می باشد که زیر نظر پروفیسور علوم سیاسی دکتر «دغو ارگیل» تهیه و در جولای سال ۱۹۹۵ به چاپ رسید.

دیگری از طرف «اتحادیه صنعتگران و کارخانه‌داران ترکیه TÜS IAD» در ژانویه ۱۹۹۷ تحت عنوان «چشم اندازه‌های دمکراتیزه کردن در ترکیه» که تحت نظر پروفیسور در امور قانون اساسی و ساکن در شهر استانبول «دکتر بلند تانور» تنظیم گردید.

در انظار عمومی به نویسندگان این دو مقاله و کسانی که این تحقیقات را سفارش داده بودند بیشتر از خود تحقیقات توجه شد. گفته می شود که نخست وزیر وقت «تانسو چیلر» در تهیه گزارش TOBB شریک بوده است. همانند وی پروفیسور «داغو ارگیل» هم تجاربی در ارتباط با آمریکا داشت و در همین رابطه روزنامه‌ها داستانهایی راجع به زندگی شخصی وی درج کردند. این داستانه‌ها در افکار عمومی نسبت به وی تأثیرات منفی به بار آورد و دیگر دلیلی برای بر خورد با تزا و نظریات وی نبود.

پروفیسور «بلند تانور» در این مورد بیشتر شانس آورد، چرا که بجای او خود اتحادیه زیر علامت سؤال رفت و زمانی که از طرف هیئت رئیسه اتحادیه اعلام گردید که همه هیئت رئیسه با نظرات وی موافق نیستند آب از آسیاب افتاد. و این در حالی بود که می بایستی به آن دو گزارش بیش از اینها توجه می شد.

گزارش TOBB شامل سه قسمت بود: در قسمت اول تحقیق منطقه‌ای در استانهای جنوب شرقی؛ قسمت دوم یک تجزیه و تحلیل علمی و نظرخواهی از صاحب نظران؛ در آخرین قسمت جدیدترین مقایسات بین IRA و ETA و عوامل مؤثر در ایجاد مشکلات مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

برای نتیجه گیری این توصیه‌ها در آخر گزارش درج شده است: - ثبات اجتماعی را نمی توان فقط از طریق ارتش و دستگاه نظامی بوجود آورد

- اختلاف طبقاتی را در اقشار مختلف اجتماع و اختلاف را میان مناطق مختلف جغرافیایی باید تا سر حد امکان از میان برد

– رفورمهای اجتماعی، فرهنگی و آموزشی را باید هر چه سریعتر به مرحله اجرا در آورد

– هدف باید ایجاد دموکراسی در جمهوری باشد

– این امر برای ترکیه روزبروز مهمتر می شود که پایه های حقوق بشر را در داخل سیستم قضایی خود جای داده و به این ارزشها احترام گذاشته شود.

گزارش TÜS IAD یک تحقیق دقیق راجع به قوانین در ترکیه همراه با پیشنهادات جهت رفورمهای ضروری و برای ایجاد دموکراسی در آن کشور می باشد. هنگامی که بحث در این چهارچوب باشد که چگونه می توان در عمل خواسته های مشخص را پیاده کرد (در اینجا می بایستی از تجارب دیگران آموخت و از آن به عنوان الگو استفاده نمود).

جنبشهای اجتماعی

وضعیت بسیاری از جنبشهای صلح طلب مانند احزاب کوچکی می باشد که بخشاً بدانها اشاره شد. در جو سیاسی پولاریزه شده برای تمام سازمانها و شخصیتها که پیشنهاداتی را برای حل مسائل مطرح می کنند، این خطر وجود دارد که برچسب طرفدار حزب کارگران کردستان بر پیشانیشان کوبیده شود. یکی از اولین سازمانهایی که یک ماهیت مدنی – اجتماعی دارد در سال ۱۹۸۶ با نام « انجمن حقوق بشر ترکیه IHD » تاسیس شد. این جمعیت نیز در جو سیاسی مذکور نمی توانست بدون مشکل به فعالیت سیاسی خود ادامه دهد. انتقاداتی که IHD نسبت به شیوهی عملکردهای غیر انسانی می کرد، نه تنها از طرف حزب کارگران کردستان بلکه از طرف سازمانهای دیگر که طرفدار اعمال خشونت بودند، نادیده گرفته می شد. IHD و (همچنین کانون اسلامی « مظلوم – در ») بدلیل اتهام یک جانبه بودن شانس چندانی ندارند که موفق به بوجود آوردن یک دگرگونی در شیوهی افکار عمومی گردند.

از طرف سندیکاها و اتحادیه ها سیاست سکوت اعمال می شود. در این میان چند استثنا به چشم می خورد و آنها ارگانهایی هستند که اعضای زیادی از آنان کرد می باشند. در منطقه کردستان امکان بوجود آوردن اتحادیه های بزرگ وجود نداشت. مشکل اساسی عدم وجود پیشنهادات سازنده جهت حل مشکلات نبوده، بلکه عدم ارادهی سیاسی است که این پیشنهادات را علیرغم میل نظامیان پیاده سازند، کارهای علمی که در این راستا صورت گرفته بودند به تمامی نادیده گرفته شدند.

برای مثال « هنری بارکی » شاغل دانشگاه کلمبیا کار جالبی در این راستا تحت عنوان « برهان قاطع کردها در ترکیه » تنظیم نمود و به چاپ رساند. پس از تجزیه و تحلیل عمیق این مشکل، هزینهی جنگ و ارتباطات بین المللی،

«بارکی» نظراتی را ارائه می دهد مبنی بر چگونگی کنترل این درگیریها. او به کرات به مباحثاتی اشاره می کند که کشور ترکیه با الگو قرار دادن «اسپانیا» در مقابل «باسکها» عمل می کند و او معتقد به خودمختاری فرهنگی برای کردها می باشد. در زمانی که «بارکی» مشغول نوشتن تیزش بود، او در وجود حزب DEP (که نمایندگان این حزب در این اوان دستگیر شده بودند) نیروی بالقوه ای را می دید که می توانند در حل اختلافات مثر ثمر واقع گردند.

جناحهای مختلف در صفوف کردها

«حزب کارگران کردستان» که به دلیل مقاومت مسلحانه مدعیست که تنها نماینده کردها به حساب می آید، با اعلام آتش بسهای یکطرفه و عفو عمومی برای محافظین روستا ظاهراً آنطرف قضیه است که خواهان یک راه حل مسالمت آمیز است. ممکن است که عده ای از چریکها خواستار یک کردستان مستقل باشند ولی رهبری این حزب مدتهاست که دیگر این خواست را نداشته و از یک نوع خودمختاری در چهارچوب یک سیستم فدرال سخن می راند. کمتر به طور مشخص از رفورمهای خاصی سخن می رود. پیشنهاداتی که از طرف حزب کارگران کردستان مطرح می شوند قبل از هر چیز یک هدف را دنبال می کنند: به رسمیت شناختن سازمانشان از لحاظ سیاسی و به رهبری «عبدالله اوجلان».

اکثراً از «دیالوگ» سخن گفته می شود اما برای اینکار حتی از یک گفتگوی مستقیم با ترکها حرفی در میان نیست. برای حزب کارگران کردستان و اوجلان قبل از به ثمر رسیدن چنین بحث احتمالی این امر مهم می باشد که تنها وجود واسطان والامرته یک موفقیت سیاسی (منظور به رسمیت شناختن) محسوب می شود. بدلیل آنکه حزب کارگران کردستان خود را نماینده کردها می شناسد و از طرفی خود را حزب کادرها می داند باید در این امر شک داشت که وی با رادیو و تلویزیون کردی و درس به زبان کردی موافقت کند، مگر آنکه برنامه ریزی و کنترل آن بدست خودشان باشد.

در کنار ممانعت از سازماندهی کردها از طرف دولت ترکیه و غیر قانونی اعلام کردن احزاب، زندانی کردن به جرم ابراز بیان و عقیده و... حزب کارگران کردستان هم به نوبه خود از بوجود آمدن ساختارهای دمکرات جلوگیری کرده بطوریکه چه بوسیله بیان و چه در اساس بوسیله اعمال خشونت از بوجود آمدن احزاب وسازمانهایی که سیاست حزب کارگران کردستان در آنان مستقیم و یا غیر مستقیم اعمال نمی شود ممانعت می ورزد.

یک جریان مخالف نه تنها در صفوف حزب کارگران کردستان بلکه خارج از آنها به سختی می تواند شکل بگیرد. گروههای

دیگر فقط با دشواری فراوانی می‌توانند خود را توسط ارگان‌هایی که دائماً توقیف و ممنوع می‌شوند و یا با یک حزب آزاد و قانونی مانند «حزب دموکراسی و صلح» DBP حفظ کنند. حیات آنان بستگی به نیکخواهی دولت دارد چرا که آنان هر آن امکان ممنوع شدنشان می‌رود.

شرایط و چهارچوب سیاست خارجی جمهوری ترکیه

مسئله کردها برای ترکیه نه تنها یک جنبه داخلی بلکه یک بعد خارجی هم دارد. دلیل آن تقسیم مناطق کردنشین بین ۵ کشور متفاوت می‌باشد. تحلیل عمقی و همه جانبه مشکلاتی که با این امر پیوند دارند از چهارچوب امکانات کتاب حاضر خارج است. مضمون این سطور تشریح سیاست خارجی ترکیه در رابطه با مسئله کردها از سال ۱۹۸۰ تا به امروز (۱۹۹۷ - ۱۹۹۸) و تأثیر سیاست‌های خارجی بر روی راه‌های ممکنه برای رفع این خصومت می‌باشد. ترکیه همیشه سعی خود را بر آن داشته از «بین‌المللی» شدن مسئله کردها جلوگیری کند، چیزی که در سال‌های ۸۰ موفق به آن شده بود. بخصوص در اروپای غربی و آمریکای شمالی به مسئله کردها نه بعنوان یک موضوع مربوط به سیاست خارجی بلکه بعنوان یک «امر داخلی» نگریسته می‌شد. پس از دگرگونی‌های بزرگ در سیاست جهانی در اواخر دهه ۸۰ نقش ترکیه در عرصه سیاست خارجی و همچنین تمایلات این کشور تغییر یافتند. ترکیه ترس آنرا داشت که نقش استراتژیک خود را بعنوان جبهه جنوبی ناتو در مقابل اتحاد شوروی از دست داده و بدنبال نقش جدیدی می‌گشت که به صورت پلی جهت دستیابی به جمهوریهای ترک نژاد تازه تأسیس شده در آسیای مرکزی، قفقاز و خاور میانه عمل نماید. رئیس‌جمهور تورکوت اوزال سعی خود را بر آن داشت که ترکیه را از نقش غیر فعال وی که فقط بعنوان متحد غرب عمل می‌کرد، خارج ساخته و به آن یک نقش فعال در سیاست خارجی بعنوان یک نیروی منطقه‌ای اعطا کند. کوشش وسیع ترکیه از سال‌های ۸۰ در جهت بدست آوردن هرچه بیشتر تسلیحات نظامی فقط به خاطر دفاع از خود و یا جنگ با کردها نبوده بلکه در راستای گرایش‌های آن کشور برای کسب قدرت هرچه بیشتر در منطقه می‌باشد و این از طرف همسایگان ترکیه بعنوان تلاش جهت سرکردگی در منطقه تلقی شده و آنان با نگرانی به آن می‌نگرند. سیاست در قبال کردها همیشه در رابطه با سیاست خارجی بین ترکیه، سوریه، عراق و ایران نقش چند جانبه‌ای را ایفا نموده است. از طرفی عملیات نظامی فرامرزی بر علیه کردها به کررات در قراردادهای چند جانبه ثبت شده و از طرف دیگر همیشه از کردهای شورشی کشورهای همجوار برای پیشبرد اهداف خود سوء استفاده شده است. این مسئله بخصوص در رابطه ایران و عراق بارز می‌باشد ولی در رابطه ایران،

ترکیه و سوریه هم کاملاً مشهود بوده و یک حالت نزاع دائمی را دارد. با ایران قراردادهایی از طرف ترکیه به امضاء رسیده و توافقهایی بعمل آمده مبنی بر آنکه در خاک خود اجازه به هیچگونه فعالیت علیه کشور همسایه داده نشود. از طرف ترکیه همیشه این صدای اعتراضی بلند است که ایران به استقرار مقرهای حزب کارگران کردستان در مناطق مرزی خود اجازه داده و در عوض ایران به ترکیه اعتراض می‌کند که آن کشور از مجاهدین خلق در خاک خود حمایت می‌کند. در این اثناء باید متوجه آن بود که ایران و ترکیه دو رقیب اصلی هستند که در منطقه بر سر هژمونی در خاور میانه، آسیای مرکزی و بخصوص بر سر راه گشایی به منابع نفت و گاز در منطقه دریای خزر با یکدیگر رقابت می‌ورزند. بزرگترین این اختلافات بین سوریه و ترکیه می‌باشد چرا که سوریه مستقیماً به حزب کارگران کردستان کمک می‌کند. عبدالله اوچلان مسئول حزب کارگران کردستان گاهی اوقات در دمشق بسر می‌برد و بعضی مواقع در نواحی Bekaa زندگی می‌کرد که آنجا هم تحت تسلط سوریه⁴ می‌باشد و این خود بزرگترین عامل بوجود آمدن یک جنگ در این مناطق می‌باشد. در اواخر سال ۹۳ ترکیه اخبار داد که نواحی Bekaa را بمباران می‌کند چنانچه نیروهای حزب کارگران کردستان این منطقه را ظرف ۷۲ ساعت ترک نکنند. از دیدگاه سوریه حزب کارگران کردستان حربه‌ای است علیه ترکیه در دعوای این دو کشور بر سر احداث یک سد بزرگ در ترکیه که آن کشور را قادر به کنترل ورود آب به سوریه می‌کند. از زمان جنگ دوم خلیج (حمله آمریکا و متحدینش به عراق. م.م) عراق دیگر تهدیدی برای ترکیه بحساب نمی‌آید. البته ترکیه به منطقه حفاظتی که برای کردها در شمال عراق پدید آمده و عملاً مانند یک منطقه خودمختار می‌باشد، بدبینانه می‌نگرد ولی این در عین حال امکان خوبی را برای آن کشور بوجود آورده تا در آن منطقه اعمال نفوذ کند. کوششهایی که اوزال در اوایل دهه ۹۰ برای یافتن یک راه حل سیاسی مشکل کردها در ترکیه انجام داد و همچنین سعی خفیف وی در جهت یافتن راهی برای مذاکره با حزب کارگران کردستان می‌بایستی در این راستا دیده شود. پایان یافتن مسئله کردها در ترکیه این امکان را به او می‌داد که خود را به کردهای عراق مانند یک فرشته نجات نشان داده، حمایت آنها را جلب نموده و بدینوسیله به منابع نفتی کرکوک و موصل راه یابد. «خلاء قدرت» در شمال عراق این امکان را برای حزب کارگران کردستان بوجود آورده که در مورد نیاز به آنجا عقب نشینی کرده و از آنجا

⁴ یاد آوری می‌شود که این جریان‌ات مربوط به سالهای قبل از ۱۹۹۱ بوده و در این اثناء خیلی مسائل تغییر نموده منجمله اردوگاه اصلی PKK از سوریه خارج شده و رهبر آن سازمان در ترکیه در اسارت بسر می‌برد. مترجم.)

حملات خود را به ترکیه سازماندهی کند. از سوی دیگر ترکیه در سیاست منطقه نقش مهمی را بازی می‌کند مخصوصاً با کنترل تنها گذرگاه رسمی مرزی و عملیات نظامی در شمال عراق که از طرف متحدین غربی او با وجود تردیدهای جدی در امور نقض قوانین بین المللی بدون هیچگونه اعتراضی مورد قبول واقع می‌شود.

تجارب و راه‌های فدرالیستی

مقدمه

دولت ملی و واقعیت کشور چند ملیتی

دولت ترکیه خود را یک دولت ملی⁵ با نمود قومی یگانه معرفی می‌کند. طبق تئوری حاکم و همچنین در عمل وجود خلقها و گروههای قومی دیگر در خاک ترکیه تقریباً به کلی انکار می‌شود. تضاد بین همین تصورات ایده‌آلیستی و واقعیات است که منشاء اصلی پیدایش مسئله کرد شده است. البته این تنها جمهوری ترکیه نیست که با چنین مشکلی روبروست. تعداد زیادی از دولتهای جهان در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی با توجه به تعریفی که از خود به مثابه دولت ملی ارائه می‌دادند، در تقابل با واقعیت عینی چند ملیتی بودن جوامع خود قرار داشتند. طبق محاسبات «انستیتوی بین‌المللی تقویت صلح» PRIO در شهر اسلو، بیش از ۷۵ درصد تمام نزاعها و جنگهای داخلی و میان‌دولتی در سطح جهان حداقل یک وجه و انگیزه قومی دارند. البته این بیلان وحشتناک کشمکشهای مسلحانه نباید باعث این شود که ما همچنین آن دولتهای بیشمار چند ملیتی را مد نظر قرار ندهیم، که هم اکنون در عرصه گیتی وجود دارند، بدون آنکه در آنها جنگ و کشمکش نظامی وجود

⁵ ("دولت ملی" به آن دسته از دولتهایی اطلاق می‌گردند که به یک قوم، خلق، ملت و یا گروه زبانی خاص تعلق دارند و خلقهای دیگری که در قلمرو آن زندگی می‌کنند، دخالت و سهم و وزنی در آن ندارند و اصولاً وجود آنها به درجات مختلف انکار می‌شود. این دولتها در موارد بسیار قلیلی ساختار دمکراتیک داشته و اکثر آنها دولتهای سرکوبگر و دیکتاتوری هستند که حقانیت خود را از ایدئولوژیهای چون ناسیونالیسم و شووینیسم می‌گیرند. نمونه بارز چنین دولتهایی ترکیه می‌باشد که طبق قانون اساسی آن کشور، هرکس مدعی شود که در ترکیه خلق دیگری جز ترک زندگی می‌کند، مشمول مجازات قرار می‌گیرد. (مترجم).

داشته باشد. به همین دلیل مفید و آموزنده خواهد بود، کشورها و جوامع مختلف را از نقطه نظر آن اختلافات و تلاطماتی که بین ایده‌ی دولت ملی و واقعیت چند ملیتی بودن آن جوامع وجود دارد تحت بررسی قرار دهیم.

عملی بودن کشورها و نظامهای چند ملیتی

حداقل شرطی که لازم است یک همزیستی مسالمت آمیز در کشورهای چند ملیتی میسر گردد و کارکرد مثبت داشته باشد، استفاده از این امکان می‌باشد که تضادها و اختلافات نه از طریق خشونت و زورمداری، بلکه تنها از طریق کانالهای رسمی و یا متدهایی که چندان رسمی نبوده ولی مورد قبول اذهان عمومی است، مطرح و حل و فصل گردند. آرند لیجفارت در تحقیقی که در مورد ۲۱ کشور موفق چند ملیتی انجام داده چهار مکانیسم و راه حل سیاسی مسائل و دستیابی به توافق را در جوامع مذکور مشخص کرده است. دو مکانیزم اولیه عبارتند از: اداره‌ی مشترک قوه‌ی اجرائیه از طرف گروههای مختلف قومی و همچنین حداقل خودمختاری برای هر کدام از این خلقها می‌باشند. دو مکانیزم ثانویه به آنها اضافه می‌گردند که عبارتند از: رعایت اصل تناسب کمی (به نسبت جمعیت خلقها) بهنگام گزینش نمایندگان سیاسی و اعطای پستهای مهم مملکتی و همچنین پذیرش و اجرای حق وتوی اقلیتها. در ادبیات علوم سیاسی از این مدل بعنوان *power_sharing* (تقسیم قدرت) نام برده می‌شود. نمونه بارز چنین مدلی در قلب اروپا (که سابقاً از دولتهای ملی تشکیل می‌شد) سوئیس می‌باشد. نظام سیاسی این کشور مدلی نیست که بر روی میز نقشه کشی کلیشه شده باشد بلکه عملاً در طول صدها سال شکل گرفته و صیقل خورده است. به همین دلیل تشریح تجارب با مدلهای فدراتیو را با نمونه این کشور آغاز می‌کنیم.

نتایج تحقیقات اولیه

در پیش روی تغییراتی که در سیستمهای فدرال در پایان قرن بیستم در اروپا شکل گرفته‌اند، مایلیم که قبل از هرچیزی به تحلیل سه مدل که هر سه آنها در اروپا موجود می‌باشند بپردازیم. وجه مشترک هر سه سیستم انتخاب شده آن است که در همه این کشورها حداقل یک یا دو گروه بزرگ قومی (با زبان خاص خود) زندگی می‌کنند که خود را دست کم از لحاظ درک تاریخی «ملت حاکم» می‌نامند. از طرف دیگر حداقل یک گروه اقلیت قومی (با زبان خاص خود) زندگی می‌کنند که به دلایل سیاسی و تاریخی جزو «ملت حاکم» محسوب نمی‌شوند و یا خود را محسوب نمی‌کنند. این ۳ عبارتند از سیستم سیاسی

بلژیک با دو گروه بزرگ زبانی خود فلامی‌ها (Flamen) و والونی‌ها (Wallonen) و گروه کوچک آلمانی زبان، سیستم سیاسی ایتالیا با اقلیتهای تیروول جنوبی (Südtirol) و لادین (Ladin) که دارای خودمختاری منطقه‌ای می‌باشند و نهایتاً سیستم سیاسی اسپانیا با اقلیت قومی-زبانی باسکها که در بخشی از منطقه تاریخی خود دارای یک ایالت خودمختار می‌باشند. مدل بلژیک از لحاظ ساختاری در اروپا و دنیا بی‌همتا می‌باشد و در ادبیات سیاسی یگانه توصیف می‌شود. علاوه بر آن مدل بلژیک برخلاف سوئیس یک «ساختار و شالوده‌ی دقیق» دارد که ناشی از تاریخ معاصر می‌باشد. اشغال و تصرف تیروول جنوبی و ترنتین توسط ایتالیا در اواخر جنگ جهانی اول به تشنجات و زد و خوردهای فراوانی دامن زد. در این میان می‌توان شباهتهای فراوانی را با نزاع بین کردها و ترکها مشاهده نمود. در دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ در تیروول جنوبی قبل از درپیش گرفتن راه مذاکره، از طرفی زد و خوردهای مسلحانه و از طرف دیگر نقض حقوق بشر منجر به قربانی شدن بسیاری از اهالی شد. تقسیم سرزمین باسکها بین دو کشور اروپایی (*اسپانیا و فرانسه م.*) و فقدان یک نماینده و رهبر برای گروه قومی زبانی باسکها انجام تحقیقاتی را در زمینه تاریخ اقلیت باسک در سیستمهای مختلف سیاسی اسپانیا ضروری نمود. فعالیت سازمان اِتا (ETA) یکی از عوامل ناشی بر حل ناموفق مسئله باسک می‌باشد. این تحقیقات مقدماتی و همچنین صحبت‌هایی با سیاستمداران و طرفین این مشکلات در کشورهای مذکور منجر به شناسایی چهار عامل اصلی شدند:

۱- می‌بایستی تصور و خیال یک (*در اینجا تأکید بر کلمه یک می‌باشد م.*) مدل عالی و همه جانبه یک دولت فدرال را که در آن ملیتهای (خلقه‌ای) مختلف با زبانهای متفاوت زندگی می‌کنند کنار گذاشت،

۲- راه رسیدن به یک سیستم فدرال راهی طولانی و طاقت فرسا می‌باشد و حل آن مشکلات در طول دهه‌ها و نه ماهها به انجام می‌رسد. از زمان اولین مذاکرات جهت خودمختاری در تیروول جنوبی تا رسیدن به وضعیت سیاسی امروزه ۳۰ سال سپری شده و جریان تبدیل دولت متمرکز بلژیک به سیستم فدرال امروزه بیشتر از ۲۰ سال طول انجامید.

۳- شروع گفتگو بین طرفین در یک کشور در رابطه با جریان فدرالیسم به تنهایی یک موفقیت محسوب می‌شود. در این رابطه جالب به نظر می‌رسد که برای برداشتن اولین گامها ظاهراً یک آتش بس بین طرفین حتمی و لازم نمی‌باشد.

۴- نمایندگان همه اقلیتهای قومی چه در ایتالیا و چه در اسپانیا و بلژیک با یکدیگر هم عقیده و هم نظرند که سیستمهای موجود در این کشورها خواسته یا ناخواسته باید به مرور زمان تن به تغییر و تحول دهند (چرا که دائماً در حال تلاطم، دگرگونی و تأثیر پذیری از امور کوتاه مدت و

دراز مدت روزمره هستند . مترجم). دگرگونی این سیستمها طوری نبوده که از اول قابل پیش بینی بوده باشند و در آینده نیز این روند سیر خود را طی خواهد کرد.

فرانسه مثالی برای راهی جزا

با یک دید تاریخ شناسی در رابطه با مسئله فدرالیسم در اروپا نباید نقطه‌ی تمرکز خود را تنها روی سوئیس نهاد بلکه فرانسه را نیز باید مد نظر داشت، دولتی که نمونه یکی از اولین و بارزترین دولتهای ملی می‌باشد. تاریخ فرانسه از سال ۱۷۸۹ شاهی برای یک تجربه تاریخی از نوع دیگر است. تا قبل از ۱۷۸۹ فقط حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد از مردمی که در محدوده‌ی خاک فرانسه آن زمان میزیستند به زبان فرانسوی تکلم می‌کردند بقیه اهالی به زبانهای متعدد دیگر منجمله برتونی، اکزیتانی، کُزی، باسکی و غیره صحبت می‌کردند. تکلم به زبان فرانسوی تا آنزمان فقط مختص به اهالی «فرانسه مرکزی» و عده‌ی محدودی که جزو برگزیدگان و برجستگان بودند، می‌شد. زیربنا و شالوده‌ی «فرانسوی کردن» این کشور بعد از انقلاب فرانسه، یک سیستم اداری خشک و جامد به شیوه‌ی متمرکز در پایان قرن ۱۸ بود که هر نوع اداره‌ی منطقه‌ای را محکوم به فنا نمود. همزمان باید به این امر توجه نمود که این نه به معنی تشکیل یک گروه قومی بزرگ و تحت سلطه قرار دادن اقلیتها بوده بلکه به معنای یکسان نمودن همه شهروندان (حقوق یکسان) و یگانگی زبان آنان می‌باشد. تعیین زبان فرانسوی به عنوان زبان رسمی، تکلم به این زبان را تبدیل به شرط اولیه و لازم برای هرگونه کار در امور دولتی و اداری نمود و همزمان این امر مبدل به یک پیش شرط برای هرگونه ترقی اجتماعی و شغلی شد. در آن زمان در بسیاری از مناطق صحبت از «ترور زبان» به میان آمد. در اواخر قرن ۱۹ یک رفرم فرهنگی که نتیجه لاجرم سیاست فوق بود یک خط واحد را که بر مبنای زبان فرانسوی بود اجباری نموده و بدینوسیله فرانسوی به تنها زبانی مبدل گردید که در مدارس برای همه اجباری بوده و تدریس می‌شد. به این نحو فرانسه به مدل و متد بارزی برای یک دولت متمرکز تبدیل شد تا زمانیکه یک سری قوانین و اصلاحات جدید بر مبنای تمرکززدایی در دهه‌های ۵۰ و ۷۰ و نهایتاً در سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ ساختار سیاسی این کشور را متوجه تغییراتی نمود. با بوجود آمدن مناطق و در رأس آنها شوراهایی که مستقیماً از طرف اهالی این مناطق انتخاب شده‌اند گامهای بزرگتری در جهت تمرکززدایی برداشته شد. اختیارات این شوراها به طور عمده در زمینه‌های اماکن،

کمک و اداره‌ی اقتصاد منطقه‌ای، محیط زیست، فرهنگ و هنر، دوره‌های شغلی و مدارس عالی می‌باشد. اداره‌ی «یاکوبین» که تا قبل از این سری اصلاحات بعنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار دولت مرکزی بود به میزان بسیاری قدرت خود را از دست داده و فقط بصورت یک مشاور قانونی درآمده است. موضوعی که در سالهای اخیر اکثراً به چشم می‌خورد تجدید و بازسازی کردن مناطق زبانی گذشته و حتی احیاء مجدد برخی از این زبانها می‌باشد. صاحب نظران در امور سیاست فرانسه انتظار آنرا دارند که در سالهای آینده در این مورد قدمهای فزاینده برداشته شوند.⁶ مدل فرانسه را عمداً با توجه به این امر انتخاب نمودیم که نشان داده شود، حتی یک دولت متمرکز و یکتاگرا به مرور زمان (برای جلوگیری از بوجود آمدن تنش و همچنین پاسخگویی به نیازهای شهروندان م.) مجبور به دادن امتیازات به زبانها و فرهنگهای مناطق می‌باشد، همان زبانها و مناطقی که ۲۰۰ سال پیش رسماً الغاء و از میانرفته اعلام شده بودند.

از تجارب فدرالیستی بیاموزیم

قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که تجارب فدرالیسم و ساختارهای دولتی مربوطه در اروپا چندجانبه و متنوعند. هیچکدام از این راههای پیموده را نمی‌توان بعنوان یک مدل و راه کاملاً «قابل انطباق» (برای دیگر کشورها م.) معرفی نمود. از تجارب دو کشور سوئیس و بلژیک که بعداً به آن می‌پردازیم، می‌توان و می‌بایست آموخت اما کلیشه و کپی آن مدلها (به شیوه‌ی تکنوکراسی) منفی خواهد بود. در سوئیس در طول قرون متمادی و تحت شرایط خاص آن کشور یک سیستم پیچیده اما کارا بوجود آمده است. تکرار و کپی این مدل عملاً امکان پذیر نمی‌باشد. بلژیک فدرال با مشاکل زیر مواجه است که واقعیت‌های عینی احتمالاً گوی سبقت را از دست قانون اساسی این کشور، که شبانه سر از زمین برون آورده و حاصل کار فکری و نه عینی بوده، خواهند ربود. تکرار و کپی این مدل را توصیه نمی‌کنیم. کشورهای دیگری نیز که خارج از اروپا قرار گرفته‌اند دارای تجارب فدرالی می‌باشند. یک مثال بارز پاکستان می‌باشد، کشوری که ۵۰ سال پیش بر روی ویرانه‌های سیستم استعماری بریتانیا بنا گردید. کوششهای دولت در جهت تمرکز دولتی و سرکوبهای پیاپی حکمرانان این کشور، پاکستان را به لب یک پرتگاه سوق داده است چرا که

⁶ متن کتاب در سال ۱۹۹۸ تنظیم شده و طبق انتظاری که از طرف مؤلفین به آن اشاره شد در اوایل سال ۲۰۰۳ قوانین جدیدی در فرانسه به تصویب رسید که همگی در جهت تحکیم پروسه تمرکززدایی در آن کشور می‌باشند. مترجم.

هر آن احتمال گسستگی آن کشور وجود دارد. این یک نمونه بارز برای این مسئله می‌باشد که سردمداران آن کشور با تمام تلاشهایی که در جهت سانترالیزه کردن پاکستان انجام داده‌اند، این سیاستها عملاً نتیجه معکوس داشته است. در اینجا هم می‌توان از این تجارب که نتیجه منفی داشته‌اند استفاده نمود. در تاریخ کردها پس از تقسیم سرزمین آنان در قرن بیستم توسط ابرقدرتها، تجارب کوششهای فدرالیستی در عراق وجود داشته است. شرح این تلاشها و یک تحلیل جامع از دلایلی که منجر به شکست «منطقه خودمختار» بوجود آمده بعد از جنگ خلیج شد (اولین جنگ آمریکا و متحدینش با عراق م.م.)، همان پروژه‌ای که از آن در کردستان جنوبی (شمال عراق) استقبال بزرگی بعمل آمد، را در فصلهای بعدی این کتاب خواهید یافت.

تجارب تاریخی: سوئیس

در سوئیس چهار زبان رایج می‌باشند: آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رتورمانی. اکثریت مردم را از لحاظ مذهبی کاتولیکها تشکیل داده و 3،46 درصد پروتستان می‌باشند. یکی از مهمترین مشخصه‌های «مدل ویژه سوئیس» در اروپا وجود چندگانگی زبان و مذهب از طرفی و زندگی مسالمت آمیز مردمان این کشور در کنار یکدیگر از طرف دیگر می‌باشد. این تفاوتها و چندگانگی اساس و ریشه اش در خودمختاری و استقلال نسبی کانتونها (ایالتها) و ۲۲،۳۰ منطقه می‌باشد. شیوهی دمکراتیک حل تضادها و مشکلات نتیجه پروسه‌ای می‌باشد که قرن‌ها به طول انجامیده. شرط تکامل جامعه سوئیس از طرفی وجود گروههای دهقانی آزاد و مسلح (در زمان قرون وسطی) می‌باشد که از لحاظ اقتصادی درآمدی ناشی از گمرک بر کسانیکه از منطقه آنان عبور می‌کردند، داشتند. از طرف دیگر بین مناطق کوهستانی که خیلی زود به وجود آمدند و از درآمد ناشی از عبور مسافرین فقط با همکاری یکدیگر و اتحاد عمل قادر به استفاده بودند. علاوه بر این عامل دیگری که این حالت را تشدید می‌کرد این امر بود که تا اواخر قرون وسطی هیچگونه «دستگاه اداری سراسری» مانند رهبران مذهبی چون اسقفها و یا ادارات دولت مرکزی و یا خانهای بزرگ در مناطق آنزمان به چشم نمی‌خورد. پس از اتمام دوران قرون وسطی علاوه بر آن می‌توان از یک فرهنگ سیاسی آرام و ملایم در میان همه نخبگان سیاسی و اجتماعی کشور سخن گفت. از طرفی دهقانان این کشور بر خلاف سایر مناطق اروپا تا حدود زیادی مستقل و غیر وابسته به اشراف و خانها باقی مانده بودند و از طرف دیگر خیلی زود صاحبان قدرت در شهرها از تصرف و اشغال زمینهای دهقانان و توسعه تهاجمی اموال خود چشم پوشی کردند. وجود این عوامل نامبرده

بود که باعث شد اتحاد بین شهرها و مناطق روستایی سوئیس در زمان جنگ‌های مذهبی نیز بتواند پابرجایی خود را حفظ کند. رسم و سنت بی طرفی در سیاست خارجی این کشور در فاکتورهای نامبرده ریشه دارد که همان فرهنگ « ملایمت و میانه‌روی » نخبگان این جامعه بود. همین امر باعث شد که هیچ‌گونه خطر تجزیه و تفکیک متوجه این کشور نباشد که در آن چهار گروه زبانی مختلف زندگی می‌کنند.

سیستم دمکراسی تفاهم آور و پذیرش عقاید

برابری و یکسانی میان تمامی اتباع (البته این امر فقط شامل مردان این جامعه می‌شود) توسط رأی گیری و تصمیم‌گیریهای دمکراتیک، آزاد و مستقیم در مناطق، طی قرنهای متمادی منجر به یک شیوهی تفکری شده که آنرا می‌توان « دمکراسی تفاهم آور و پذیرش عقاید » نامید. این شیوهی دمکراسی راه حل‌های خشونت آمیز و مسلحانه مشکلات را مردود دانسته و آنرا طرد می‌کند. این امر باعث بوجود آمدن یک رسم و سنت سیاسی شده که همگان را دربرمی‌گیرد: سیاستی که در هر عرصه جویای بزرگترین مخرج مشترک بین تمام اهالی می‌باشد، همان سیاست تفاهم آور و پذیرش عقاید. البته همین امر تشریح سیستم بهم پیوسته سوئیس را دشوار می‌سازد. در مورد هماهنگی و برابری بین گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های زبانی بسیاری از موازینی که به اجرا درمی‌آیند، نتیجه توافقی بین طرفین بوده (که در پروسه‌ای طولانی شکل امروزه را به خود گرفته) و این امور به صورت قوانینی قوی و جامد در قانون اساسی و قوانین مملکتی ثبت نشده‌اند.

دولت فدرال، گروه‌های زبانی و خودمختاری کانتونها (ایالات)

سوئیس از لحاظ سیاسی طبق قانون اساسی سال ۱۸۷۶ بعنوان دولت فدرال دمکراتیک تأسیس شد. البته قدرت پارلمان دولت مرکزی محدود می‌باشد چرا که هر کانتونی قوانین مختص به خود را نه تنها تصویب و تنظیم می‌کند بلکه آنها را به مرحله اجرا نیز می‌گذارد (دارای قدرت اجرایی می‌باشد). وظایف پارلمان سراسری و شورایی که نمایندگان آن از فرستادگان کانتونها تشکیل شده، رسیدگی به امور زیر می‌باشد: نمایندگی کشور، ارتش، سیاست خارجی، دادگستری، امور مالیات، گمرک و قسمتهایی از راه و ترابری و تأمین انرژی. کانتونها در قانون خود (که به نوبه خود قانون اساسی کانتونها نامیده می‌شود) نسبتاً خودمختار هستند منجمله در امور مدارس و تدریس، سیاست مربوط به زبان یک گروه خاص و مسائل

فرهنگی. بسیاری از صاحب نظران معتقدند که شالوده‌ی سوئیس را قانونمندیهای مخصوص این کشور در سیاستهای مربوط به زبان (گروههای زبانی مختلف) تشکیل می‌دهند. اولاً در قانون اساسی از چهار زبان ملی آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رتورمانی یاد می‌شود و همچنین سه زبان اول بعنوان زبانهای اداری (رسمی) نامیده می‌شوند. این امر منجر به برابری و یکسانی زبانهای اداری در سراسر کشور می‌شود. دوماً هیچ زبانی در مقابل دیگر زبانها ارجحیت نداشته و بدینوسیله اصطلاح اقلیتهای زبانی در این کشور مفهومی ندارد. سعی در آن می‌شود که همه شغل‌های اداری و رسمی بخصوص در رده‌های بالا به شیوه‌ای تقسیم شوند که اهالی هر منطقه به نسبت جمعیت خود در آن سهم باشند. سوماً بنابر استقلالی که در قانون اساسی کشور به کانتونها داده شده خودمختاری زبانی این کانتونها شکل می‌گیرد. بدینوسیله خود کانتونها می‌توانند زبان رسمی را در تمام منطقه تحت پوشش خود انتخاب کرده و در مورد نیاز در بخشهای مختلف نسبت به ساختار جمعیتی زبانهای متعددی را برگزینند. این به معنای « اصول و قاعده‌ی منطقه‌ای » زبان می‌باشد و هیچ منطقه زبانی از پیش تعیین نمی‌شود. همچنین برای این امر هیچگونه مبانی اداری و قضایی از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد. بهمین دلیل هیچگونه نقشه رسمی دولتی وجود ندارد که جهت دهنده‌ی آن باشد که در هر منطقه‌ای چه زبانی رسمی و اداری می‌باشد. در آمارگیری‌هایی که ۱۰ سال یکبار انجام می‌گیرند هیچ اشاره‌ای به زبان دوم اشخاص نشده و تنها ملاک زبان مادری است و تعریف آن به شرح زیر می‌باشد: « زبانی که از همه راحت تر به آن تکلم کرده و به آن فکر می‌کنیم » بدون توجه به آنکه هر شخص در سنین بالا به چه زبانی تکلم می‌کند.

اصول و قانون منطقه‌ای زبان: این مسئله مربوط به کانتونها و بخشهای داخل کانتونها می‌باشد که خود را متعلق به کدام گروه زبانی می‌دانند. در این میان مهم آن است که زبان مادری اکثریت و یا یک اقلیت بزرگ چه می‌باشد. ۱۷ کانتون آلمانی زبان، ۴ کانتون فرانسوی زبان و ۱ کانتون ایتالیایی زبان وجود دارند. ۲ یا چند زبانه بودن بطور رسمی فقط در ۴ کانتون وجود دارند. هر کانتون چند زبانه قانونهای مخصوص به خود را دارد و این نتیجه آداب و رسوم تاریخی می‌باشد. با تمام این تفاسیر و آزادی زبانی کانتونها بالاترین قانون در این زمینه قانون سراسری و فدرال آزادی زبان می‌باشد. این قانون آزادی زبان به شهروندان هر کانتون اجازه می‌دهد که هنگام رجوع به ادارات دولتی به زبان مادری خود صحبت کنند به شرطی که زبان مادری آنان جزو یکی از زبانهای اداری باشد. مطابق یک قانون سراسری دیگر نیز همه کانتونها موظف به حفاظت از منطقه زبانی خویش هستند. این بدان معنی است که مهاجرت جمعی عده‌ی بسیاری از یک کانتون به کانتون دیگر که زبانش

فرق می‌کند به مفهوم تغییر اتوماتیک زبان رسمی آن کانتون نمی‌باشد. این مانند یک قرارداد نوشته نشده بین مناطق و بخشهای مختلف می‌باشد که از کسانی که از کانتونی و منطقه زبانی به منطقه زبانی دیگری مهاجرت می‌کنند انتظار دارد که به زبان کانتون جدید مسلط بوده و یا آنرا فراگیرند. بهمین سبب مدارس که در آن به دو زبان تدریس می‌شوند به ندرت دیده می‌شوند. این مدارس را می‌توان اصولاً فقط در کانتونهای چند زبانه یافت آن هم فقط در بخشهایی که خود را چند زبانه می‌دانند.

آینده‌ی گروههای زبانی سوئیس

بطور خلاصه می‌توان نتیجه گیری کرد که این سیستم یک مجموعه تاریخی می‌باشد که هشیارانه ابداع شده است اما این بدان معنی نمی‌باشد که سوئیس هیچگونه مشکلاتی حتی با گروههای زبانی ندارد. تا چندی پیش اکثر کانتونها یکدستی نسبی خود را از لحاظ منطقه‌های زبانی حفظ کرده بودند ولی مهاجرت داخلی طی سالهای اخیر برخی از کانتونها را ناچار به اتخاذ راه‌های پیچیده‌ای نمود. آینده‌ی این مسئله هم نامعلوم می‌باشد که در سوئیس افزایش روزبروز وسائل ارتباط جمعی بویژه الکترونیکی (مانند اینترنت) تا چه حد اصول و قانون استقلال زبان کانتونها را دگرگون خواهد کرد. علاوه بر این از هم اکنون آشکار است که بدون «مقررات حفاظتی» زبان رتورمانی در کوتاه مدت و یا دراز مدت از بین خواهد رفت. آیا اینکه یک سازمان سراسری که وظیفه‌اش رسیدگی به زبانهای مختلف می‌باشد (جدیداً از سوی برخی‌ها به لزوم احداث آن اشاره شده) بتواند به این مسئله کمک کند، نامعلوم است.

پایه‌ریزی يك ساختار نو: بلژیک فدرال

تشکیل کشوری جدید بر پایه جدایی

در سال ۱۸۱۵ در کنگره‌ی وین کشور متحده‌ی پادشاهی نیدرلند احداث شد که شامل قسمت‌های شمالی کالوینی، منطقه مرکزی تاریخی هلند، اوترخت، سی‌لند و... و همچنین یک بخش جنوبی کاتولیک بود. در نتیجه اعتراضات فراوانی که از جمله به سیستم آموزشی پروتستانی و همچنین به تعیین زبان نیدرلندی بعنوان زبان رسمی کشور انجام گرفت، یک کودتا در سال ۱۸۳۰ رخ داد که در پی آن منطقه کاتولیک نشین و لیبرال جنوب را در حومه بروکسل از این پادشاهی جدا نمود. قانون اساسی سال ۱۸۳۱، بلژیک را یک کشور رسمی، دمکرات، پادشاهی و «یک واحد غیر متمرکز» تعریف نمود. ساختار این «واحد غیر متمرکز» که تا سال ۱۹۷۰ حفظ شد، نسبتاً ساده و قابل رؤیت بود. در کنار ارگان‌های دولت مرکزی فقط استانها و بخشها وجود داشتند. اما دستگاه‌های اداری استانی و بخشی از لحاظ قدرت و تصمیم‌گیری نقش مهمی را ایفا نمی‌کردند، بدان معنی که با دخالت دستگاه مرکزی، از قدرت این استانها و بخشها به طرز فاحشی کاسته شده و تصمیم‌گیریهایی نهایی همیشه از جانب دستگاه مرکزی نسخه و تدوین می‌شد.

کشور متحد و یکپارچه قرن نوزدهم و غالب بودن والونها

ترکیب بلژیک تازه تأسیس شده که اکثریت مردم آنرا کاتولیکها تشکیل می‌دادند از لحاظ زبانی و فرهنگی به هیچ‌وجه همگون نبود. اکثریت مردم به لهجه نیدرلندی فلمی سخن می‌گفتند و ۴۰ درصد فرانسوی زبان بودند که به فرهنگ رومی گرایش داشته و والون نامیده می‌شدند. باوجود اینکه فلمهای شمال اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند صحنه سیاسی، فرهنگی و زبانی بلژیک تحت سلطه والونهای جنوب بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم یک جنبش فلمی بوجود آمد که هدفش نگهداری از زبان و فرهنگ فلمی بود. یک قرن مبارزات این جنبش منجر به بازسازی مجدد قانون اساسی و یک فضای سیاسی جدید گردید. اولین تغییر در عرصه زبان پدید آمد. قدم به قدم زبان فلمی در ادارات و دادگاهها و مدارس راه پیدا نموده و بعنوان زبان برابر به رسمیت شناخته شد. طبق قرارداد ورسای در سال ۱۹۱۹ استانهای اَیپن، مالیدی و سنت ویت که سابقاً جزو قلمرو پروس به شمار می‌آمدند به بلژیک

واگذار شدند. طوریکه از این تاریخ به بعد یک اقلیت آلمانی زبان نیز به جمعیت بلژیک اضافه گردید که البته حدود یک درصد می‌باشد.

بسوی کشور فدرالی

در پی فشارهای متوالی جنبش فلمی جهت نگهداری و یکسانی زبان و فرهنگ، بلژیک در اوایل دهه ۶۰ مطابق «اصل مناطق یک زبانی» به چهار منطقه تقسیم شد: یک منطقه فلمی زبان، یک منطقه فرانسوی زبان، یک منطقه آلمانی زبان و بعنوان یک حالت استثناء یک منطقه دو زبانه فرانسوی - فلمی که پایتخت آن کشور بروکسل می‌باشد. بدینگونه برابری و یکسانی بین زبانهای مختلف در سال ۱۹۶۲ توسط تعیین منطقه‌های زبانی کسب گردید. فلمی‌ها در کنار برابری زبان همچنان خواهان آزادی و استقلال بیشتری در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی هستند. وجود این مسئله که فرانسوی زبانها در داخل پارلمان و دولت در تصمیم‌گیریهای مربوط به امور فرهنگی فلمها سهم و شریک هستند منجر به خصومت‌هایی بین هر دو گروه می‌گشت. علاوه بر آن در منطقه والن پس از جنگ جهانی دوم یک گروه استقلال خواه بوجود آمده بود و به همین دلیل نفوذ فلمها در اثر رشد سریع جمعیت و همچنین توسعه سریع اقتصادی روز بروز فزونی می‌یافت. این امر منجر به درخواست والن مبنی بر تعیین یک سیاست اقتصادی مستقل شد. رفته رفته در هر دو سوی مرزهای زبانی مردم به این نتیجه رسیدند که کشور بلژیک با وضعیتی که دارد پابرجا نخواهد ماند. در تصمیم‌گیریها و پروسه قید شده، آلمانی زبانها هیچگونه نقشی نداشتند باوجود آنکه آنها از نظام جدید فدرالیسم خیلی سود بردند. سیاستمداران آلمانی زبان هنگامی که از گذشته صحبت می‌کنند نقش آلمانی زبانان را مانند کسی می‌بینند که از بیرون خود را به یک ماشین در حال حرکت آویزان کرده و هر لحظه امکان افتادن را دارد. این قضیه دارای دلایل تاریخی می‌باشد: هنگام اشغال بلژیک توسط نازیها در جنگ جهانی دوم مناطق آلمانی زبان در بلژیک دوباره به خاک آلمان ملحق شدند. در دوره ۵ ساله اشغال بلژیک توسط فاشیستها، عده‌ی زیادی از آلمانی زبانان آن کشور به عضویت حزب نازیهای آلمان درآمده و با آنها همکاری می‌کردند. البته باید گفت که «به زور بلژیکی کردن» این گروه در سال ۱۹۱۹ در این امر بی‌نقش نبود. علاوه بر آن جوانان بلژیکی آلمانی تبار در ارتش آلمان خدمت می‌کردند. پس از پایان جنگ جهانی دوم و ملحق شدن دوباره‌ی مناطق آلمانی زبان به بلژیک، این امر سبب لکه‌ننگی برای آلمانی زبانها گردید، طوریکه آنها عملاً سکوت اختیار کرده

بودند. با وجود این چنانکه اشاره شد آنان نیز در پروسه فدرالیسم سهم بوده و از آن سود بردند.

ساختار و شالوده‌ی فدرالیسم بلژیکی

توسط رفرمهای متعدد در قانون اساسی در سالهای ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، ۱۹۸۳ و ۱۹۹۳ بلژیک از یک کشور با دولتی متمرکز به یک کشور فدرالی بر پایه یک پروسه عمیق تمرکززدایی مبدل گردید. آخرین موازین، «مرحله چهارم»، قدم به قدم تا ۱۹۹۶ به مرحله اجرا درآمد. نمونه بارز و مشخصه فدرالیسم بلژیک وجود سه قانون عمده است که عبارتند از: قانون «دولت ملی» (سراسری)، قانون «گروههای زبانی» و قانون «مناطق». گروهها و مناطق هر دو دارای حقوق مساوی با دولت ملی می‌باشند. به موازات آن، اصل سازماندهی عمومی نیز برقرار بوده، بدان معنی که همه ارگانها مانند گروهها و مناطق (در حوزه‌ی اختیارات خود) نه تنها حق و اجازه‌ی قانونگذاری را دارند بلکه اجرای این قوانین هم برعهده‌ی ایشان می‌باشد. گروهها و مناطق ارگانهای مستقلی هستند که از یک طرف دارای قوه‌ی مقننه و مجریه بوده و از طرف دیگر شامل یک قوه قانونگذار منحصر به فرد می‌باشند که بخشهای عظیمی را دربرمی‌گیرد. علاوه بر این آنها از لحاظ مالی نیز مستقلند. هر گروهی از سال ۱۹۹۸ دارای یک شورا و یک هیئت اجرایی (دولت) می‌باشد. این شوراها مستقیماً از طرف مردم انتخاب می‌شوند. سه گروه زبانی بلژیک هر کدام در مناطق خود قبل از هر چیز در زمینه‌های فرهنگی، آموزشی، رفاهی، بهداشتی، بهداشتی و درمانی فعالند، به ویژه در زمینه‌هایی که مستقیماً با مردم در ارتباطند. تقسیم این سه گروه زبانی به قرار زیر است:

- جمعیت فلمی که شامل منطقه زبانی فلم می‌شود و همچنین آن قسمت از مردم «بروکسل» که فلمی زبان هستند،
- جمعیت فرانسویها که شامل منطقه والن شده و مردم فرانسوی زبان «بروکسل»
- گروه آلمانی زبان که تقریباً ۶۶ هزار نفر بوده و در شرق بلژیک زندگی می‌کنند.

چنانکه قبلاً اشاره گردید در قانون اساسی در کنار گروهها همچنین سه منطقه با هیئتهای واحدی تعریف و تثبیت شده‌اند که این مناطق با گروههای زبانی کاملاً تطابقت ندارند. این مناطق بر حسب تعلق منطقه‌ای مردم تعریف می‌شوند. بدینوسیله سطره‌ی وظایف و مسئولیتهای آنان بیشتر وابسته به خاک و اراضی می‌باشد. وظایف کلیدی آنان در حول زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد که شامل تأمین انرژی، راه و ترابری، کار عمومی و... می‌باشد. مانند

گروه‌ها آنها هم می‌توانند در زمینه‌های مختص به خود حتی قراردادهای بین‌المللی به امضا برسانند. این مناطق عبارتند از: منطقه فلمی، منطقه والن و منطقه بروکسل که خود شامل ۱۹ بخش پایتخت می‌شود. منطقه فلم یک استثناء در ارتباط با تفکیک دقیق و شدید مناطق و گروه‌های زبانی می‌باشد، چرا که دقیقاً شامل منطقه فلمی زبان می‌شود. در اینجا سازمانهای این گروه زبانی وظایف منطقه را نیز برعهده دارند. از خصوصیت‌های ویژه و یگانه فدرالیسم بلژیک مایلیم که فقط به سیستم حفاظتی پارلمانی از پارلمانهای مختلف این کشور اشاره کنیم: اگر هر منطقه یا گروه زبانی حس کند که قانون خاصی در صورت تصویب، آنها را تهدید می‌کند و یا حقوق آنها را زیر پا می‌گذارد، آنان می‌توانند تائید آن قانون را لغو سازند. با همه واهمه‌ای که از تأثیرات این قانون می‌رفت تا کنون از این «حق وتو» فقط ۷ بار استفاده گردیده.

پیروزی واقعیت عینی بر ساختار از پیش تعیین شده

سیستم فدرالیسم بلژیک پیچیده می‌باشد. طبق آنچه سیاستمداران می‌گویند در نظرسنجی‌هایی که بعمل آمده اکثریت مردم قادر به شرح سیستم جدید نمی‌باشند. حتی بسیاری از سیاستمداران و روزنامه نگاران نیز در مورد حیطه وظایف و قدرت ارگانهای مختلف با هم متفق نظر نیستند. جنبه دیگر قضیه این است که این سیستم فدرالی هزینه و مخارج زیادی دارد. در کنار پروسه سیاسی پیچیده‌ای که تأثیر بسزایی در به تعویق انداختن تصمیم‌گیریها از لحاظ زمانی دارد باید قبل از هر چیزی به دستگاه بروکراسی و هزینه‌های مربوط به آن اشاره نمود. آینده‌ی فدرالیسم بلژیک نامعلوم می‌باشد. قبل از هر چیز فاکتورهایی که از خارج عمل می‌کنند، مانند رشوه‌خواری و جار و جنجالهای ناشی از سوءاستفاده از قدرت که رؤسای ادارات، سیاستمداران، دستگاه پلیس و دادستانی در آن دست داشتند، مسبب این موضوعند. عامل دیگری که این وضعیت را تشدید می‌کند وجود اعضای متعلق به گروه افراطی دست راستی «بلوک فلمی» می‌باشد که هدف ایشان نامشخص است. معلوم نیست که می‌خواهند منطقه فلم را از بلژیک جدا سازند یا به هلند بپیوندند.

پاکستان- کشور چند ملیتی و بدون ساختار

یک کشور و ۳۵ زبان: پاکستان کشوری است که در آن به ۳۰ تا ۳۵ زبان مختلف تکلم می‌شود که در میان آنها ۵ تا ۶ زبان مهم می‌باشند: زبان اردو (زبان رسمی کشور، که البته فقط از طرف ۸٪ جمعیت به عنوان زبان اول شناخته می‌شود)، پنجابی (تقریباً ۴۸٪)، پشتو (تقریباً ۱۳٪)، زیندی (۱۲٪)، زیراکی (۱۰٪) و بلوچی (۳٪). بقیه زبانها که اکثراً توسط گروههای کوچکی در مناطق کوهستانی شمالی تکلم می‌شود (به استثناء هندکو و برواهی) ۷ تا ۸٪ مردم به آن صحبت می‌کنند. تابعیت قومی را نمی‌توان همیشه با هم‌زبانی یکسان تلقی نمود؛ اما تعداد قومها از تعداد زبانهای موجود دست کمی ندارند. با توجه به این همه اختلافات باید پرسید که اصلاً چگونه می‌توان یگانگی دولت و جامعه را تضمین کرد یا بوجود آورد.

«تشکیل ملت» اسلامی

در ایدئولوژی رسمی بنیانگذاران دولت (بویژه محمد علی جناح که از لحاظ مفهوم ایدئولوژی با ایده‌ی مصطفی کمال آتاتورک یکسان می‌باشد) مسایل قومیت و زبان فاقد اهمیت بودند. وی شخصاً به هیچکدام از زبانهای محلی نامبرده تکلم نمی‌کرد، حتی زبان اردو را که به آن خیلی تمایل داشت به حدی بد صحبت می‌کرد که اعلام استقلال پاکستان را به زبان انگلیسی بیان نمود. از این جهت پاکستان دارای زیربنای یک دولت ملی با یک حداقل هماهنگی و یکدستی ملی - قومی نبود. تنها هدف آن بود که دولت مستقلی را برای مسلمانان هندوستان بوجود آورد. بدینگونه اصطلاح «مسلمانان هندوستان» علی‌رغم مفهوم لغوی نه به معنای مذهبی خود بلکه یک مفهوم فرهنگی داشت و در حقیقت در مقابل تعریف «هندو» بود. در زمان تأسیس دولت حتی قصد آن را داشتند که سیکهای پنجاب را هم به پاکستان بیاورند چرا که آنها هندو نیستند (و البته مسلمان هم نیستند). در ایدئولوژی رسمی این مشکل بدینگونه حل شد که اتباع پاکستان را «ملت مسلمان» نام گذاشتند که متناقضاً می‌توانست شامل غیر مسلمانانی هم چون سیکها، مسیحیان و حتی هندوها گردد. بدینگونه با استفاده از زبانها و قومهای فراوان موجود سعی بر آن شد که همزمان بر مبنای دین و سکولاریسم تعریفی را از «ملت» بیافرینند. مشکل این بود که چنین ملتی واقعیت عینی نداشت و تازه می‌بایست بر مبنای تعریف فوق و بوسیله «تشکیل ملت» بوجود می‌آمد.

تناقض امنیت دستگاه دولت در مقابل تأمین قدرت رهبری

عملاً این ادغام و انتگراسیون از بالا (« تشکیل ملت ») از طرف و با فشار دولت انجام گرفت. این پروسه از دو زاویه صورت پذیرفت که البته متناقض هم بودند: اولاً مسئله امنیت کشور مشترک و تازه پاگرفته که ضعیف و شکننده بود ثانیاً تحکیم قدرت یک قشر در رأس حکومت که به بهانه دفاع از کشور و دولت منافع خود را تضمین می‌کنند. در پاکستان پس از بنیان این کشور دو قشر جامعه در آنجا حکومت را بدست گرفتند:

1. یک گروه سیاسی رهبری کننده که از هندوستان مرکزی آمده ، اکثراً به زبان اردو تکلم کرده و در رهبری «جنش پاکستان» شرکت داشتند؛
2. فئودالها و زمینداران بزرگ استان پنجاب.

به مرور زمان « مهاجرین » اردو زبان نفوذ خود را از دست داده و یا خودشان پنجابی شدند. علاوه بر بوروکراتها و فئودالها بوجود آمدن ارتش و نظامیان به عنوان یک فاکتور قدرت دیگر شایان ذکر می‌باشد. البته امروزه نیز سهم پنجابیها در (کارمندان) ارتش به ۸۰ تا ۸۲ % می‌رسد. کسانی که رهبری آنان را در دست دارند از ابتدای کار با بوروکراسی دولتی و فئودالهای پنجابی مقاربت و نزدیکی داشتند. در مقابل آنان گروههای زبانی و اقوام دیگر بدون نفوذ ماندند. پاکستان شرقی اسبق (که جمعیت اصلی آن تقریباً فقط از بنگالها تشکیل شده بود و بیشتر از تمام پاکستان غربی جمعیت داشت) عملاً هیچگونه سهمی در قدرت نداشته و از لحاظ اقتصادی استثمار می شدند. این امر پس از جنگی در ۱۹۷۱ منجر به تأسیس بنگلادش شد. در اثر بی توجهی به استانهای بلوچستان و سیند که منجر به قیام و تصرف و فشار نظامی در سالهای ۷۰ در بلوچستان و همچنین ناآرامیهای پابرجا و باندبازیهای فراوان در سالهای ۸۰ در سیند شد، این امور منجر به برقراری شرایطی در مرکز اقتصادی کراچی شد که حالت جنگ داخلی را به خود گرفت. فقط استان شمال غربی که بطور عمده « پشتو ها » در آن زندگی می‌کنند در ساختارهای مرکزی بیشتر شرکت داشت، چرا که « پشتو ها » در ساختارهای قدرت دست داشته و سهم آنان در ارتش بالغ بر ۱۵ تا ۱۸ درصد می‌باشد که از درصد جمعیتشان فزونتر است.

تحکیم قدرت بوسیله ارتش و تمرکز آن

استراتژی رهبران سیاسی و بوروکراسی جهت تحکیم یگانگی دولت و کشور همیشه شامل کوششهایی در جهت تمرکز دولتی و سانترالیزم بوده است. دلیل در پیش گرفتن این سیاست آن بوده که هرگونه سعی در جهت تمرکززدایی (دولت) عکس العمل وار به عنوان تهدید یگانگی تلقی می‌شود چرا که تمرکز قدرت همزمان به معنای مونوپولیزه کردن و به انحصار درآوردن آن توسط سران قدرت موجود می‌باشد. دقیقاً همین شیوهی تفکر و تحلیل یگانگی که از حفظ قدرت سرچشمه می‌گیرد در دراز مدت نه تنها منجر به تحکیم تشکل ملی نشده بلکه باعث تضعیف و تحلیل آن نیز می‌گردد چرا که به نسبت سلب حق و حقوق استانها و حتی در مواردی خلع کامل حقوق آنان (در اواخر دهه ۵۰ همه‌ی استانهای غرب پاکستان منحل شده و در مجموع یک سیستم « تک واحدی » گنجانیده شدند) مقاومت آنان بیشتر شده و هر چه سهم آنان در قدرت و دستگاه دولتی کمتر شده صدای اعتراض آنان در مقابل دولت مرکزی بلندتر شده است. زمانیکه ناآرامی‌های جدید بوسیله تمرکز بیشتر جواب داده شدند مقاومت هم در برابر آن به نوبه‌ی خود بالا گرفت. در مجموع نتیجه این سیاست که « یگانگی ملی » را با تمرکز قدرت و سانترالیزه کردن یکی می‌دانست تضعیف این « یگانگی ملی » و تجزیه (البته اجتناب پذیر) پاکستان شرقی بود. بدینگونه پاکستان بیش از نیمی از جمعیت خود را از دست داد.

فدرالیزم بر مبنای قانون اساسی - از تولید به مصرف

در نگاه اول ساختار این کشور فدرال به نظر می‌رسد. محل دولت مرکزی (به اضافه پارلمان، دیوان عالی کشور و ادارات مربوط به آن) در پایتخت اسلام‌آباد می‌باشد. پاکستان امروزه از چهار استان به همراه حکومت‌های مربوطه، پارلمانها و اداراتش تشکیل شده است و « مناطق شمالی » که به آنها نام استان داده نشده و همچنین « کشمیر آزاد » (آن قسمت از کشمیر می‌باشد که تحت کنترل پاکستان است). با وجود آنکه «کشمیر آزاد» استان نمی‌باشد ولی برخلاف « مناطق شمالی » دارای پارلمان، نخست وزیر و رئیس جمهور می‌باشد. با ذکر شرایط نامبرده این کشور از روی کاغذ دارای شرایط خوبی می‌باشد تا یک رابطه سالم و متوازن بین ساختارهای مرکزی و فدرال برقرار کند اما در عمل از این چیزها خبری نیست. در بیشتر اوقات حکومت مرکزی به حکومت یا پارلمان استانها فشار آورده و یا آنان را به کل برکنار می‌سازد. به این دلیل وجود ساختارهای سیاسی و دمکراسی در استانها به قید و شرط دولت مرکزی بستگی دارد. نهایتاً پاکستان دارای یک

دولت مرکزی با ساختاری متمرکز (سانترال) بوده که گاهاً به اقتضای زمان به استانها کمی امکان جولان داده البته در صورتیکه این امر منطبق با چهارچوب سیاست دولت مرکزی بوده باشد.

جنبشهای منطقه‌ای - مدافعان حقوق بشر

در ۵۰ سالی که از تأسیس پاکستان می‌گذرد جنبشهایی جهت تحکیم دموکراسی و تقویت حقوق منطقه‌ای (و یا استانها) بوجود آمده‌اند که اکثراً با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند. به دلیل آنکه تمرکز و سانترالیزم و گرفتن اختیارات از استانها و گروههای زبانی کوچک همیشه در ارتباط با از بین بردن و خلع دموکراسی بوده است؛ عکس این قضیه نیز هم صادق می‌باشد و آن هم اشتراک بین جنبشهایی است که برای بوجود آمدن دموکراسی در پاکستان فعالیت کرده و آنهایی که برای حقوق محلی یا فرهنگی خود مبارزه می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان از « جنبش جهت احیای دموکراسی » (MRD) نام برد که در سالهای ۸۰ در سیند خیلی قوی بوده و جهت تحکیم حقوق استانها پافشاری می‌کرد. از جانب دیگر جنبشهایی که در جهت تحکیم حقوق بیشتر برای یک گروه زبانی و یا قومی و یا یک استان صورت می‌پذیرند همزمان همیشه جنبش‌های آزادیخواهانه نیز بوده‌اند. همیشه بعد از آنکه کار و فعالیت آنان در سیستم موجود غیرممکن می‌گردد و یا آنها به کل تحت ضرب و شتم قرار می‌گیرند، آنها به جنبشهایی استقلال طلب و یا جدایی طلب تبدیل می‌شوند.

آینده نامعلوم

امروزه پاکستان در یک شرایط بغرنج و بحرانی قرار گرفته که منجر به ایجاد یک حالت فلجی در امور داخلی گردیده. آن کشور کماکان وجود دارد اما شکل و وحدت داخلی آن از هر زمانی ضعیفتر شده است. ساختارها و بافتهای اجتماعی و سیاسی ضعیفتر و حساستر شده‌اند و در آخرین انتخابات گرایش زیادی در جهت منطقه‌گرایی به چشم می‌خورد. امروزه در حقیقت هیچ حزبی وجود ندارد که به معنای واقعی کلمه «سراسری» باشد. لیگای مسلم (PML) که در رأس حکومت می‌باشد در پنجاب اکثریت را در دست دارد. حزب فامیلی بوتو، حزب خلق پاکستان (PPP) در نقاط روستایی سیند و رقیب وی (MQM) در شهرهای سیند اکثریت را در دست دارند. در استان شمال غربی و بلوچستان احزاب کوچک منطقه‌ای و یا اسلامی دارای اکثریت می‌باشند. دستگاه دولتی به دلیل رشوه

خواری بی حد و ناتوانی، روز به روز ضعیفتر گردیده. اگر تحت ریاست نخست وزیری نواز شریف موفقیت آن حاصل نشود که جلوی روند آهسته روبه تحلیل پاکستان را گرفت (که تا به حال امیدی به آن نمی‌باشد) تاریخ آن کشور با دولتی واحد آخرین دوران‌ش را طی می‌کند. اگر چنین حالتی پیش آید شکست دولت «ملی» و مسولیت آن بر عهده‌ی سران گرسنه قدرت (مخصوصاً فئودال‌های پنجاب) و یک سیاست و بوروکراسی دولت متمرکز و سانترال می‌باشد که همواره یک واحد واقعی متشکل از گروه‌های مختلف زبانی را ناممکن ساخته‌اند.

شکست طرح خودمختاری در کردستان جنوبی — شمال عراق

بهار کوتاه تأسیس جمهوری

پس از کودتای نظامی ژنرال قاسم در سال ۱۹۵۸، به رهبر کردها مصطفی بارزانی، که از سال ۱۹۴۶ در شوروی زندگی می‌کرد، اجازه‌ی بازگشت و به حزب دمکرات کردستان (KDP) اجازه‌ی فعالیت قانونی داده شد. در عراق سلطنت سرنگون شده و اعلان جمهوری شده بود. ولی بهشتی که پس از بازگشت بارزانی بین دولتمداران و کردها گمان می‌رفت، چندی بیش دوام نیاورد. با بمباران مناطق کردنشین در سال ۱۹۶۱ جنگ و درگیری بین کردها و حکومت عراق شیوه‌ی بارزی به خود گرفته و تبدیل به یک جنگ آشکار گردید. قدرت گرفتن و سرکار آمدن حزب بعث نیز به نوبه خود در سالهای ۶۳ و ۶۸ تغییری در این امر بوجود نیاورد. در این شرایط هر چند وقت یکبار اعلان آتش بس‌هایی می‌شد ولی نهایتاً جنگ تا سال ۱۹۷۰ ادامه یافت.

روزنه امید در افق — قرارداد خودمختاری ۱۹۷۰

با قرارداد ۱۱ مارس ۱۹۷۰ کردها از یک خودمختاری در چهارچوب کشور عراق برخوردار شدند. گرچه در قرارداد بین کردها و حکومت صحبت از « خودمختاری » بود ولی طبق معیارهای بین المللی آن در اصل یک « فدرالیسم » بود. در قرارداد خودمختاری کردستان بعنوان قسمتی از کشور عراق و کردها بعنوان یک بخش جدایی ناپذیر از واحد ملی عراق شناخته شدند. قرار بر آن شد که در کردستان طی یک رأی گیری پارلمانی انتخاب شود که از آن طریق دولتی برای منطقه (حکومت محلی) تشکیل شود. اختیارات پارلمان شامل امور سازماندهی اقتصادی، راه و ترابری، تکامل رشته‌های گوناگون: آموزش و پرورش، فرهنگ، بهداشت و بهزیستی، امنیت داخلی، تنظیم و تعیین مالیات و مسایل امور خانواده می‌شد. دولت محلی مسئولیت به اجرا درآوردن و رعایت قوانین و نیز چگونگی و میزان درآمد منطقه را بر عهده داشت. در قرارداد به آن اشاره شده بود که قسمتی از درآمد نفتی عراق صرف بازسازی، آبادی و تکامل کردستان شود. همچنین قرار بر آن بود که کارمندان دولت در کردستان در خدمت حکومت محلی بوده و برای ساکنان غیر کرد این منطقه کارمندان خاصی به کار گرفته شوند. کردها می‌بایستی در

تمام ادارات و اماکن دولتی (دولت مرکزی) نسبت به درصد جمعیت خود شرکت داده شوند. برای کرکوک قرار بود یک همه‌پرسی از طرف دولت مرکزی انجام گیرد و در صورت خواست اکثریت ساکنین آن می‌بایستی این شهر به منطقه حکومت محلی کردستان ملحق شود. اما این قرارداد خودمختاری هیچگاه به مرحله اجرا در نیامد. شعله‌های جنگ مسلحانه دوباره زبانه کشید و رئیس‌جمهور وقت عراق حسن البکر با توصل به ماده‌ی ۴۲ الف قانون اساسی اعلان یک قانون جدید خودمختاری را نمود. این قانون تأسیس و اداره‌ی پارلمان و دولت محلی در منطقه خودمختار را در اختیار حکومت مرکزی نهاد. در کنفرانس الجزایر به اختلافات و محاصرات ایران و عراق خاتمه داده شد. طبق قراردادی که در آنجا بسته شد ایران مرزهای خود را بر روی کردهای عراق بسته و از انجام هرگونه کمکی به آنها سرباززد. این امر باعث سرکوب مقاومت کردها شده و جنگ را به اتمام رسانید. دولت مرکزی تقریباً در سراسر کردستان موفق به بازسازی قدرت شد.

خلع قدرت دولت مرکزی - خودمختاری

کنترل و سلطه دولت مرکزی در کردستان بعد از جنگ دوم خلیج (حمله آمریکا و هم‌پیمانانش به عراق . م. ۲۰۰۳) از بین رفت. خلاء قدرتی که بعد از این جنگ قبل از هر جای دیگری در شمال عراق بوجود آمد به کردها این امکان را داد که خودمختاری را که بدنبال آن بودند پس از سالیان متوالی پایه‌ریزی کنند. گروه‌های سیاسی کردی کنترل مناطق کردنشین را تحت سلطه خود گرفته و در جهت تحکیم حکمروایی خود ارگانهای سیاسی را بوجود آوردند. پس از انتخابات عمومی در کردستان عراق در تاریخ ۱۹ مه ۱۹۹۲ پارلمان ملی تشکیل شده و یک حکومت محلی تأسیس گردید. در منطقه‌ای که فرهنگ دمکراسی و سیستمهای پارلمانی سابقه و قدمتی نداشت این انتخابات قدم بزرگی به پیش بود. بین حزب دمکرات کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) به کرات جنگهای مسلحانه‌ای صورت گرفته بود و بخش عمده‌ای از انتخاب‌کنندگان افراد مسلح بودند اما با وجود این انتخابات مذکور با توجه به اصول و قواعد دمکراسی به انجام رسید. حاصل این انتخابات نه یک دولت و نه یک اپوزیسیون مشخص بود. بدلیل شرایط سخت حاکم مسئولین مربوطه قادر به روشن ساختن دقیق نتیجه این انتخابات نبودند. نهایتاً تعداد کرسیهای پارلمان به صورت تخمینی و توافق طرفین مشخص گردید. در این پارلمان که دربرگیرنده‌ی ۱۰۵ نماینده می‌شد KDP و PUK هر کدام دارای ۵۰ نماینده بوده و ۵ کرسی باقیمانده به اقلیتهای مذهبی تعلق داشت. KDP ریاست پارلمان را در دست گرفته و PUK سمت نخست‌وزیری را دارا

بود. سیستم سیاسی از همان ابتدا بصورت مساوی بین KDP و PUK تقسیم شد. در ابتدای این کار همه این ارگانهای رسمی کار خود را با شور و شوق فراوان آغاز نمودند ولی نهایتاً این پروژه با شکست مواجه شد. دلایل این شکست را می‌توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

1 - مشکلات اقتصادی

از آنجایی که در کردستان عراق هیچگونه سرمایه‌گذاری اقتصادی بخصوص در زمینه احداث صنایع به عمل نیامده و صنعت رشد نکرده و مردم مناطق کردنشین درآمد سرانه کمتری نسبت به سایر مردم عراق دارند، زندگی اقتصادی کردها با مشکلات فراوانی روبرو شد. پایه‌های اصلی اقتصاد در کردستان بر مبنای کشت و زرع و دامداری نهاده شده که اکثراً بر مبنای واحد خانواده استوار بود. اقتصاد کشاورزی از طرفی بدلیل رشد سریع جمعیت قادر به تأمین حداقل احتیاجات لازم برای زندگی مردم نبوده و از طرف دیگر جنگی که از سال ۱۹۶۱ به بعد تا به حال تقریباً بدون وقفه در این منطقه ادامه داشته، بانی رکود این امر بوده است. تعداد اندکی از ارگانهای اقتصادی که در کردستان باقی مانده بودند طی جنگ دوم خلیج در اثر بمباران نیروهای متحده از میان رفتند. در این رابطه پالایشگاههای نفتی و کارخانجات تولید برق را می‌توان برشمرد که در کردستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. فاکتورهای دیگری نیز به عوامل نامبرده افزوده می‌شوند که عبارتند از: بایکوت و محاصره‌ی اقتصادی از جانب سازمان ملل علیه عراق پس از جنگ دوم خلیج که به نوبه خود به یک «محاصره‌ی اقتصادی مضاعف» علیه کردها تبدیل شد. مناطق کردنشین بدین طریق نه تنها از بایکوت سازمان ملل رنج می‌بردند بلکه علاوه بر آن متحمل محاصره‌ی اقتصادی داخلی دیگری نیز از جانب دولت عراق بودند. هرگونه معامله‌ای بین شمال و جنوب عراق از جانب دولت ممنوع شد. کمک‌محموله‌های غذایی و درمانی که مقصدشان کردستان بود از جانب دولت مصادره می‌شد. شرکتهای حمل و نقل که قادر به کمک‌رسانی به کردستان بودند از این عمل خودداری می‌ورزیدند چرا که کامیونهای آنان از طرف نظامیان عراق به آتش کشیده شده و نابود می‌گردید. تحت پوشش برنامه «نفت برای غذا» وضعیت تدارکات کمی بهبود بخشیده شد. چرا که تقسیم کالا و مواد غذایی بر عهده‌ی سازمان ملل بود و بدین طریق مقداری از این کالاها به کردستان راه پیدا می‌کردند. البته واردات به کردستان فقط مواد غذایی و دارو بود و بدلیل عدم منابع تأمین نفت، برق و انرژی، اکثر جنگلها از بین رفت

چون از چوب جهت سوزاندن و تأمین گرما استفاده می‌شد. بدینگونه محیط زیست که خودبخود خیلی از بین رفته بود با اینکار متحمل ضربه دیگری نیز شد. سیستم آموزش و پرورش و بهداشت و درمان نیز در هم پاشیده شد. یک مشکل بزرگ اجتماعی نیز خانواده‌های از هم گسسته و کودکان یتیم و بی سرپرست می‌باشند. بیکاری تقریباً به حدّ اعلاّی خود رسیده و مردم سعی می‌کنند از طریق کارهای غیر قانونی و قاچاق امرار معاش کنند. حکومت کردستان چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ تکنیکی امکان حل این معضلات را ندارد. کشورهای همجوار اعم از ترکیه، ایران و سوریه - که خودشان هم مشکلی به نام مسئله کرد - دارند، کاملاً مخالف تأسیس یک کشور کردی می‌باشند حتی اگر آن فقط به خاک عراق مختص شود. آنها همگی دست به دست هم داده و علیه دولت کردی که در عراق عملاً به وجود آمده یک محاصره‌ی سیاسی و اقتصادی را اعمال می‌کنند تا هیچگونه شانسی برای ادامه حیات این دولت موجود نباشد و آن را در نطفه خفه سازند. علاوه بر محاصره‌ی اقتصادی نامبرده حزب کارگران کردستان نیز که از سال ۱۹۹۲ در حال نزاع و جنگ با KDP می‌باشد به نوبه خود مانع از ورود کالا به کردستان عراق از سوی مرز هابور می‌شود. این در صورتیست که درآمد گمرکی - قبل از همه در هابور - تنها منبع درآمد ثابت برای منطقه خودمختار کردستان می‌باشد. به این دلیل مردم امید خود را نه به دولت بلکه به احزاب گوناگون بسته‌اند. احزاب هم به نوبه خود از این درآمدها استفاده نموده تا طرفداران و نیروهای مسلح خود را تأمین کنند. بدینوسیله پیشمرگها به سربازان حقوق بگیر مبدل شدند. درصد زیادی از مردم وارد صفوف پیشمرگان شدند تا از این طریق امرار معاش کنند. اعتماد اولیه و امید مردم نسبت به دولت از بین رفت و به جای دولت این احزاب گوناگون بودند که در عمل حکمرانی را بدست گرفتند. بدین طریق دولت پشتیبانی عمومی لازم را از دست داد.

۲ - فاکتور بین‌المللی

حکمرانی کردها در منطقه‌ای که از طرف نیروهای متحده حفاظت می‌شد در حقیقت سمت و سوی یک دولت مستقل را داشت اما آن دولت کرد از طرف هیچ کشور دیگری و هیچ یک از سازمانهای بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد. این امر منجر به آن شد که آن دولت در عرصه بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته نشود و بدینگونه امکان عملکرد و فعالیت را به عنوان یک دولت نداشته باشد. از آنجایی که کشورهای همجوار روابط خود را نه از طریق رهبران دولت مربوطه بلکه بوسیله سران احزاب حاکم در کردستان برقرار نمودند که در عمل حکمرانی می‌کردند، مسئله رابطه دولتها در عرصه بین‌المللی

اصلاً مطرح نشده و مفهومی پیدا نکرد. این مسئله نیز به نوبه خود باعث از دست دادن بیشتر اعتبار دولت در داخل شد.

۳ - ساختارهای سیاسی و اجتماعی در کردستان

کردها از قدیم در مناطق خود مدلهای اجتماعی و اقتصادی منطبق بر ساختارهای سنتی خود را بوجود آورده‌اند. در عرصه اقتصادی به دآمداری ارجحیت داده شده و در عرصه اجتماعی سازماندهی عشیره ای یک مدل بارز می‌باشد. این امر از طرفی منجر به آن شد که کردها موفق به حفظ حیات خود در زادگاهشان شوند ولی از طرف دیگر نتیجه حاصل از آن تقسیم و چند پارچگی جامعه می‌باشد. شیوهی مذکور مانع از روند تکامل در عرصه اقتصادی گردیده، پروسه تشکیل ملت به تأخیر افتاده و هنوز به انجام خود نرسیده است. وجود عشایر مختلف مانع از پیدایش یک دولت کرد شده و بجای همکاری بین «روسای قبایل» باعث رقابت و خصومت گردیده است. الزام روابط ماوراء عشایر منجر به تشکیل و تأسیس احزاب سیاسی شد. حزب دمکرات کردستان ایران با تأسیس خود در سال ۱۹۴۶ در ایران اولین حزب سیاسی بود که به سوی بنیانگذاری حاکمیت کردی گام برداشت. این تجربه تبدیل به سرمشقی برای تمام مناطق دیگر شد. اکثریت این احزاب مانند احزاب کمونیستی بنیان نهاده شده و یک درک استالینیستی در آنها به چشم می‌خورد. جامعه کردی که از آداب و رسوم عشایری برخوردار بود عادات خود را حفظ کرده و آنها را با مدلهای جدید تطبیق داد. کار رئیس قبیله را از این پس رهبر حزب بر عهده گرفت. این ساختار وجود افرادی را با شخصیت‌های قومی می‌طلبید و در عین حال مانع از بوجود آمدن یک فرهنگ دمکراسی شد. یکی از دلایل اصلی منازعت و خصامت بین نیروهای سیاسی مختلف کرد در این نوع سازماندهی سیاسی - اجتماعی نهفته است. در این رابطه نتیجه انتخابات هم تأثیر خاص خود را داشت. برابری احزاب حاکم در پارلمان کردستان موجب آن گردید که از تصویب و اجرای قوانین جلوگیری بعمل آید. دو حزبی که با هم حکومت می‌کردند همزمان نیز با یکدیگر نقش و رل اپوزیسیون را بر عهده گرفتند. به این شیوه آنها نه موفق به کسب توانایی حکومت و نه قادر به ایفای نقش اپوزیسیون پارلمانی سازنده‌ای شدند. علاوه بر موارد مذکور از آنجایی که نه رهبر حزب دمکرات - مسعود بارزانی - و نه رهبر اتحادیه می‌هنی - جلال طالبانی - هیچکدام در پارلمان شرکت ندارند، آنها به نوبه خود از خارج پارلمان دست به اعمالی می‌زنند بدون آنکه در مقابل دولت مجبور به جوابگویی باشند. این مهم منجر به سلب امکان عمل از دولت شده و وظایف وی را از خیلی جهات

به این دو حزب موکول نموده. در اینجا باید به جنبه دیگری از این قضیه نیز اشاره نمود: ناتوانی و یا غیر ممکن بودن تشکیل ارگانهای دولتی. دولت کرد قادر به تشکیل ارگانهای لازم جهت فعالیت خود نبود. یک ارتش تحت فرمان دولت و یا یک دستگاه پلیسی بوجود نیامد. احزاب مختلف پیشمرگان خود را در اختیار دولت قرار ندادند. بالعکس، احزاب گوناگون با در اختیار داشتن افراد مسلح هم تهدیدی جدی نسبت به هم بودند و هم نسبت به دولت. نکته مهم دیگر درآمد دولت است. دولت نه می‌تواند به جمع آوری مالیات بپردازد و نه دستیابی به منابع حاصل از گمرک را دارد. این منابع در اختیار احزابی بود که کار دولت را برعهده گرفته بودند. دولتی که درآمدی ندارد قادر به این هم نخواهد بود که برای مردم و اتباع خود خدماتی عرضه کند. از آنجایی که کارها و خدمات لازم از طرف احزاب به اجرا در می‌آمد دولت یک حالت تشریفاتی را داشته و احزاب نقش اصلی را ایفا می‌کردند. سیاست خارجی نه از سوی دولت بلکه از طرف رهبران احزاب به اجرا در می‌آمد که لازم نمی‌دانستند در مورد کارهای انجام شده حتی گزارشی به دولت بدهند چه رسد به آنکه از آن کسب تکلیف کنند. دولت قادر به تشکیل هیچگونه ارگانی نبوده و نمی‌توانست هیچگونه خدماتی را عرضه کند و بدین طریق روز به روز از ارزش و اعتبار آن در انظار عمومی کاسته می‌شد.

۴ - قدمت جنگ مسلحانه

ملتهای مختلف جهت دستیابی به آزادی و استقلال امکان انتخاب بین شیوه‌های گوناگون مبارزه را دارند. مردم کرد از قدیم و ندیم نبرد خود را در راه آزادی و استقلال با شیوه‌های جنگ مسلحانه در پیش گرفته‌اند. سازمانهای سیاسی کردی تجربه‌های فراوانی را در زمینه نظامی کسب کرده اما استراتژی‌های سیاسی - دیپلماتیک را تکامل نبخشیدند. این موضوع سبب آن شده که سازمانهای سیاسی کردی برای حل مشکلات سیاسی میان یکدیگر نیز از شیوه‌های نظامی استفاده کنند. این یک عامل اصلی برای وجود جنگهای مسلحانه بین گروهها و احزاب سیاسی کرد می‌باشد.

۵ - فاکتور حزب کارگران کردستان

زمانی که حزب کارگران کردستان در سال ۱۹۹۲ اعلان نمود که قصد تأسیس دولتی را در مناطق بوتان و بادینان دارد، پیدا بود که وی استراتژی نظامی خود را تغییر داده و جنگ را به جنوب کردستان منتقل خواهد کرد. بدینگونه در این

منطقه که حزب دمکرات از آن برخاسته بود جنگ بین این دو حزب اجتناب ناپذیر خواهد بود. تأسیس یک دولت بوقوع نپیوست اما دولت ترکیه از نوروز ۱۹۹۲ حمله نظامی گسترده‌ای را به جنوب کردستان آغاز نمود. PUK که خودش با KDP در نزاع بود به این جنگها بیشتر دامنه میزد تا از آب گل آلود ماهی گرفته و از ضعف طرفین (حزب کارگران کردستان و KDP) به نفع خود استفاده کند. این موضوع منجر به بروز اختلافات جدی بین طرفین در سطح پارلمان و دولت گردیده و نتیجه آن جنگ مسلحانه ای می‌باشد که تا به امروز نیز ادامه دارد. از آنجایی که هر کدام از طرفین مایل بودند در صورت امکان طرف مقابل را به طور کلی از بین ببرد تا تمام منطقه را تحت سلطه خویش در بیاورند، هر کدام از طرفین به جستجوی پشتیبانهای در منطقه دست زدند. بدینگونه دولتهای ایران، عراق و ترکیه هر کدام در یک دوره خاص دست به پشتیبانی از این یا آن حزب و سازمان زدند و همزمان این گروهها را کنترل می‌کردند. دخالت مستقیم این کشورها دولت کرد را تضعیف نموده و به بغرنجتر شدن موقعیت افزود.

۶ - سیاست قدرتهای بزرگ در مورد کردستان

به صورت مختصر: در حال حاضر برای قدرتهای بزرگ دلایل کافی وجود ندارد تا کردها را در خاور نزدیک و میانه از لحاظ بین‌المللی به رسمیت بشناسند. از آنجایی که ساختارهای سیاسی پیچیده بوده و صحبت از منافع اقتصادی بزرگی در این منطقه حساس در میان می‌باشد دیگر «ارزشهای معنوی» مفهوم چندانی ندارند. نه ایالات متحدهی آمریکا و نه کشورهای اتحادیه اروپا هیچکدام تا به امروز سیاست مشخص و استواری را نسبت به کردها در پیش نگرفته‌اند. آنها از این ترس دارند که در اثر تغییر وضعیت، این منطقه دچار بی‌ثباتی شود و به این دلیل قادر به یافتن راه حلها و چشم اندازهای دائمی نیستند.

طرحی برای تنش زدایی و گشایش یک راه حل سیاسی برای مسئله کرد در جمهوری ترکیه

مبانی طرح

ایجاد زمینه‌ها و شرایط ضرور

گروه کار هنگام تنظیم طرح، اصول متفاوتی را مبنای کار خود قرار داد. از نظر ما مسئله گشایش پروسه صلح اهمیت (درجه اول را) دارد به همین جهت هدف ما اینجا نه ارائه یک طرح رؤیایی صلح بلکه (فعلاً تنها) طرح آن راه‌هایی است که می‌توان با پیمودن آن وارد روند صلح شد. چه که لازمه گشودن هر راه حل صلح آمیزی از جمله تشنج زدایی عقلانی و تحول فکری است. به همین جهت پیشنهادات ارائه شده‌ی ما در اینجا نباید به عنوان مدلی قطعی و غیر قابل تغییر، بلکه چون توصیه‌هایی درک شوند که می‌توانند در روند بحث سیاسی و مذاکرات صلح صیقل داده شوند.

علل و عوامل بوجود آورنده‌ی جنگ

برای ارائه پاسخ درخور به این سوال که چه امکاناتی برای نزدیک شدن به یک راه حل سیاسی برای جنگ در جمهوری ترکیه وجود دارد، تجزیه و تحلیل فاکتورهایی که باعث بوجود آمدن این جنگ و ادامه آن شده‌اند، از قبل الزامی است. چهار عامل زیر به احتمال خیلی زیاد مهمترین این فاکتورها می‌باشند:

1. بی توجهی اقتصادی، توسعه نیافتگی و تبعیضات عملی منطقه جنوب شرقی⁷؛
2. تحدید حقوق مدنی و سیاسی بویژه آنهایی که ترکی زبان مادریشان نیست و یا اصلاً به آن تسلط ندارند؛
3. تمرکز گرایی در ساختار سیاسی دولتی ترکیه که مانع طرح منافع اقلیتهای ساکن آن کشور شده و یا انرا مشکل ساخته و این خود ضرورتاً باعث تشدید منطقه گرایی سیاسی و اجتماعی در ترکیه شده؛

⁷ «منطقه جنوب شرقی» اصطلاحی است که دولت و اعم سیاستمداران ترک و رسانه های همگانی ترکیه برای یا بجای "کردستان" بکار می‌برند. در ادبیات سیاسی کردها، این منطقه، گاهاً "کردستان شمالی" و گاهاً نیز "کردستان ترکیه" نامیده می‌شود. مترجم.

4. فضای خشونت در جنوب شرقی ترکیه که باعث نامنعطف تر شدن مواضع طرفین این جنگ شده و این خود دستیابی به یک راه حل سیاسی را با مشکل مواجه ساخته است.

تعریفی که از این نزاع ارائه می‌شود

در اینجا توضیح دیگری ضروری به نظر می‌رسد: یکی از مسائلی که هنگام جستجوی یک راه حل سیاسی باید روشن شود، علی‌القائده این است که طرفین نزاع چه تعریفی از کشمکش شان ارائه می‌دهند. موضوع حق تعیین سرنوشت ملی است یا «تجزیه طلبی»؟ نزاع باید به عنوان کشمکش و تضاد ایدئولوژی‌ها تعریف شود، یا اینکه موضوع کسب قدرت بوده و ایدئولوژی تنها بهانه است؟ این جنگ خصلت قومی دارد یا صرفاً منحصر و محدود به گروه‌های زبانی می‌باشد؟ منشأ این جنگ ستم استعماری است یا بلوای گروه‌های تروریستی است که در صددند کشور را از بین ببرند؟ منشأ جنگ تبعیض و بی‌توجهی به منطقه مشخصی از کشور است یا این مسئله تنها توجیهی برای قیام می‌باشد؟ این سواها قطعاً از نظر سیاسی و علمی مهم هستند اما برای طرح ریزی یک برنامه جهت حل صلح آمیز مسئله باید فعلاً به عقب رانده شوند، چرا که پاسخهای طرفین به آنها چون اسلحه‌ای سیاسی جهت توجیه طرف خودی و تضعیف و محکومیت طرف مقابل بکار برده می‌شوند. گروه کار نیز تصمیم گرفت این سواها را بی‌پاسخ بگذارد، نه به این دلیل که از دیدگاه سیاسی و علوم سیاسی برای بیشتر آنها پاسخی وجود ندارند (که دارند)، بلکه به این دلیل که رسالت کار ما فی‌النفسه تجزیه و تحلیل علمی این درگیری نیست بلکه جستجوی راهها و پیشنهادات مشخص و عملی برای حل سیاسی آن می‌باشد. از دیدگاه عملی و دستیابی به راه حل سیاسی و صلح چنین به نظر می‌رسد که دوری جستن از پاسخ دادن به این سواها با وجود اهمیت انکار ناپذیر آن ضرورت دارد، چرا که طرفین درگیر در هر حال در آینده‌ی نزدیک نمی‌توانند حول آنها به توافق برسند. این سواها رابطه آنقدر تنگاتنگی با درک طرفین درگیر از هویت و ماهیت خویش و طرف مقابل دارند که به تنهایی با کمک مصالحه و اعتراف از بین نمی‌روند (و احتیاج به پروسه طولانی تری دارند م.)

در جستجوی وجوه مشترک طرفین درگیر

مسائلی که فعلاً حل شدنی نیستند باید به عقب رانده شوند. جستجوی هر راه حلی را باید با تلاش برای یافتن وجوه مشترک شروع کرد، نه با طرح اختلافات ایدئولوژیک و غیر قابل

حل. در این مرحله مهم این است که این نقاط مشترک وجود داشته باشند و نه آن تعاریف متفاوتی که طرفین درگیر در شرایط مختلف از آن ارائه می‌دهند. برعکس: در مرحله نخست اساس این است که طرفین درگیر حتی بتوانند از گامهای مشترکی که برمی‌دارند، تفسیرهای متفاوت و متضادی ارائه دهند. برای مثال: هدف از برابری حقوقی یک منطقه را طرفی می‌تواند بمثابة تلاش آنها برای مستحکم تر کردن پایه‌های وحدت کشور ارزیابی کند و طرفی دیگر آنرا بعنوان نشانه موفقیت جنبش در مبارزه با قدرت مرکزی تحلیل نماید. در اینجا دنبال کردن هدف «مشترک» (برابری حقوقی) و تحمل تعابیر مختلف یکدیگر می‌تواند و باید اساسی برای پایه ریزی دشوار، اما نه ناممکن گامهای عملی دیگر بسوی حل سیاسی مسئله باشد. بهمین دلیل گروه کار سعی بر آن دارد راههایی بیابد که از یک طرف در چهارچوب یک درک مدرن تر از دولت و کشور باقی بمانند و از طرفی دیگر به نفع بخش کرد زبان کشور باشد و از طرف فعالین گروهها و احزاب کردی بعنوان گامهای مثبت ارزیابی شوند. یکی از متدها این می‌باشد که در مرحله نخست طرح گامهای سیاسی ای پیشنهاد شوند که در چهارچوبهای ایدئولوژیک و حقوقی کنونی جمهوری ترکیه عملی باشند، بدون آنکه نیاز به تغییرات اساسی باشد و با این وجود در جهت خواسته‌های مردم کرد باشند. تنها در مرحله بعدی باید این سوال مطرح شود که در صورت ضرور چه گامهای دیگری باید برداشته شوند.

بحث مربوط به خودمختاری

یکی از مسائل کلیدی در رابطه با نزاعهای قومی ایده‌ی خودمختاری زبانی و فرهنگی می‌باشد. اتفاقاً در این زمینه نمونه‌های فراوانی از کشورها و جوامع چند زبانه وجود دارند که بخشاً موفق بوده‌اند و بخشاً نیز ناموفق. بلژیک، پاکستان، سوئیس و تجارب دیگر به خوبی می‌آموزند که چه برخوردهایی با گروه‌های زبانی مضّر و غیر منطقی و چه برخوردهایی سازنده و نتیجه بخش هستند. این تجارب نشان می‌دهند که راههای متفاوتی برای نیل به خودمختاری فرهنگی و زبانی وجود دارند و چنانچه این راهها منطبق با نیازهای آن مناطق باشند، بهترین نتیجه عملی خود را می‌دهند. این تجارب در عین حال نشان داده‌اند که مهمترین عامل بروز قیام و ناآرامی و زیر سوال رفتن تمامیت ارضی، همانا زیر پا گذاشتن حقوق گروههای زبانی (خلقها م.) می‌باشد. لذا شرط اساسی هر همزیستی مسالمت آمیز اعطای خودمختاری فرهنگی و زبانی برای همه شهروندان کشور که شامل حق تحصیل به زبان مادری می‌باشد و نیز به رسمیت شناختن حق داشتن رسانه‌های گروهی به همه زبانهای موجود می‌باشد.

چهار مقوله

گروه کار پیشنهادات و توصیه‌های خود را برای حل مسئله بر مبنای چهار مفهوم کلیدی (ستون) طرح ریزی کرده است که عبارتند از: دمکراتیزه کردن، تمرکززدایی، تأمین هویت زبانی و آشتی ملی.

ملاک‌هایی برای سنجش پیشنهادات ما

برای اینکه پیشنهادات مشخص ما که بر پایه چهار مقوله نامبرده‌ی فوق طرح شده‌اند، به نتیجه مورد نظر مبنی بر تشنج زدایی و حل نزاع برسند، باید واجد شرایط متعددی باشند. چهار ملاک زیر از نظر ما چون سنگ محک‌ی برای درستی پیشنهادات طرح شده عمل می‌کنند:

1. پیشنهادات باید با توجه به اختیارات و توانایی‌های طرفین درگیر واقع بینانه باشند. ملاک برای واقع‌گرایی این اصل است که تحول سیاسی بر پایه یک توافق گسترده‌ی اجتماعی استوار باشد.
2. آنها باید از لحاظ سیاسی و مادی قابل اجرا باشند.
3. آنها باید مراحل مختلف و راه‌های مشخص حل معضل را به خوبی نشان دهند، چرا که باید در محاسبات و تحلیل شرایط، موانع روحی و احساسی و فکری آن بخش‌های بزرگ از جامعه که به دلیل وجود بی‌اعتمادی و تردیدهای عمیق گذشته فی‌الواقع از تحولات پشتیبانی می‌کنند، اما از افتادن به نامعلومی و آینده‌ای مشخص وحشت دارند، را دخیل کرد و مورد توجه قرار داد. به این دلیل باید برای پیمودن همچون راهی مدت زمانی چندین ساله را گذاشت.
4. آخرین ملاک ما برای تدوین این طرح این تفکر – البته نه چندان جدید، اما اغلب فراموش شده – بود که طی کردن همچون راهی از طریق (فشار از) خارج به آسانی عملی نیست. به همین جهت این پیشنهادات به بحث‌های سیاسی جاری در ترکیه به طور عمد نظر دارد و به آنها رجوع کرده است.

دمکراتیزاسیون

مبنا

مبنای پیشنهادات ما جهت دمکراتیزه کردن ترکیه تحقیقی است که کارشناس قانون اساسی ترکیه، پروفیسور بلند تانور، انجام داده است. این تحقیق می‌تواند بعنوان تلاشی جهت تقویت مواضع حقوق بشر استنباط شود. تحقیق نامبرده برای «انجمن صاحبان صنایع و شرکتهای ترکیه» به نام «توسیاد» در بهار ۱۹۹۷ انجام گرفت و خود این انجمن نیز آنرا به زبانهای ترکی و انگلیسی منتشر کرد. ناشر در مقدمه این اثر به امضای هیئت رئیسه توسیاد بر ضرورت این تحقیق، بویژه بدلیل خواستهای روز افزون جامعه ترکیه برای دمکراسی بیشتر، تأکید می‌کند.

«دمکراتیزاسیون» چه معنایی دارد؟

پروفیسور بلند تانور در مقدمه تحقیقش تأکید می‌کند که مشکل ترکیه نه (آنطور که دولتمردان ترکیه ادعا می‌کنند م.م). «تروریسم»، بلکه «عدم وجود دمکراسی» می‌باشد. وی در بحث مربوط به دمکراتیزاسیون نه تنها به انتخابات آزاد، بلکه قبل از هرچیزی به محدودیت قدرت حاکمان و وجود دولت حقوقی اشاره می‌کند. او به طور پیگیری تحقیقاتش را بر اساس ابعاد مختلف دمکراتیزاسیون تنظیم می‌کند: بعد سیاسی آن (ساختار قدرت سیاسی)، بعد حقوق بشر و دولت حقوقی. زیر هر کدام از این مقوله‌ها و ابعاد بندهای مربوطه مختلف قانون اساسی و قوانین دیگر نامبرده می‌شوند که باید تغییر یابند. وی هر بار پیشنهادات خود را نیز ارائه می‌دهد. در زیر بطور مختصر به آن بخش از پیشنهادات وی اشاره می‌شود که اجرای آنها در عین حال گامی اساسی در جهت حل مشکل و تحقق حقوق کردها می‌باشد.

بعد سیاسی دمکراتیزاسیون

تانور در بخش مربوط به «بعد سیاسی» دمکراتیزاسیون ترکیه خواستار تضمین آزادی کامل احزاب سیاسی می‌شود. در قانون احزاب باید بندهای مربوط به پرنسپهای آتاتورک، لیست ممنوعه و همچنین این شرط که احزاب اجازه ندارند که «مدعی» وجود اقلیتهای ملی شوند، حذف گردند. قوانین و مقررات انتخابات باید از جمله به این شکل تغییر یابند که

هر دوره‌ی انتخاباتی برای مجلس ملی نه پنج سال، بلکه چهار سال به طول بیانجامد، مانع ۱۰ درصدی برای ورود به مجلس به ۵ درصد کاهش یابد، ممنوعیت همکاری کاندیداها با احزاب لغو شود، لیستهای رأی بازنویسی شوند و به انتخابات شهرداریها دوره‌ی دیگری اضافه شود. بلندتانور همچنین تغییر متن سوگندنامه نمایندگان مجلس را پیشنهاد می‌کند. مضاف بر آن، مجلس باید حق عفو را داشته باشد. طبق نظر تانور باید از تأثیر سیاسی نظامیان کاسته، «شورای امنیت ملی» برچیده و «شورای دفاع ملی» جایگزین آن گردد. این شورا باید تحت مسئولیت وزارت دفاع و وظایف آن صرفاً منحصر به دفاع از کشور باشد. فرماندهی کل قوا نیز باید بطور کامل تحت مسئولیت وزیر دفاع قرار گیرد.

جنبه حقوق بشر دمکراتیزاسیون

تانور در فصل دوم این اثر تحقیقی که به «جنبه حقوق بشر» پیشنهاداتش برای دمکراتیزاسیون ترکیه اختصاص دارد، خواستار تغییر مقدمه قانون اساسی ترکیه می‌شود: هرگونه محدودیت اجرای حقوق بشر و آزادیهای بنیادی در قانون اساسی باید ملغی شود. قوانین اجرائی دادگاههای کیفری باید در رابطه با مقررات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اشخاص، خدشه ناپذیری آنها و ممنوعیت شکنجه و یورش از طرف نیروهای امنیتی تغییر یابند. نویسنده بطور مشخص در مورد مقررات مربوط به آزادی عقیده، جرایم به اصطلاح «اعتقادی و دید و باور» در مورد آزادی علم و هنر و رسانه‌های همگانی پیشنهادات خود را ارائه می‌دهد. وی خواستار اقدامات قانونی برای جلوگیری از موانع شبه سانسوری ادارات دولتی مثلاً بر علیه انتشار و پخش مطبوعات می‌باشد. در زیر فصل «آزادیهای عمومی» وی از تغییرات در قانون انجمنها، در مقررات مربوط به آزادی تجمع و تظاهرات جانبداری می‌کند.

در مقدمه فصل «مسئله کرد» می‌خوانیم:

«مسئله کرد همچنین منشأ اقتصادی و اجتماعی دارد. با این وصف باید پذیرفت که این مسئله جنبه مربوط به هویت کردی (فرهنگی م.) نیز دارد. در چهارچوب قانونی این مشکل را می‌توان چنین فرموله کرد: در قوانین جمهوری، در مبنای فکری تدوین شده‌ی دولت مرکزگرای ترکیه مقررات و دستورالعملهایی وجود دارند که منکر وجود هویت کردی هستند که باید مورد تجدید نظر قرار گیرند. (...). در هر حال مشکل ترکیه این نیست که اگر حقوق فرهنگی و دمکراتیک (کردها) را به رسمیت بشناسد، باعث تجزیه ترکیه خواهد شد،

برعکس اگر این کار انجام نگیرد، ترور تجزیه طلبانه⁸ قطع نخواهد شد.»

تانور برای حفظ هویت فرهنگی و زبانی کردها توصیه می‌کند در «قانون سرشماریها» برای تأمین «آزادی نامگذاری» تجدید نظر شود و شرط قانونی «فرهنگ ملی» ملغی گردد. برای نامهای مناطق باید در قانون اداره‌ی استانها چند کلمه «آنها که ترکی نیستند» حذف شوند. هدف از این اقدامات این است که کردها اجازه‌ی این را داشته باشند، نامهای کردی به فرزندان خود بدهند و تغییراتی که در سالهای گذشته در نام مناطق کردنشین و مفاهیم جغرافیایی از کردی به ترکی داده شده‌اند، بی اعتبار شوند. از این گذشته بندهای ۲۶ و ۲۸ قانون اساسی دولت ترکیه که مربوط به «زبانهای ممنوعه» می‌باشند باید از قانون اساسی حذف شوند. در این فصل بحث مربوط به «زبان مادری» فضای زیادی را به خود اختصاص داده است. در بند ۴۲ قانون اساسی ترکیه آمده است که: هیچ زبانی به غیر از ترکی بعنوان زبان مادری برای شهروندان جمهوری ترکیه پذیرفتنی نیست و این از نظر نویسنده‌ی اثر تحقیقی «به تمام معنی توهین آمیز» است. ترکیه باید «قرارداد بین‌المللی حقوق کودکان» را محترم بشمارد که شامل کودکان سرزمین خودی نیز می‌شود، همانهایی که به گروه زبانی دیگری غیر از ترکی تعلق دارند. «همه باید حق این را داشته باشند زبان مادری خود را تا بالاترین درجه ممکن در مدرسه و خارج از آن فرا بگیرند.» مقرراتی که «در تناقض با علم و منطق» قرار دارند، چون بند ۴۲ قانون اساسی که فوقاً به آن اشاره شد، باید از میان برداشته شوند. وی همچنین خواهان حذف بند ۸ قانون ضد ترور که برای «تبلیغات جدایی طلبانه» مجازات تعیین می‌کند و آن بندهایی در قانون انجمنهاست که بیان منافع و مسائل اقلیتها را محدود یا ممنوع می‌کند. این مسئله برای قانون مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی صدق پیدا می‌کند. در رابطه با قوانین رادیو و تلویزیون وی پیشنهاد می‌کند که آنها چنان تغییر یابند که پخش برنامه‌های غیر ترکی ممکن شوند. در خصوص تابعیت دولتی وی از ماندن بند ۶۶/۱ که می‌گوید: «هر کس که از طریق تابعیت به دولت ترکیه پیوند خورده است، ترک است» دفاع می‌کند، چرا که به اعتقاد تانور این تعریف به این معنی نیست که: «هرکس که در

⁸ کاربرد این اصطلاح از طرف نویسنده با توجه به قوانین و سیاستهای حاکم بر ترکیه غیر منطقی، اما قابل فهم است چون در غیر این صورت شامل مجازاتهای سختی خواهد شد. از روح تغییراتی که نویسنده طلب می‌کند، پیداست که وی در این چهارچوب فکر نمی‌کند. چرا که خود وی بدرستی منشأ و دلیل جنگ در کردستان را سیاستهای ترکیه از لحاظ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌داند - مترجم.

ترکیه زندگی می‌کند (از لحاظ قومی) ترک است» و این تعریف مفهوم اجتماعی، فرهنگی و قومی ندارد.

جنبه حقوقی دمکراتیزاسیون پیشنهادی

بلند تانور در فصل ۳ اثر تحقیقی‌اش که مربوط به جنبه حقوقی پیشنهاداتش می‌باشد، در کنار ارائه پیشنهاداتی در زمینه سبک کار دیوان اداری کشور⁹ خواستار تغییراتی نیز در حوزه کار دیوان عالی کشور¹⁰ می‌باشد و برای آن پیشنهادهای مشخصی نیز می‌دهد. ضمن تأمین امنیت حقوقی و داشتن حق شکایت در مقابل دادگاه باید حق تجدید نظر احکام دادگاه‌ها نیز به رسمیت شناخته شود. وی همچنین پیشنهادات بنیادی برای تغییر رویه دادگاه‌های نظامی می‌دهد، بویژه برای اینکه مسئولیت دادگاهی اشخاص مدنی و غیر نظامی از آنها گرفته شود.

اهمیت این تحقیق

این تحقیق توجه زیادی را در جمهوری ترکیه، در رسانه‌های همگانی، احزاب، اتحادیه‌ها و قبل از همه در میان جریان‌های مستقل طرفدار حقوق بشر به خود جلب کرد. مخصوصاً این مسئله قابل توجه است که بزرگترین سندیکای کارفرمایان نه تنها بلند تانور را مأمور اجرای این پروژه‌ی تحقیقی کرده بود، بلکه با درج مقدمه‌ای به قلم هیئت رئیسه این ارگان در آن، از آن صراحتاً حمایت کرده بود. روزنامه‌ها با تیتراژ بزرگ نوشتند: «اقتصاد بر علیه ارتش». پیاده کردن جنبه‌های مختلف این دمکراتیزاسیون می‌تواند یکی از پایه‌های اساسی راه حل ممکن باشد برای معضل جنگ در جمهوری ترکیه. بدون اجرای وجوه مختلف نامبرده برای دمکراتیزه کردن ترکیه گامهای ضروری دیگری که بعداً پیشنهاد می‌شوند بدون پایه خواهند بود. ما اینجا باید تأکید کنیم که دمکراتیزه کردن ترکیه مرحله و گامی ضروری برای حل مسئله کرد می‌باشد، اما خود به تنهایی قادر به حل این معضل نیست.

⁹ رسالت این ارگان حل و فصل دعوای حقوقی بین ارگانهای دولتی است - مترجم.

¹⁰ (وظیفه این دادگاه رسیدگی به شکایات شهروندان از ارگانهای دولتی، تطابقت عملکردهای آنان با قانون اساسی و حل دعوای بین ارگانهای بالای دولتی می‌باشد - مترجم).

تمرکززدایی (دسانترالیزاسیون) - آیا دولت متمرکز آینده‌ای دارد؟

کشورهای متعددی در جهان در دهه‌های اخیر اقدامات جدی و جالبی جهت تمرکززدایی سیاسی و اداری دولت انجام داده‌اند. هدف از این اقدامات نه از میان بردن و یا تضعیف این کشورها، بلکه بالعکس مدرنیزه کردن و انعطاف پذیر نمودن آنها بوده تا از عهده‌ی وظایف قرن آینده برآیند. رابطه بین شهروندان یک کشور و دولت و سیستم اداری آن می‌تواند به مراتب متمرثرتر، عمیق‌تر و دمکراتیک‌تر باشد در صورتیکه این سیستم و ادارات به تمام مردم (و نه فقط اهالی پایتخت) نزدیک‌تر یعنی غیر متمرکز باشند. در جوار یک چنین مشارکت بیشتر شهروندان با روندهای دولتی حداقل در کشورهای اروپایی سعی شده همراه پروسه تمرکززدایی، «منطقه»¹¹ بعنوان یک محل تاریخی و جایی که انسانها احساس تعلق به آنجا را دارند، اساس و پایه قرار گیرد. در این رابطه باید مجدداً به تاریخ کشور فرانسه اشاره نمود که بعد از تلاشهای سخت و فراوانی که در جهت تمرکز دستگاه دولتی در قرنهای ۱۸ و ۱۹ انجام گرفت و بعنوان بهترین نمونه یک کشور متمرکز زبان زد همگان بود. با وجود این در آن کشور از یک دهه قبل پروسه تمرکززدایی شروع شده و تا به امروز نیز ادامه دارد. ذکر این مثال به این دلیل قابل توجه می‌باشد که ساختار متمرکز در جمهوری ترکیه در دهه ۲۰ فرانسه را سرمشق خود قرار داده بود.

پیرامون تمرکزگرایی در جمهوری ترکیه

اولین مشکلی که قبل از هر چیز دیگری در رابطه با پروسه تمرکززدایی در جمهوری ترکیه به چشم می‌خورد، درک وابسته به «تمرکز» مفهوم دولت می‌باشد. (البته) در سطوح پایین دولتی در ترکیه یعنی در استانها، هیئتهای منتخبه‌ای وجود دارند همانند مجلس ایالتی و اما این ارگانها جنبه تشریفاتی داشته و قدرتی ندارند. استاندارها نمایندگان تام‌الاختیار دولت مرکزی هستند که در مقابل ارگانهای استانی و بخشها قرار دارند. در کنار این ساختار متمرکز جمهوری ترکیه قبل از هر چیز یک جنبه‌ی استانی این کشور بیشتر جلب توجه می‌کند: وسعت و تقسیم بندی ۸۰ منطقه موجود اکثراً نه بر اساس تعلقات تاریخی و نه اقتصادی صورت پذیرفته است، بلکه به ویژه در شرق این کشور سیاستهای حسابگرانه امنیتی بوده است.

¹¹ منظور از منطقه هر مکان جغرافیایی می‌باشد که در آن مردم با آداب و سنن خاص و بویژه با زبان خویش زندگی می‌کنند - مترجم

اهداف احتمالی و پیشنهادی و سرآغاز پروسه تمرکززدایی

پیشنهاداتی که در جهت پروسه تمرکززدایی طرح می‌شوند باید در کنار اهدافی که فوقاً بدانها اشاره گردید مانند کارآیی، نزدیکی به شهروندان، امکان احساس تعلق و هویت، قبل از هر چیزی ادامه آگاهانه دمکراتیزه کردن کشور را دربر داشته باشند.

بعنوان سرآغاز این پروسه موارد زیر پیشنهاد می‌شوند:

- تقسیم مجدد استانها و مناطق، جابجائی مسئولیتها و تأمین اجازه‌ی کار و فعالیت استانها و مناطق.

- واگذاری مسئولیت و قدرت

- تضمین و تحکیم اختیارات جدید اجرائی استانها و مناطق

- تضمین هویت زبانی

- تنظیم و سازماندهی تدریس

- تضمین تدریس به زبان مادری

تقسیم مجدد استانها و مناطق

تقسیم اداری امروزه به ۸۰ استان، شهرستان و منطقه از زاویه حرکت بسوی استقلال بیشتر استانها و مناطق خطر از میان رفتن قدرت را با خود به همراه دارد که می‌تواند منجر به آن شود که قدرت به تنهایی در دست دولت مرکزی باقی بماند. همچنین بسیاری از این مناطق از لحاظ اقتصادی و مالی قادر به ایستادن بر روی پای خود نخواهند بود. جهت عکس این مبالغه که حدوداً شامل ۸ منطقه بسیار بزرگ خواهد بود که از آنان ۶ ترکی و ۲ کردی باشند، می‌تواند منجر به تشدید این تشنج شود. تقسیم جدیدی که شامل ۲۵ تا ۳۰ منطقه باشد مفید خواهد بود که از این تعداد ۱۵ تا ۲۰ در غرب و ۵ تا ۷ در شرق خواهد بود. معیار برای این تقسیمات جدید می‌بایستی تعلقات قومی، مذهبی، عشیره‌ای و اقتصادی باشد.

واگذاری مسئولیت و قدرت

دستگاههای اداری و سیاسی که زیر پوشش استانها و مناطق می‌باشند (بخشها، شهرها، محلات و روستاها) باید به صورت فعلی خود باقی بمانند، تنها تغییری که در اینجا لازم است، دادن اختیارات بیشتر به این ارگانها می‌باشد. در جهت پیگیری پروسه تمرکززدایی اختیارات استاندارها و فرماندارها می‌بایستی به پارلمانهای استانها و مناطق منتقل شوند. توصیه می‌کنیم که در قدمهای بعدی اختیارات و

مسئولیت‌های بسیاری از دولت مرکزی به استانها و از آنها به پارلمانهای مربوطه و از ایشان به نهادهای پائین‌تر منتقل و واگذار شوند. ما مایلیم راجع به پیشنهادهای پائین‌تر منتقل و واگذاری اختیارات از طرف دولت مرکزی به استانها و بخشهاست صریحاً و بطور آشکار و مستقیم امور مدارس، تربیت بدنی، فرهنگی، بهداشتی و پلیس را نام ببریم. همچنین باید تضمین شود که استانها و بخشها در تصمیم‌گیریهای مربوط به آنان که شامل منابع زیرزمینی آنها نیز می‌شود، شرکت داده شوند. مفید خواهد بود چنانچه فرم و شیوه‌ی قانونی استانها و مناطق بعنوان ادارات و مؤسسات مدنی و حقوقی پابرجا بماند. در قدمهای بعدی می‌توان از طریق تغییراتی در قانون اساسی وضعیت حقوقی و قانونی استانها و مناطق را بهبود و تحکیم بخشید.

تضمین و تحکیم اختیارات جدید اجرائی استانها و مناطق

پروژه تمرکززدایی و به همراه آن انتقال قدرت تنها زمانی مفهوم پیدا خواهد کرد که استانها و نهادهای تحت نظرشان قدرت مالی کافی و مستقل برای اجرای وظایف خود را در دست داشته باشند. امری که می‌بایستی در این زمینه به مرحله اجرا در آید اصل مسئولیت نسبی این مناطق در مسائل مالیاتی می‌باشد. امروزه در ترکیه برخی از مالیاتها مستقیماً از طرف استانها و مناطق اخذ می‌شوند. البته در این موقعیت نه تنها باید حق اخذ مالیات به استانها و مناطق واگذار شود بلکه باید سهم آنان نیز در مالیات اخذ شده افزایش یابد. از طرف دیگر علاوه بر پیشنهاد به هم پیوستن استانها و مناطق جهت تقلیل تعداد آنها به منظور افزودن قدرت مالیشان، می‌بایستی بدلیل اختلاف سطح درآمد بین استانهای غربی و شرقی برای مدتی طولانی قراردادی جهت یکسان ساختن وضع مالی همه استانها بسته شود (کمک مالی استانهای ثروتمندتر به استانهای دیگر).

تضمین هویت زبانی

شرایط لازم: پیشنهادات ما جهت تضمین حق هویت زبانی بر مبنای پیشنهاد بلند تانور می‌باشد که خواستار فسخ و از میان بردن قانونهای محدود کننده‌ی زبان است مانند بند قانونی « زبان مادری همه ترکی می‌باشد » و غیره. همزمان هرکسی مطابق قانون باید مشخصاً حق و اجازه‌ی آنرا داشته باشد که زبان مادری خود را بیاموزد. این همانا پیشنهاد ما در عرصه پروژه تمرکززدایی و واگذاری امور تربیت بدنی، فرهنگی و مدارس به استانها و مناطق می‌باشد.

تدریس به زبان مادری

ما توصیه می‌کنیم در مدارس برای محصلینی که زبان مادریشان ترکی نمی‌باشد به دو زبان تدریس شود. این بدان معنا خواهد بود که کودکانی که در منزل خود به زبانهای کردی، عربی، ارمنی و غیره صحبت می‌کنند این زبانها بعنوان زبان اصلی آنها در مدارس دولتی خواهد بود. در کنار آن زبان دولتی ترکی که تسلط و تکلم به آن شرط لازم رشد در جمهوری ترکیه می‌باشد تدریس خواهد شد البته مانند روش تدریس یک زبان خارجی.¹²

تنظیم و سازماندهی تدریس

این پروسه آسان می‌باشد: در آغاز سال تحصیلی و یا قبل از آن مدیر مدرسه از طریق سؤالی که از اولیاء شاگردان بعمل می‌آورد، مشخص خواهد نمود که تا چه اندازه به تدریس دوزبانه نیاز است و این نیاز را به اداره‌ی آموزش و پرورش استان یا منطقه گزارش می‌دهد. این اداره نیز به نوبه خود میزان کلی این نیاز را تعیین کرده و آنرا به مرحله اجرا

¹² در اینکه در حال حاضر تکلم به زبان ترکی برای هرگونه رشدی در این کشور ضروری می‌باشد هیچگونه شکی وجود ندارد، اما خود این امر یک تبعیض زبانی عریان را می‌رساند که نهایتاً به تبعیض قومی و نژادی ختم می‌شود. به همین جهت هدف را نباید استقرار و یا تحکیم یک زبان «دولتی یا رسمی» قرار داد. زبانی که در یک استان «رسمی» می‌باشد لزومی ندارد که در استانهای دیگر نیز رسمی باشد. در این میان می‌توان به نمونه‌های سوئیس و کانادا اشاره نمود. شرح مختصر کشور سوئیس در اوائل این کتاب رفته. در کشور کانادا دو زبان رسمی وجود دارند که یکی از آنها زبان انگلیسی و دیگری فرانسوی می‌باشد. این در عمل بدان معنا است که هیچکدام از این زبانها برتری بر دیگری ندارد (با وجود آنکه از ۱۳ استان این کشور فقط یکی فرانسوی زبان می‌باشد). هر کسی می‌تواند در استان فرانسوی زبان کوئبک به دنیا بیاید، زندگی، تحصیل و کار کند، به دانشگاه برود و ... و چشم از جهان فرو بندد، بدون آنکه مجبور باشد یک کلمه به انگلیسی صحبت کند. بر عکس این قضیه نیز در سایر استانهای این کشور صادق می‌باشد. در عین حال هر کسی که مایل باشد راه رشد خود را در سراسر این کشور باز کند، به نحوه‌ای برای ادارات دولتی کار کند و یا تصمیم وارد شدن به عرصه سیاست را داشته باشد، اولین کارش فراگیری هر دو زبان می‌باشد. کمتر می‌توان سیاستمدار یا نماینده‌ی پارلمانی را یافت که به هر دو زبان تسلط کامل نداشته باشد. تمام وزیران، اکثر نمایندگان پارلمان و کارمندان عالی‌رتبه دولت هنگام سخنرانی هر چند دقیقه یکبار زبانی را که به آن صحبت می‌کنند تغییر می‌دهند تا به این شیوه به هر دو زبان انگلیسی و فرانسوی صحبت نموده و هیچگونه تبعیضی را قائل نشوند - مترجم.

در می‌آورد. کودکان از اولین سال تحصیلی خود رشته‌های اصلی (خواندن، نوشتن، حساب، جغرافی، تاریخ و...) را به زبان مادری خود آموخته و در جوار آن زبان دولتی را می‌آموزند. ما در این مورد نظری نمی‌دهیم که این تدریس دوزبانه تا چه زمانی احتیاج به تداوم دارد، آیا تا پایان کلاس ۸ یا تا پایان دبیرستان. همچنین می‌توان بعنوان مثال تعداد رشته‌هایی را که به زبان کردی تدریس می‌شوند بتدریج کاهش داد البته غیر از خود درس زبان کردی.¹³

تصمیم والدین

نکات مثبت این شیوه: این امر منجر به یک طبقه‌بندی و تقسیم کل جمعیت بر مبنای موازین قومی نخواهد شد و تنها چیزی که لازم خواهد بود یک اقدام عملی دولت بر مبنای نیازهای موجود می‌باشد. والدین کودکان خود تصمیم خواهند گرفت که برای فرزندانشان چه می‌خواهند. البته ما منکر آن نیستیم که در این رویه نکات منفی نیز وجود دارند. برای نمونه امکان آن می‌رود والدینی که در منطقه زبانی خود زندگی نمی‌کنند و بدینوسیله در اقلیت بسر می‌برند، تحت فشار قرار گیرند. برای مقابله با این وضع می‌توان انجمنهای متشکل از والدین را بوجود آورد.

تضمین تدریس به زبان مادری

اگر مدیر مدرسه‌ای و یا اداره‌ی آموزش و پرورش با وجود درخواست والدین از تدریس دوزبانه خودداری ورزند، والدین مذکور می‌توانند در مقابل دیوان عالی قضایی از آنان شکایت نموده و طبق قانون آنها برنده خواهند بود. به نظر ما با وجود امکان این شکایت و رسیدگی سریع به آن خطر «ادغام» شدن در اکثریت بوجود نیامده و بدینوسیله والدین کرد در شهر کردنشین وان همان حق و حقوقی را خواهند داشت که در حومه شهرهای ترک نشین مرسین و ازمیر دارند.

¹³ این همان طرز تفکر اشتباهی می‌باشد که بالا مورد نکوهش قرار دادیم. در اولویت و ارجحیت قرار دادن یک زبان معین تحت عناوین «زبان رسمی»، «زبان مشترک»، «دیوانسالاری»، ... به هر دلیل و توجیهی که صورت گیرد، فرعیت بخشیدن به زبانهای دیگر را به دنبال دارد. و این همان چیزی است که تبعیض‌آمیز است و باید از آن طبق معیارهای دمکراتیک، حقوق‌بشر و موازین قیده شده در کنوانسیونهای متعدد بین‌المللی چون «بیانیه‌ی حقوق کودکان» پرهیز جست - مترجم.

وظایف اداره‌ی آموزش و پرورش

تنظیم و چاپ کتابهای مربوطه می‌بایستی بصورت مرکزی صورت گیرد. اداره‌ی آموزش و پرورش می‌بایستی همچنین دوره‌ی تعلیمی معلمین را جهت تدریس دوزبانه تضمین نماید. ارگان مسئول این کار را که «هیئت تعلیم و تربیت» باشد، می‌بایستی از اشخاص محقق و ورزیده در امور زبانهای کردی، ارمنی، عربی و ... تشکیل داد. یونانیها و ارمنی‌ها هر کدام دارای نمایندگان مشخص و شناخته شده‌ای می‌باشند ولی در مورد کردها باید «مشروعیت و تأیید» این تحقیق ابتدا از طریق شناسائی آنها تأمین شود. در این مورد می‌بایستی محققین زبان و ادبیات و ... گرد ساکن منطقه با آکادمی‌هایی که در تبعید و خارج از کشور هستند به توافق برسند. در کنار بوجود آوردن امکان آموزش معلمین مربوطه می‌بایستی همچنین یک آکادمی زبان کردی و رشته دانشگاهی و کرسی استادی برای زبان کردی و کردشناسی را پدید آورده و مستقر کرد.

محتوی درسی

ایرادی که می‌توان به این مدل گرفت آن است که خطر آن وجود دارد که در جوار رشته‌های دیگر، تدریس به زبان کردی وجود داشته باشد، اما محتوی آن کمافی‌السابق «ترکی» و بر مبنای قومیت ترک باشد. به نظر ما می‌توان انتظار آنرا داشت که همراه دمکراتیزه کردن و تمرکززدایی و تضمین یک هویت زبانی یک دینامیزم و روند مختص به جوامع دارای قانون بوجود آید. در وهله اول می‌بایست به زمینه تدریس در رابطه با تضمین هویت زبانی تأکید نمود. مسائلی چون دوزبانه بودن رادیو و تلویزیون، دادگاهها و غیره در روند بوجود آمده‌ی بحث و گفتگوها در سطح کل جامعه تشریح و تصمیم‌گیری خواهند شد.

تحقق گام به گام

به نظر ما مفید و واقع‌بینانه خواهد بود که بدلائل استراتژیکی و محتوایی این «مدل» دوزبانه بودن در چندین وهله و نه یکجا به مرحله اجرا گذاشته شود. البته باید این مطلب صریحاً و دقیقاً اعلام شود که منظور از چند مرحله بودن، عدم ثبات و انتخابی بودن پیمودن این راه نبوده و این روند برگشت‌ناپذیر خواهد بود. مرحله اول شامل اولین تغییرات قانون اساسی و آزمایش اداره‌ی غیر متمرکز مدارس در دو استان انتخابی می‌باشند. این مرحله اولیه می‌تواند برای مثال در استان وان که اصلاً کردنشین

می‌باشد و استان مرسین که درصد جمعیت کرد زبان آن بالا می‌باشد برای اولین بار به اجرا درآید. همچنین در این گام اولیه تحکیم «هیئت آموزش و پرورش» و احداث اداره‌ی تربیت معلم کردی و آکادمی زبان کردی مهم می‌باشند. در مرحله بعدی می‌توان ضمن نقد و بررسی این دوره‌ی آزمایشی در استانهای انتخاب شده نکات ضعف آنرا اصلاح نمود. همزمان می‌بایستی تغییرات لازمه را در قانون اساسی و سایر قوانین اداری داده و کار تربیت معلم و تنظیم و چاپ کتب مورد نیاز را آغاز نمود. مرحله سوم به اجرا درآوردن این طرح در سراسر کشور می‌باشد.

آشتی ملی

غلبه بر عوامل ناشی از تشنج

هیچ طرح و برنامه پیشنهادی جهت حل مشکلات کامل نخواهد بود، چنانچه اعتقاد داشته باشد که تنها بوجود آوردن فاکتورهای سیاسی اولیه جهت دمکراتیزه کردن، تشنج زدایی و تضمین هویت زبانی منجر به حل مشکلات خواهد شد. تجارب کشورهای دیگر نشاندهنده‌ی آنند که این امر به تنهایی پاسخگو نخواهد بود. بدون شک می‌بایستی فاکتورهای سیاسی نامبرده منجر به خواست و تمایل طرفین درگیر جهت رسیدن به یک راه حل صلح‌آمیز شوند که آن نیز به نوبه خود بر پایه و اساس مشترکی جهت همکاری خواهد انجامید. اما تنها این خواست مشترک که انتظار بوجود آمدنش می‌رود و نیز هدفهای جدید در ارگانهای دولتی به تنهایی قادر به حل تمام مشکلات انسانی، اجتماعی و اقتصادی که این جنگ ۱۰ ساله به دنبال داشته، نمی‌باشند. چنانچه هدف یک «جامعه مدنی» و رسیدن به آن باشد، می‌بایستی به نقد و بررسی و حل این مشکلات پرداخت یعنی تحکیم صلح را هم تبدیل به یک پروسه سیاسی نمود که دربر گیرنده همه جامعه و شرکت همگان در آن است. استقرار و تحکیم صلح یک پروسه بغرنج بازسازی و نوسازی است که همه اقشار جامعه را دربر می‌گیرد.

ابعاد «مدنیت» و تمدن

پیشنهادات زیر جهت رسیدن به صلح و آشتی ملی شامل ۳ بعد اساسی می‌باشند: خلع سلاح همراه کاهش نفوذ نظامیان، تبدیل اقتصاد جنگ به اقتصاد صلح و فائق آمدن بر عوارض جنگ.

خلع سلاح و کاهش نفوذ نظامیان

نظر ما در مورد این مرحله اینست که: منحل کردن «حافظین روستا»، انحلال گروه‌های متعدد شبه نظامی دولتی در شرق و همچنین بازوی نظامی حزب کارگران کردستان (ARGK) ضروری می‌باشند. همچنین منطقی به نظر می‌رسد که تعداد نفرات ارتش را هم به حدی تنزل بخشید که آنها از عهده‌ی وظایف خود در ناتو برآیند و بس. شرط لازم برای چنین خلع سلاحی و دادن این مسیر مشخص به پروسه دموکراتیزه کردن، پایان بخشیدن به وضعیت فوق‌العاده‌ای می‌باشد که در استانهای مربوطه برقرار است. در بخشهایی که راجع به «دموکراتیزه کردن» و «تمرکززدایی» صحبت شد، پیشنهاداتی جهت کنترل مدنی و غیر نظامی دستگاه امنیتی بعمل آمد.

فائق آمدن بر عواقب جنگ

پروسه تحکیم همگانی و همه جانبه صلح زمانی می‌تواند آغاز گردد که ارگانهای دولتی و نیروهای اجتماعی دست به دست یکدیگر داده و در جهت بازسازی و احیاء عواقب ناشی از جنگ قدم بردارند. در این زمینه می‌بایستی قبل از هر چیزی ۲۵۰۰ روستای ویران شده دوباره بازسازی شوند. بدلیل عدم اعتماد اهالی رانده شده، نسبت به سیاستهای سکنی‌گزینی، پیشنهاد می‌کنیم که از طرف دولت منابع مالی جهت بازسازی این روستاها مستقیماً در اختیار بخشها و مناطق مربوطه قرار گیرند. هنگام بازسازی مادی این مناطق قبل از هر چیزی باید به مدارس و سیستم بهداشتی و بهزیستی رسیدگی نمود و این هم می‌بایستی توسط مقامات استانی و منطقه‌ای که در آنجا حضور دارند صورت پذیرد. شرط لازم جهت احیاء و بازسازی مناطق جنگ زده تأمین منابع طبیعی زندگی (از جمله درختکاری جهت احیاء جنگلها) و جمع آوری مینهای کاشته شده در این مناطق می‌باشد. در کنار آن باید یک سری اقدامات جهت از سرگیری تولید و داد و ستد صورت گیرند. در این میان باید هم به سرمایه‌گذاری دولتی و هم برنامه‌های فوری کمک و تشویق از طرف مجتمعهای اقتصادی اشاره نمود.

فائق آمدن بر عوارض غیر مادی جنگ

اگر قرار بر آن باشد که استقرار و تحکیم صلح فقط حرف توخالی نبوده و جامه عمل به خود بپوشد، مخصوصاً در میان سطوح میانی و پائین سیاسی- اجتماعی می‌بایستی بر عواقب غیر مادی جنگ توسط برنامه‌ای تنظیم شده نه فقط از طرف دولت که خصوصاً از طرف نیروهای مختلف اجتماعی فائق آمد. این برنامه اجتماعی در کنار و به همراه یک برنامه دولتی می‌بایستی نه تنها در جهت برگشت و استقرار شهروندان مجبور به ترک دیار شده بلکه همچنین جهت کمک به افراد و گروه‌ها برای جبران ضربات روحی و جسمی وارد آمده گام بر دارد. این برنامه جهت تسکین و جبران ضربات جسمی و روحی وارد آمده نباید فقط مختص به کردهایی باشد که مجبور به کوچ‌کردن شده‌اند، بلکه باید همچنین به نظامیان و گروه‌های شبه نظامی (دولتی م.) و «محافظین روستا» و خانواده‌هایشان کمک رسانی کند. مخصوصاً جهت بازگشت و استقرار و کمک‌های روانی درمانی به جوانان هر دو طرف یعنی «محافظین روستا» و حزب کارگران کردستان می‌بایستی برنامه ویژه‌ای تدوین نمود. این گروه عمدتاً بجز جنگ چیز دیگری ندیده و تجربه‌ای غیر از در این زمینه ندارند. مثلاً بوسیله در اختیار گذاردن دوره‌های کارآموزی می‌توان چشم انداز بهتری را برای آینده به آنها نشان داد.

پیش‌نویس و طرح دولتی اجتماعی جهت تشنج زدایی

تمام راه‌حل‌ها و پیشنهادات فوق در موارد خلع سلاح و کاهش نفوذ نظامیان، فائق آمدن بر عوارض جنگ و همچنین تسکین و جبران ضربات غیر مادی فقط زمانی تحقق بخش و موفقیت آمیز می‌باشند که با توسل به یک عفو عمومی و همه‌جانبه، یک طرح دولتی اجتماعی تنظیم گردد که چگونگی انتقال جمهوری ترکیه را از یک جامعه درگیر جنگ مسلحانه به یک جامعه مدنی آشکار سازد. یک چنین طرحی بایستی از یک طرف به بهبود زخم‌های ناشی از جنگ کمک بخشد، که این خود شامل گذاشتن یک نقطه پایان همگانی بر دوران مذکور است، و از طرف دیگر جوابگوی خواست و نیاز قربانیان این جنگ جهت برقراری عدالت باشد. با توجه به تجربیات کشورهای دیگر توصیه می‌کنیم که ۳ کمیسیون مختلف تشکیل شده و وظیفه هرکدام از آنها رسیدگی به یکی از ابعاد نامبرده و همکاری با ۲ کمیسیون دیگر باشد.

کمیسیون حقیقت‌یابی

شرط لازم جهت رسیدگی جامعه به امور گذشته جواب دادن به این سؤال می‌باشد که اصلاً چه ماجرائی رخ داده؟ جهت یافتن جواب درست این مسئله و همچنین جهت تامین زندگی مسالمت آمیز اقوام مختلف در جمهوری ترکیه و آینده‌ی آنان بخصوص زندگی رؤسای «محافظین روستا» و اعضای حزب کارگران کردستان و همچنین مردم عادی که متأثر از شرایط فوق می‌باشند، باید به «کمیسیون یافتن حقیقت» تکیه نمود که کار خود را تحت رهبری NGO (سازمانهای غیر دولتی) انجام دهد تا از طرف همگان قابل قبول باشد. در گواتمالا پس از پایان جنگ داخلی در این کشور از طرف کلیسا چند صد نفر تعلیم داده شده و به میان مردم در سطح شهرها و روستاها فرستاده شدند تا با آنان راجع به وقایع پیش آمده در طول دوران جنگ صحبت نمایند. با توجه به صحبت‌های متعدد افراد این گروه با مردم ساکن هر منطقه صورت مجلسی راجع به «وقایع» رخ داده در هر منطقه تنظیم شد. تا آنجایی که امکان داشت در این صورت مجلسها نام تمام قربانیان و همچنین عاملین این جریان‌ها درج شدند. در آفریقای جنوبی برنامه‌هایی توسط «کمیسیون حقیقت و آشتی» تنظیم گردید که در آنها به قربانیان نقض حقوق بشر امکان آنرا می‌دادند که این اشخاص در محیطی نیمه رسمی شرح حال خود را بیان کنند. در مناطق جنگ‌زده‌ی جمهوری ترکیه نیز می‌توان در مورد انجام کارهای مشابهی گفتگو نمود. به نظر می‌رسد که تشکیل «کمیسیونهای حقیقت‌یابی» در هر منطقه‌ای با سرمشق گرفتن از تجارب گواتمالا و آفریقای جنوبی تحت رهبری NGO که از طرف همگان قابل قبول باشد، با موفقیت روبرو شود. این کمیسیونها هم می‌بایستی به نوبه خود نتایج بدست آمده‌ی تحقیقات را به «کمیسیون جستجوی حقیقت» منتقل سازند تا آن یک گزارش رسمی در مورد وقایع دوران جنگ تنظیم و انتشار نماید.

کمیسیون عفو عمومی

بر اساس گزارش «کمیسیون حقیقت‌یابی» می‌بایستی کمیسیون عفو عمومی کار خود را آغاز نماید. البته می‌بایستی بر سر ضوابط و اصول عفو عمومی توافق حاصل نمود. ضوابط زیر می‌توانند عملی باشند:

- تمام افرادی که «جرم» آنان طبق پیشنهادات اصلاح طلبانه بلند تانور دیگر قابل تعقیب نمی‌باشند.
- جرم‌هایی که در زمان جنگ در مقابل افراد سازماندهی شده در حین زد و خورد مسلحانه انجام گرفته‌اند و یا

- در مقابل اعضای این گروه‌ها (چه دولتی و چه ضد دولتی م.م) نباید مورد تعقیب قرار گیرند.
- افرادی که جرم آنان چه بعنوان فرد و چه بعنوان عضو يك گروه (چه دولتی و چه ضد دولتی م.م) در مغایرت با «قانون جنگ لاهه» و قرارداد ژنو می‌باشد و یا جرم آنان بر ضد موازین انسانی و بشریت می‌باشند و یا تجاوز به اشخاص و حقوق آنان بعمل آورده باشند، نباید شامل این عفو عمومی شده و از آن بهره‌مند گردند.
 - همچنین کسانی که چه بعنوان فرد و چه بعنوان عضو يك گروه اعمال و جرمشان باجگیری و تهدید و دزدی بوده باید مورد تعقیب قرار گیرند.

کمیسیون بازسازی و احیاء

بر اساس تحقیقات و گزارش کمیسیونهای یافتن حقیقت و عفو عمومی اعضای کمیسیون بازسازی و احیاء کار خود را شروع می‌کنند که شامل رسیدگی به تقاضای ادعای خسارت قربانیان می‌باشد. جهت تأمین این خسارات می‌بایستی صندوق مستقلی احداث شود. محسّنات این روش و عملکرد که شامل ۳ کمیسیون مختلف بوده و مشابه نمونه آفریقای جنوبیست، آن می‌باشد که متخصصین و افراد کارکشته در زمینه‌های حقوق بشر، روزنامه‌نگاری، امور حقوقی و سازمانهای اجتماعی و NGO به جنبه‌های مختلف مشکلات رسیدگی کرده و به حل و فصل آنان کمک می‌نمایند.

چشم اندازها

طرح پیشنهادی، یک راه حل نزاع را برای جمهوری ترکیه مشخص می‌نماید. هدف عمده در این رابطه آن می‌باشد که نشان داد قبل از هر چیزی «شروع» این پروسه به چه طریقی می‌تواند باشد. یک راه حل مسالمت آمیز این نزاع فقط در صورت حفظ و پابرجایی ترکیه در چهارچوب مرزهای امروزی آن میسر است. احزاب و سازمانهای ملی کردی توسط همکاری و موافقت اساسی خود دال بر آنکه حق تعیین سرنوشت خویش را در این چهارچوب به اجرا درآورند، یک امکان واقعی را جهت پیدا کردن یک راه حل مسالمت آمیز بوجود آورده‌اند. در چهارچوب یک چنین پروسه صلحی و همچنین استحکام و تداوم صلح می‌بایستی گفتگوی طرفین پیرامون ساختار سیاسی آینده آغاز شود. اینکه آیا صورت و نوع دولت جمهوری ترکیه در پایان این پروسه و در قرن ۲۱ چگونه خواهد بود، قابل پیش بینی نمی‌باشد، چنانچه سرانجام بلژیک، اسپانیا و ایتالیا را

نمی‌شد از قبل پیش بینی نمود. این مسئله تمامی شهروندان ترکیه خواهد بود که راهی را جهت آینده‌ی خود برگزینند.

توصیه‌هایی عملی - سیاسی

ملاحظات ضروری

بدون تبدیل این جنگ قهرآمیز بین ترکها و کردها به یک طرح صلح آمیز، سیستم سیاسی حاکم در ترکیه، تکامل و پیشرفت اقتصادی آن در درازمدت و همچنین امید همه اتباع - چه ترک و چه کردزبان - مبنی بر پیشرفت و استقرار آزادی و حقوق بشر و شهروندی محکوم به نابودی خواهد بود. یک راه حل سیاسی برای اتمام این جنگ نه تنها لازم بوده بلکه قبل از هرچیزی امکان پذیر می‌باشد. برای این منظور لازم است که خواسته‌های تمام اتباع این کشور را که در خاک جمهوری ترکیه زندگی می‌کنند مد نظر گرفت. بر اساس تجزیه و تحلیل موقعیت نزاع یک سری پیشنهاداتی برای یک راه حل سیاسی قضیه تنظیم شده‌اند. خطوط زیر خلاصه‌ای از پیشنهادات و توصیه‌هایی می‌باشند که مخاطب آن دولتهای مختلف، طرفین دعوا و سازمانهای بین‌المللی هستند و هدف طرح آنها کسب سریع یک دید کلی به قضیه می‌باشد. پیشنهادات مطرح شده در این بخش را می‌بایستی همیشه در ارتباط با فصلهای مربوطه در کتاب حاضر در نظر گرفت. در آنجا به طور مفصل‌تری راجع به چگونگی به اجرا درآوردن این توصیه‌ها صحبت شده است.

پیشنهاداتی به رئیس جمهوری ترکیه، دولت ترکیه، مجالس عالی، احزاب ترکی و سران ارتش

دمکراتیزاسیون

کمسیون کار به این نتیجه رسیده که راه حل سیاسی این کشمکش می‌بایستی دارای چهار ستون اصلی باشد:

- (۱) حرکت بیشتر در جهت دمکراتیزه کردن
- (۲) تقسیم قدرت ارگانهای دولتی در راستای تمرکززدایی در ترکیه

- (۳) مسئله برخورد به زبانهای گوناگون و
 (۴) خلع سلاح همه جانبه و کاستن نفوذ ارتش در همه عرصه‌ها.

برای یافتن راه خروج از این نزاع پیشنهاد می‌کنیم اقدامات زیر به مرحله اجرا درآیند:

1. تحکیم و افزودن حقوق شهروندی و دموکراسی برای تمام اتباع جمهوری ترکیه بدون توجه به جنسیت، محل تولد، زبان مادری، تعلق سیاسی یا مذهبی، مقام اجتماعی، فقر و یا ثروت.
2. تضمین آزادی عقیده و مطبوعات برای تمام شهروندان و اتباع کشور. تعقیب شهروندان بخاطر عقاید و افکار سیاسی آنها یک امر بازمانده‌ی دوران فشار و اختناق بوده و در یک کشور مدرن و آزاد جایی برای آن وجود ندارد. آزادی علوم، هنر، فرهنگ و رسانه‌های گروهی باید از طرف دولت تضمین شده و امکان اجرایی در عمل به آنان داده شود. شرط لازم برای این کار فسخ تمام قوانینی می‌باشد که آزادی بیان و عقیده را جرم دانسته و کسانی را که مرتکب این کار می‌شوند مجازات می‌کند.
3. قوانین دادگاهی باید هرچه سریعتر مورد تجدید نظر قرار گرفته و تغییرات لازم در آنها بعمل آید تا اعتقاد به ارزش انسان و موازین انسانی بوجود آمده و شهروندان، دیگر مورد حمله و تهاجم دستگاه پلیس قرار نگرفته و مورد شکنجه و آزار واقع نشوند.
4. در جمهوری ترکیه ممنوعیت احزاب که مدام و بطور مستمر اعمال می‌شود، مانع رشد و احیای دموکراسی است. بدینگونه اختلاف نظرها و دگراندیشیها در عرصه سیاست که در هر جامعه‌ای وجود دارند، از میان گفتگوها و کشمکشهای سیاسی بیرون رانده شده و برخورد با آنها به دستگاه پلیس و دادگاه واگذار می‌شود. بدینگونه از اتباع و شهروندان جمهوری ترکیه سلب حقوق اولیه می‌شود. دگراندیشان را مجبور به کار مخفیانه می‌کنند و به این وسیله آنها به سویی کشیده می‌شوند که کار خود را با شیوه‌هایی پیش ببرند که با اصول دموکراسی مغایر بوده و یا به طور کلی پناه به شیوه‌های غیر دموکراتیک مبارزه می‌برند. اگر در یک نزاع و کشمکش طرفی امکان آنرا نداشته باشد خود را از طرق راه دموکراتیک و قابل قبول سازماندهی کند، امکان یافتن راه حل سیاسی برای این مشکل خیلی سخت خواهد بود. تغییرات در قانون احزاب باید در این راستا صورت گیرند که قانونهای دست و پاگیر و مغایر با دموکراسی فسخ گردند.
5. یک سد بزرگ بر سر راه دموکراتیزه کردن ترکیه ریاست ارتش بوده و نقش آن قبل از هر چیزی در شورای امنیت ملی بارز می‌باشد. در نقش شورای امنیت ملی باید تجدید

نظر شده و وظایف آن به دفاع از کشور در مقابل تهدیدات خارج محدود شود.

تمرکززدایی

1. تقسیم ساختار دستگاه‌های اداری و حکومتی مدت زمان زیادی است که مورد بحث و بررسی محافل سیاسی ترکیه می‌باشد. از طرفی برای گشودن در بروی یک راه حل سیاسی جهت مسئله کردها، قبل از هر چیز اما بدلیل آنکه عدم توانائی یک ساختار متمرکز و سانترال در حل مشکلات روزبروز آشکارتر می‌شود، تقسیم قدرت ضروری می‌باشد. این امر کمک خواهد کرد که سیستم سیاسی مدرنیزه و دمکراتیزه شود و این در عین حال یک شرط اصلی می‌باشد برای دادن امکان تعیین سرنوشت برای کردها.
2. تقسیم قدرت و ساختارهای دولتی به معنای از دست دادن یک دولت واحد برای تمام شهروندان ترکیه نبوده، بلکه یک تجدید سازماندهی داخلی ارگانهای قدرت می‌باشد، تا یک حالت تعادلی را بین دولت و جامعه برقرار نماید. این تقسیمات، دولت و اتباع آنرا به هم نزدیکتر می‌کند و دامنه شرکت فعال در تعیین سرنوشت را در همه مناطق گسترده‌تر می‌سازد.
3. اساساً باید قدرتی را که امروزه در دست فرماندارها و استاندارها می‌باشد به پارلمانهای استانی مربوطه واگذار نمود. این پارلمانها نیز باید به نوبه خود از طریق انتخابات عمومی، آزاد، برابر و با رأی مخفی انتخاب شوند. احزاب منطقه‌ای و شهری باید بدون توجه به محل تولد، تعلق قومی و زبان مادری اعضا و کاندیداهای آنها در سراسر کشور آزاد باشند. در ماده‌ی ۱۲۷ قانون اساسی باید تغییرات لازم را در این زمینه بوجود آورد.
4. برای آنکه شهرها، استانها و حکومت‌های محلی قادر به انجام وظایف خود باشند لازم است که آنان را هرچه بیشتر در درآمدهای مالیاتی کل کشور سهم سازند. انجام این کار بدان دلیل ضروری می‌باشد که دولت مرکزی به نوبه خود از انجام وظایفی که به استانها و بخشهای مختلف واگذار می‌شوند معاف می‌گردد. علاوه بر این برقراری یک تعادل مالی بین استانها و بخشهای فقیر و ثروتمند لازم و ضروری خواهد بود چنانکه این امر در کشورهای الگو نیز انجام می‌گیرد.
5. جهت تضمین اداره‌ی سیاسی، اقتصادی و مالی استانها و بخشهای متفاوت توصیه می‌شود که استانها را بزرگتر نموده

و تعداد آنها را محدودتر کرد (برای مثال از ۸۰ منطقه کنونی ۲۵ تا ۳۰ منطقه جدید را به وجود آورد).

آزادی زبان

1. به تمام شهروندان و اتباع باید حق طبیعی و اولیه تکلم به زبان مادری داده شود. ممنوع کردن زبانهای غیر ترکی یک نوع تبعیض بوده و یک منشأ ناآرامی است که اتباع ترک زبان را از آنان که ترک زبان نیستند جدا می‌کند. این ممنوعیت می‌بایستی هرچه زودتر از میان برداشته شود.
2. همه اتباع باید حق آنرا داشته باشند که فرزندان خود را به زبان مادریشان تربیت کنند. این برای والدین کرد به معنای حق تربیت کودکان به دو زبان می‌باشد. البته نباید در یادگیری زبان ترکی کوتاهی بعمل آید چرا که این امر مانع موفقیت کودکان در زندگی آتی شده و از لحاظ شغلی باعث عقب ماندگی می‌شود. در مناطقی که اکثریت مردم کرد زبان هستند باید مانع آن شد که ایشان حقوق خود را از دست دهند چرا که آنها نیز حق آن را دارند که فرزندان خود را به زبان مادریشان تربیت کنند.
3. از آنجایی که زبان کردی در طی دهه‌های متوالی تحت فشار بوده و امکان تکامل نداشته است، فاقد شروط لازم است که بتوان در مدارس فوراً تدریس (به شیوه‌ی صحیح و علمی) را به آن زبان شروع کرد. به همین دلیل باید هرچه سریعتر یک کمیسیون و یا آکادمی برای رسیدگی به امور زبان را تشکیل داده و یک فرهنگسرا جهت تعلیم و تربیت معلمین زبان کردی دائر نمود. علاوه بر این می‌بایستی حداقل مسئولیت سازماندهی مدارس به استاندارها و مناطق مربوطه انتقال داده شود.
4. از آنجایی که این مدل برابری زبان را نمی‌توان در سراسر جمهوری ترکیه بدون تدارکات قبلی یکسره پیاده نمود باید آنرا در سه مرحله به اجرا در آورد:

اولاً تصویب تغییرات لازم در قانون اساسی، تجربه پیاده کردن آن در دو استان اولیه و تأسیس آکادمی زبان و فرهنگسرای معلمین.

دوماً باید در قدمهای بعدی تجربیات و دستاوردهای بدست آمده در دو استان فوق را بررسی نموده و در صورت لزوم تصحیحات لازم را در آنها بوجود آورد. تغییراتی را که هنوز لازم باشند در قانون اساسی و در قانون ادارات دولتی بوجود آورده و به تخصص معلمین در آکادمی مربوطه و چاپ و نشر کتابهای درسی ادامه داد.

سوماً نتایج حاصل از این تحقیقات در سرتاسر کشور به مرحله اجرا گذاشته شوند.

خلع سلاح همگانی و کاهش نفوذ نظامیان

1. پیاده کردن رفرمهای گسترده و وسیع که منجر به امکان بخشیدن یک راه حل سیاسی می‌شود مشکل خواهد بود تا زمانی که در بخشهایی از کشور جنگ و محیط رعب و وحشت برقرار باشد. به این جو باید پایان بخشید. استراتژی و هدف ارتش می‌بایستی اتمام و به حداقل رساندن جنگ و ترور باشد. مخصوصاً فشار و خفقان را باید نسبت به مردم غیر مسلح و غیر نظامی کرد به پایان رساند. فقط بدینگونه است که احیای اقتصادی و بازگشت آوارگان و رانده شدگان کرد از شهرهای بزرگ میسر می‌گردد.
2. تمام فعالیتهای ارتش در جنوب شرقی کشور باید در چهارچوب یک دولت قانونی انجام گیرد: یورشها، باجگیریها و جنگ و آدمکشی و ترور از طرف افسران ونیروهایشان علیه مردم عادی جنایت بوده و باید فوراً قطع گردند و مسئولین این کار را باید به پای میز محاکمه کشاند.
3. فعالیتهای جنایی که توسط نیروهای زنجیره‌ای ارتشی، محافظین روستا و مافیا انجام می‌گیرد باید هر چه زودتر منع شوند.
4. به دنبال یک خلع سلاح همگانی و کاستن نفوذ نظامیان باید حضور ارتش در جنوب شرقی خیلی کاهش یافته و سیستم محافظین روستا را برچید. منابع و هزینه‌هایی را که صرف این موارد می‌گشته باید از این به بعد صرف بازسازی و تکامل اقتصادی و سیاسی گردند.
5. در پایان انجام عملیات نظامی ماورای مرزهای بین‌المللی و در خاک کشورهای همجوار شدیداً مانع یک راه حل سیاسی و صلح آمیز این نزاع می‌شود. با توجه به سیاست دولتهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه که در طول تاریخ از کردها مانند یک وسیله جهت اعمال فشار به کشورهای مقابل استفاده کرده‌اند، خطر این وجود دارد که ناثباتی و تشنج از یکی از آنها به کشورهای دیگر منتقل شود. دولت ترکیه می‌بایستی از انجام عملیات نظامی در خاک کشورهای همسایه خودداری کند. پایان جنگ مسلحانه در محدوده‌ی ترکیه از روابط خصمانه آن کشور با همسایگانش کاسته و آرامش را به منطقه باز خواهد آورد.

توصیه‌هایی به جنبشهای کردی

جنبشهای کردی، روشنفکران و اعضای فعال احزاب از لحاظ سیاسی، نظامی و کمی در موضع خیلی ضعیفتری از دولت ترکیه می‌باشند. حتی اگر دولت ترکیه موفق به نابودی کامل حزب کارگران کردستان از لحاظ نظامی نشود، آنها (حزب کارگران کردستان) قادر به پیشبرد اهدافشان به وسیله جنگ نخواهند بود. روی بیشتر خواسته‌ها و توصیه‌های این کمیسیون بدلیل وضعیت قدرت متوجه دولت می‌باشد با وجود این یک راه حل سیاسی و پیشرفت صلح‌آمیز در این امر بدون شرکت فعال جنبشهای کردی میسر نمی‌باشد.

دمکراتیزاسیون، جامعه مدنی، کاهش نفوذ ارتش و دستگاه نظامی

1. جامعه کرد در عرصه تاریخ اکثراً هنگام بروز اختلافات سیاسی تمایل به شکاف و چندگانگی، جنگ و ستیز نظامی را داشته‌اند. این رویکرد نه تنها به خود کردها ضربه زده و آنها را تضعیف نموده بلکه همچنین باعث آن شده که یافتن یک راه حل سیاسی جهت حل قضیه بسی مشکل‌تر گردد. جنبشهای کردی، فعالین حزبی و روشنفکران در داخل و خارج باید در این زمینه بکوشند که یک فرهنگ برخورد سیاسی و صلح‌آمیز و خالی از جنگ را در هنگام بروز اختلافات بوجود آورده و بر فضای حاکم استقرار بخشند. خیلی از کردها به این امر مهم پی برده و در راستای رسیدن به این هدف می‌کوشند.
2. این مشکل با کمبود دمکراسی در جامعه کرد در ارتباط می‌باشد. دلیل این امر تنها در وجود خفقان و اعمال فشار جمهوری ترکیه نسبت به کردها خلاصه نشده بلکه ریشه در گرایشهای غیر- یا ضد- دمکراسی در خود این جامعه نیز دارد. اقدام و فعالیت علیه سیاست متکی به شخص و دیکتاتوری و جنگ طلب نه تنها به خودی خود لازم و مفید می‌باشد بلکه در این مورد به گشایش یک راه حل سیاسی مسئله نیز کمک میکند.
3. جنبشهای کردی و فعالین حزبی (روی سخن در اینجا بدلیل توازن نیروها قبل از هر کسی با حزب کارگران کردستان می‌باشد) نیز باید موازین حقوق بشر را بدون چون و چرا پذیرفته و رعایت کنند. حمله و تجاوز به افراد غیر نظامی به هیچ نحوی قابل بخشش نیست بدون توجه به آنکه چه کسی مرتکب این عمل شده و دلیلش برای این کار چه بوده است.

4. حزب کارگران کردستان باید به نوبه خود از اقدام به جنگ و تجاوز صرف نظر کند تا بدینوسیله راه را برای یک برخورد سیاسی بگشاید.
5. روشنفکران و محققین کرد (در داخل و خارج) می‌بایستی در تکامل و تدوین سیاسی و فرهنگی جامعه کرد شرکت فعالانه داشته و سهم خود را در این زمینه بجا بیاورند. برای مثال جهت تأسیس یک آکادمی زبان کردی که از طرف همگان قابل قبول باشد و بتواند در تعلیم معلمین یاری نماید.
6. تا بحال بین احزاب و سازمانهای کرد کشورهای همجوار رسم بر این بوده که آنها در امور داخلی احزاب این کشورها دخالت بعمل نیاورند. حزب کارگران کردستان باید در سیاستهای خود به این امر توجه کند که موقعیت ناثبات منطقه را دچار تزلزلات بیشتری نسازد چرا که از این طریق یافتن هرگونه راهی برای صلح مشکلتر خواهد شد. او می‌بایستی مخصوصاً در سیاست داخلی کشورهای همسایه از اعمال هرگونه دخالتی خودداری ورزیده و بخصوص از برخوردهای مسلحانه اعضایش در تشنج داخلی شمال عراق و شرکت آنان در این امر پرهیز کند.

توصیه‌هایی به دولت جمهوری فدرال آلمان، وزارت امور خارجه و پارلمان این کشور و احزاب آلمانی

امکان عمل از طریق سیاست خارجی

1. یک رابطه دوستانه تاریخی که قبل از همه مرتباً از طرف ترکیه بر آن تأکید می‌شود دو کشور جمهوری فدرال آلمان و جمهوری ترکیه را به هم پیوند می‌دهد. با وجود مشکلات تازه‌ای که در رابطه با عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا پیش آمده جمهوری فدرال آلمان کماکان نقش مرکزی و اساسی را در رابطه سیاسی و اقتصادی ترکیه با اروپای غربی بازی می‌کند. به این دلیل دولت آلمان از موقعیت خوبی برخوردار بوده که فعالانه در جهت راهیابی به صلح شرکت کند (چه از طریق روابط دو جانبه و چه در چهارچوب اتحادیه‌ی اروپا و OSCE).
2. بزرگترین هدف ترکیه در امور سیاست خارجی ورود آن کشور به اتحادیه‌ی اروپا می‌باشد. در رابطه با بحث و گفتگوها و مذاکراتی که در این زمینه انجام می‌گیرند، مکرراً وضع حقوق بشر در ترکیه، مسئله کردها و پیشرفتهای لازم در زمینه دمکراتیزاسیون پیش می‌آیند. از آنجایی که از طرف دولت ترکیه احساس می‌شود (و آن هم بی دلیل نیست) که طرح این مسائل فقط بهانه‌ای می‌باشد تا مانع از ورود ترکیه به اتحادیه‌ی اروپا شد. فعالیت جهت استقرار دمکراسی و حقوق بشر از طرف این دولت لوس‌گردیده و فقط به یک جنبه فورمالیته تبدیل گشته است. دولت آلمان باید سعی خود را در جهت یک برخورد صادقانه‌ی اتحادیه‌ی اروپا با ترکیه بعمل آورد. برای این کار باید به این سؤال پاسخ گفت که آیا عضویت ترکیه در آینده‌ای نزدیک واقع بینانه بوده یا خیر و یا اینکه باید روابط را خارج از اتحادیه‌ی اروپا گسترش بخشید. شرط لازم برای هر دو آلترناتیو پیشرفت ترکیه در زمینه دمکراسی و حقوق بشر بوده و هردوی این راهها تنها هنگامی قابل اجرا می‌باشند که کشمکش و نزاع داخلی بر سر موقعیت و وضعیت کردها از طریق مسالمت آمیز به پایان برسد. برای این منظور باید با دولت ترکیه مشترکاً برنامه مشخصی تهیه و تدوین شود.

3. یک راه حل سیاسی در ترکیه بر سر نزاع کردها و ترکها مستلزم از بین بردن ظلم و ستم اقتصادی و کمبودهای ساختاری و صنعتی و راه و ترابری در جنوب شرقی می‌باشد. جمهوری ترکیه دارای منابع مالی لازم جهت به اجرا درآوردن وظایف فوق نبوده و باید از خارج به آن کمک گردد (به جای کمکهای میلیاردی تسلیحاتی زمان حاضر م.م.). در صورت پیاده شدن راه حل مسألت آمیز دولت آلمان باید در این مورد کمکهای سخاوتمندانه‌ای را به انجام برساند. در این رابطه این امر مهم می‌باشد که در حین پیاده کردن برنامه‌های کمکی به نیازها و خواسته‌های مردم منطقه توجه شود. برای نمونه باید به روستائیان امکان این داده شود که روستاهای ویران شده‌ی خود را دوباره آباد سازند و در آنجا سکنی گزینند، نه اینکه برنامه‌های موجود برای احداث « روستاهای مرکزی » و قابل کنترل را همچنان دنبال نمود.
4. با توجه به تخریب فراوانی که در طبیعت مناطق کردنشین پدید آمده مفید خواهد بود که تا بوجود آمدن جریان صلح، وزارت همیاری اقتصادی و توسعه‌ی آلمان از وقت موجود استفاده نموده و تحقیقاتی در مورد چگونگی بازسازی و احیای محیط زیست بعمل آورد. در این رابطه لازم است روشهای مناسبی جهت حصول این کار یافته و برنامه‌های لازم را در این زمینه تهیه سازد.
5. دولت آلمان می‌بایستی تبادل روزنامه نگاران، محققان، سازمانهای غیر دولتی، سازمانهای سیاسی و انجمنهای گوناگون را با ترکیه تشدید بخشد و در این زمینه به این امر دقت کند که چنان رابطه‌ای را به همان اندازه با اشخاص و سازمانهای کردی داشته باشد. یک موضوع قابل طرح در این تبادلات بین گروههای شخصی - اجتماعی می‌بایستی بررسی راههای خروج از این نزاع ترکی - کردی باشد. از طرف دیگر باید به سؤالاتی نیز رسیدگی کرد که از دور با این مسئله در ارتباط می‌باشند مانند حل مشکلات اقتصادی و ساختاری، زندگی مشترک و همزیستی گروههای مختلف زبانی - قومی، استنباطها و پیشداوریهای طرفین، نقش برابر زنان در زندگی سیاسی و اقتصادی و غیره.
6. دولت آلمان باید به قربانیان این جنگ کمکهای بیشتری نموده و از آنان حمایت بعمل آورد. در این رابطه نباید صرفاً کمکها فقط به قربانیان شکنجه و امور پزشکی ختم شوند بلکه باید به «گروههای کمک به خود» یاری رسانید، بعنوان مثال برای تلاش بیشتر در تخصص نیروهای پزشکی.

روابط اقتصادی

روابط اقتصادی بین آلمان و ترکیه از اهمیت ویژه ای برخوردار می‌باشد ولی این ویژگی برای هر دو کشور یکسان نمی‌باشد. این روابط از نظر آلمان مثبت و مفید بوده ولی از نظر ترکیه دارای مرکزیت و اهمیت خاصی می‌باشند. روابط دوجانبه اقتصادی (همچنین بین اتحادیه اروپا و ترکیه برای این کشور دارای اهمیت خیلی بیشتری می‌باشند تا برای آلمان (یا اتحادیه اروپا) چرا که داد و ستد آلمان و اتحادیه اروپا کمتر روی ترکیه متمرکز شده تا بالعکس. درصد و حجم این معاملات با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. دلیل اصلی آن این است که برای ترکیه در معاملات خارجی خود آلترناتیو کمتری وجود دارد تا برای آلمان و اتحادیه اروپا. معاملات و داد و ستدهای خارجی می‌تواند و باید در جهت تأثیرگذاری برای تلاش و جستجوی یک راه حل سیاسی مشکلات ثمربخش باشد. البته باید این موضوع با احتیاط و ظرافت لازم به انجام رسد.

صادرات تسلیحاتی

جمهوری فدرال آلمان یکی از مهمترین صادرکننده‌های اسلحه و تسلیحات نظامی به ترکیه می‌باشد. دلیل و توجیه رسمی این صادرات از طرف دولت آلمان بک سوء تفاهم عمدی می‌باشد که به آن بهای زیادی داده می‌شود: دولت آلمان از ترکیه می‌خواهد که تسلیحات نظامی آلمان نه در جنگ جنوب شرقی آن کشور [کردستان] بلکه صرفاً در چهارچوب عملیات ناتو مورد استفاده قرار گیرند. دولت ترکیه مرتباً قول می‌دهد که از نکته یادشده پیروی کند اما استفاده از این تسلیحات را جهت «مبارزه با تروریسم» در راستای منشور ناتو می‌داند. در پشت این فضای مه‌آلود می‌توان نیمی از واقعیتها را دید که این اسلحه‌ها و سایر تسلیحات نظامی وارده از آلمان در جنوب شرقی ترکیه جهت سرکوب قیامهای این منطقه استفاده می‌شود، چرا که این قیامها یک «باطن تروریستی» دارند. دولت آلمان می‌بایستی فوراً به این وضعیت فوق العاده خاتمه بخشد. صدور تسلیحات نظامی به این منطقه جنگ‌خیز هیچگونه خدمتی به پایان درگیریها نکزده، بلکه اوضاع تشنج را وخیمتر می‌کند. تا زمانیکه درگیری ترکها و کردها از طریق سیاسی حل نشده می‌بایستی از صدور تسلیحات نظامی به ترکیه و همچنین کالاهای شخصی و همکاری در این زمینه جلوگیری شود.

سیاستی که باید در برابر مهاجرین ترک و کرد مقیم آلمان در پیش گرفت

1. سیاست آلمان در مقابل ترکیه همیشه علاوه بر موارد دیگر از این جنبه متأثر بوده که میلیون‌ها ترک و کرد به طور دائم در آلمان زندگی می‌کنند. درستی و صداقت در سیاست آلمان نسبت به درگیری و نزاع ترک‌ها و کردها به این امر بستگی دارد که با این مهاجرین که از جمهوری ترکیه آمده‌اند در آلمان چه رفتاری می‌شود. جمهوری فدرال آلمان باید طبق تعهدات خود در زمینه حقوق بشر (حفاظت از کودکان، حمایت از خانواده، ممانعت از تبعیض قومی، زبانی و مذهبی) و همچنین بخاطر ایجاد اعتماد به سیاست آلمان در مورد درگیری‌های ترکیه، وضعیت حقوقی و امنیتی و حمایت از این مهاجرین را در قبال هرگونه تبعیض بهتر سازد و از حقوق آنان پشتیبانی نماید. این امر همچنین سبب آن خواهد شد که به انتقاد آلمان به کشورهای دیگر در زمینه تجاوز به حقوق بشر بهای بیشتری گذاشته شود.
2. در آلمان امکانات کمی جهت یادگیری زبان کردی در مدارس وجود دارد چرا که کردهای ترکیه بر حسب دکتین دولت ترکیه هنوز هم به عنوان ترک قلمداد می‌شوند. تا زمانی که دولت آلمان در کشور خود درخواستی را که از ترکیه می‌کند به مرحله اجرا درنیآورد یعنی اعطای حقوق فرهنگی و زبانی به کردهای ساکن آلمان کسی پافشاری این دولت را در جهت کسب حقوق اقلیتها در ترکیه جدی نخواهد گرفت. به این دلیل باید امکانات تدریس زبان مادری برای کودکان کرد و احیای فرهنگی برای کردها در آلمان با فوریت روبه فزونی نهاد.
3. ممنوعیت حزب کارگران کردستان در آلمان منفی بوده و می‌بایستی این سازمان دوباره آزاد شود. همانطوری که مسلم است هرکسی که در آلمان مرتکب جرم و جنایتی می‌شود باید مجازات گردد به همانگونه نیز ممنوعیت حزب کارگران کردستان باعث امنیت داخلی (در آلمان) نشده و به حل درگیریها در ترکیه کمک نکرده است. اگر اعضای سازمانی مرتکب جنایتی شوند باید آنها را تعقیب، دستگیر و محاکمه نمود. این عمل قبل از ممنوعیت حزب کارگران کردستان ممکن بود و اجرا هم می‌شد. ممنوعیت حزب کارگران کردستان برای این کار لازم نبود. این عمل سیاسی نشان دهنده‌ی طرز درگیری سیاسی در ترکیه و تأثیر و انتقال آن بر حسب فشار دولت ترکیه به آلمان بوده است. بدینگونه دولت آلمان طرفدار یکی از طرفین نزاع (ترکیه) شده و این امکان را از خود سلب می‌کند که بتواند در جستجوی یک راه حل سیاسی کمک مؤثری بنماید.

توصیه‌هایی به اتحادیه اروپا، پارلمان اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا

اتحادیه اروپا می‌بایستی از تمام امکاناتی که در اختیار دارد استفاده نموده و با تمام سعی و کوشش خود به جریان صلحی که باید در آینده بوجود آید از لحاظ اقتصادی هرگونه کمک لازم را بعمل آورده و در جهت بهبود اوضاع اقتصادی و ساختارهای سیاسی در ترکیه گام بردارد. اتحادیه اروپا می‌بایستی قبل از هرچیزی از سیاست دوپهلوی خود در برابر ترکیه در مورد عضویت آن کشور در اتحادیه اروپا خودداری ورزیده و دوری جوید. در غیر اینصورت او اعتمادی را که جهت انجام یک نقش مثبت در حل درگیری و رعایت و پیروی از حقوق بشر لازم می‌باشد از دست خواهد داد. اتحادیه اروپا می‌بایست فعالانه در بوجود آوردن یک جریان صلح بکوشد و بوسیله برنامه‌های کمکی قدم برداشتن در این زمینه را تشویق کند. کمک ویاری قبل از هر چیزی در زمینه‌های زیر ضروری می‌باشند:

- بازسازی راه‌هایی که در اثر جنگ از بین رفته‌اند و احیای زیربنای اقتصادی در جنوب شرقی ترکیه،
- کمک‌های مالی و معنوی برای برداشتن قدم‌های اولیه در جهت دمکراتیزه کردن و تمرکززدایی،
- پشتیبانی و کمک جهت برپائی تدریس به زبان کردی و برای تأسیس مؤسسات لازم جهت انجام این کار،
- کمک برای انجام کارهای لازم جهت آشتی در اجتماع بخصوص در جهت ایجاد کمیسیونهای «یافتن حقیقت و عفو عمومی و رسیدگی به ادعای خسارت» پیشنهادی در صورتیکه منابع نامبرده از سوی کردها و ترکها مفید و لازم تلقی شوند. دیوان عالی اروپا ترکیه را بدلیل نقض حقوق بشر مکرراً محکوم نموده و تغییر اعمال و قوانین ضد حقوق بشر را در این کشور خواستار شده است. این وظیفه دولتهای عضو پارلمان اروپا می‌باشد که در سطح تبادلات سیاسی به ترکیه فشار بیاورند تا به تحقق خواسته‌های فوق دست زند. اگر این امر انجام نگیرد خطر آن می‌رود که مکانیزمهای اروپایی جهت حمایت و حفظ حقوق بشر ثمر بخشی خود را از دست داده و کسی دیگر به آنها باور نداشته باشد.
- در فعالیتهای سازمان امنیت و همکاری اروپا حمایت از اقوام، زبانها و مذهبهایی که در اقلیت می‌باشند نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. این سازمان حتی وجود یک کمیساریای مستقل را به اقلیتهای ملی اختصاص داده است. پایه و اساس حمایت از اقلیتهای سند کپنهاگ مورخ ۲۹ جون ۱۹۹۰ می‌باشد. کشورهای امضا کننده که ترکیه

جزو آنان می‌باشد متعهد شدند حمایت از حقوق متساوی برای اقلیتها را عملی سازند و حقوق ایشان را بوسیله پشتیبانیهای مخصوص در این زمینه حفظ کنند. این تعهدات همچنین شامل تضمین استفاده‌ی آزادانه از زبان مادری در عرصه زندگی شخصی و در ملاء عام و ادارات بوده و همچنین احداث مؤسسات مخصوص تحصیلی، فرهنگی و مذهبی را تضمین می‌کند. با وجود این قوانین مساعد یادشده، متأسفانه سازمان امنیت و همکاری اروپا تا بحال کوششی جهت حل درگیری ترکیه بعمل نیاورده است. به این دلیل ما از سازمان مذکور می‌خواهیم که با جدیت بیشتری به این درگیری بنگرد و نماینده مخصوصی را برای این کار تعیین کند.

توصیه‌هایی به ناتو

سازمان ناتو خود را تنها به عنوان یک اتحاد نظامی تلقی نکرده بلکه طبق منشور آن همچنین سازمانی متشکل از اعضای می‌باشد که هدفشان حفظ دموکراسی و حقوق بشر می‌باشد. این امر باید در سیاست کشور عضو یعنی ترکیه نیز صادق باشد. ولی متأسفانه درست در این مورد حقوق فوق قربانی منافع استراتژیک می‌شوند. ارتش و نظامیان ترکیه نقش بارزی را در این مورد ایفا می‌کنند که آیا یک راه حل سیاسی برای حل این درگیری میسر گردد یا خیر. نمایندگان ناتو در این زمینه امکاناتی را جهت گفتگو در اختیار دارند که معمولاً دست نمایندگان دولتها و پارلمانها به آن نمی‌رسد. از این امکانات باید بدون قید و شرط استفاده نمود تا نظامیان را جهت قبول یک راه حل سیاسی تشویق و ترقیب نمود. همچنین در مورد صادرات تسلیحات و همکاریهای نظامی وظیفه ناتو می‌باشد که فاصله بین خواسته‌های مطرح شده‌ی خود و سیاست عملی اش را کم کرده و به آنچه می‌گوید عمل کند. ترکیه باید هرگونه کمک لازم را در جستجوی یک راه حل سیاسی و جهت از بین بردن کمبودهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بدست آورد اما این کشور نباید به هیچگونه کمک نظامی دست یابد که امکان ادامه بخشیدن و سرکوب داخلی و تمدید این جنگ خانمان برانداز را به او بدهد.

سخن پایانی

غلبه بر جنگ و به اتمام رساندن آن امکان پذیر می‌باشد. در جمهوری ترکیه فقط عده‌ی کمی منافعشان در ادامه جنگ و خونریزی، نابودی روستاها، خانه‌ها، راه و ترابری و آینده‌ی اقتصادی کشور می‌باشد. ولی هنوز هم در این کشور یک دینامیزم صلح بوجود نیامده است. یکی از دلایل این امر آن می‌باشد که خیلی از سیاستمداران و نظامیان، وقت خود را کمتر صرف حل مشکل نموده و بیشتر سعی و کوشش خود را بر آن نهاده‌اند که به «حفظ ظاهر» پرداخته و یا از ایدئولوژیهای دفاع کنند که زمان آنها بسر آمده. همه طرفین و شرکت‌کنندگان این نزاع می‌بایستی بیشتر متوجه سرنوشت انسانها و کشورشان بوده و بدنبال راه حلهای عملی باشند. هر دو طرف باید در این مورد از خود انعطافاتی نشان داده و حقوقی برای طرف مقابل قائل شوند و این نه به آن دلیل که آنها از طرف دشمن به انجام این کار «ناچار» شده‌اند بلکه به این خاطر که انجام این کار در دراز مدت در راستای منافع هر دو طرف می‌باشد. یافتن این منافع مشترک و تشخیص آن در آغاز مشکل می‌باشد اما آن در قدمهای سیاسی فراوانی که در این راستا باید برداشته شوند، ممکن می‌گردد. دمکراتیزه کردن و تمرکززدایی در جمهوری ترکیه به عنوان مثال کاری نمی‌باشد که کمالیستها آنرا به خاطر کردها انجام دهند بلکه این امر با ایده‌ی کشور واحد تطابق داشته و در راستای مدرنیزه کردن ساختارهای دولتی به خودی خود لازم می‌باشند. از طرف دیگر اتصال امر دمکراتیزاسیون به پروسه تمرکززدایی این امکان را به کردها می‌دهد به طور گسترده در تصمیم‌گیریهای مهم شرکت داشته و از لحاظ سیاسی فعال باشند و نه آنکه فقط از طرف عده‌ای انگشت‌شمار در آنکارا نمایندگی شوند. برای کردها این نه تنها به معنای شانسی می‌باشد که خود در بحث و گفتگوهای سیاسی شرکت جویند بلکه در جوار آن نقش فردی را کنار نهاده و این به آنان این امکان را می‌دهد خود مسئولیتهای سیاسی را قبول کنند. ما امیدواریم که همه کسانی که به نحوی در این درگیری شرکت دارند به مسئولیت خود در قبال یک راه حل صلح آمیز و امکانات آن پی برده و همه سد و مرزهای ایدئولوژیکی و غیره را به کناری زده و آماده باشند که تضادهای خود را قبول کرده و با وجود آن هر کدام در راستای منافع خویش در جهت یک صلح مشترک بکوشند.

Dieter-Scheuer, Amke:

Möglichkeiten der Konfliktlösung in der Türkischen Republik.

Deutsches Orient-Institut Hamburg, 1999.

ISBN 3-89173-051-9.

ISSN 0177-4158.